ISBN of reproduction: 978-1-77096-200-2

ʿAbd al-Karīm Bukhārī

Tārīkh-i Aḥmad

Islamic

JWV

14-5-86

تاریخ احمد

حسب الحکم
مہر مطبع

اول شہر المنابع
المسمی بسلطان

المطابع
سنہ ۱۲۶۶ ہجری

بسم الله الرحمن الرحیم

١٠

علم افرازی مه بیر قلم بمیدان تحریر محمدت قهرمانی که جنود افکار اولی الابصار در حصار ادراک ماهیتش سپر افکنده و دشت حیرانیست * و نخوت فرو شتی منشی تخیل فیض تقریر بثنای سلطانی که در معرکهٔ احصای مدارج عظمتش عساکر انظار حدید النظران جلادت شعار دست از پا نشناخته وادی هیچمدانی * اما بعد بر هر یکی از متفحص حالات سلاطین ذی تمکین ظاهر است * و مرفوع خاطر هر عقل باهر که پس از جدال و قتال کشورکشایان سلف درطبقهٔ علیه تا شاهان خلف محاربات پادشاه جم جاه گردون وقار خورشید اشتهار عالی نسب فرخنده حسب خاقان زمان قاآن دوران نور حدقهٔ ریاست نور حدیقهٔ امارت زور بازوی ابهت و بهادری مصقل زنگ زدای صوارم شهامت و دلاوری مصباح ایوان جلالت مفتاح قلاع ایالت زینت اکلیل جهانبانی احمد شاه درانی تغمده الله بالغفران و نضّر روحه بنا شرات الجنان عجیب و غریب افتاده و ابواب سرور و حبور بر روی ناظران گشاده مردم روشن سوادان بسواد وش منضّر است و نگاه صبح نفسان به بیاضش منوّر موج هوای سطورش بحیرهای خرد خرده شناس و جدول حوضش تاب برسان بنای محرومی و یاس نقطه نقطه ساچمهٔ بندوق شجاعت و نکته نکته عقده کشای غوامض مبارزت دلی نیست که هوای او ندارد و خاطری نی که بجستجوی او عرق بر جبین تلاش نیارد بناءً علیه این راه گم کرده بمنازل اعمال خیر و ثواب عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان غفر الله الوهاب بجانب فضای انطباع نسخهٔ مقدسة الالقاب عنان تاب شد و جهانی را کلید مقصود بدستیاب

نظم

مزرع آمال بدو تازه گشت | بر رخ محبوب طرب غازه گشت
شمع معانی شده روشن ازو | ارض معانی شده گلشن ازو
روح دمیده به تن خاکیان | ساخته شیرین دهن خاکیان
آینهٔ جرأت و زورآوری | صاف شد از دیدن او صیقلی

و وجه وجیه این همه مطبوع آمدنش آنست که حق جل و علا و جاعل ارض و سما زبان تقدس ترجمان ابر درر بار مکرمت و افضال مهر آسمان شوکت و اجلال مجلی عرائس معانی بجواهر زواهر حسن مقال و منضّر خیابان مبانی بنسیم لطافت شمیم فکر و خیال سپهسالار جیوش خوش بیانی شهسوار مراکب همه دانی ناشر الویهٔ فنون غریبه ناصب اعلام علوم عجیبه فخر مصنفین سلف نازش مولفین خلف سرور بلیغان فصاحت شعار سر دفتر فصیحان بلاغت آثار مجموعهٔ الفهام عمیم جناب مستطاب منشی عبد الکریم صاحب دامه الله المتعال بالعطایا و الافضال را طلاقتی بیعدیل و لذاقتی عدیم البدیل بخشیده است و مدارج رسائی ذهن و نقادیش بغایة القصوی رسانیده از قلزم فکرش تالیف هذا قطره ایست و پیش بیضای رای منیرش این گونه ترصیف ذره واهب ذو المنن آن اسوهٔ موّرخان زمن را مدام از مکاره ایام برکران دارد و گلشن تالیفش را از دست برد تشنیع خشک مغزان بظل سحاب امن و امان اللهم تقبل منا انک انت السمیع العلیم

دیباجه از مصنف

حمد بیحد و ثنای بیعد سزاوار پادشاهیست که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار شان جلال اوست و نعت فراوان و درود بی پایان نثار جنابی که لولاک لما خلقت الافلاک کنگره ایست از بلندی ایوان جلال او صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد میگوید بنده خاکسار واثیم عبد الکریم علوی که چون راقم را از تحریر تاریخ حال شجاع الملک پادشاه درانی که باعانت سرکار انگریزی در سنه ۱۲۵۵ هجری از مقام لودهیانه متعلقه هندوستان در ملک خراسان رفته دست کشا از زیر و زبر نموده سریر آرای سلطنت آبای خود گردیده بود فراغت حاصل شد خواست که حال سلاطین درانیه و نسب شان از ابتدای سلطنت احمد شاه درانی بر نگارد چنانچه بتلاش کتب حال ایشان بهم رسانیده بطور مختصر و خلاصه درین اوراق ثبت نموده زیراکه حال سلاطین درانیه را مورخین سابق کمتر نوشته اند و در ضمن حال شان شمه از حضرات چشت علیهم الرحمه و بندی از حال حکام ترکستان بسبب قرب و اتصال ملک شان با فغانستان و شمار منازل از پشاور تا هرات مرقوم ساخته و از تاریخ امام الدین حسینی که در افغانستان تا مدت دراز مانده حالات پادشاهان درانیه بکمال تحقیق تا سال یکهزار و دو صد و دوازده هجری و عهد سلطنت زمان شاه پادشاه نوشته بود اکثر روایات وارد تاریخ نموده و از سال مذکور تا اختتام سلطنت شان آنچه از باشندگان کابل و قندهار و نواح آنها که معتبر و ثقات بودند شنید و تحقیق کرده در آخر این کتاب بسبیل اجمال نوشتم

در بیان نسب سلاطین درانیه

باید دانست که قیس عبد الرشید نام شخصی بود از بنی اسرائیل که نسب آبای او به بنیامین بن یعقوب بن ابراهیم خلیل الله علیهم الصلوة میرسد و قیس مذکور در زمان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و سلم بسعادت اسلام فائز شد از وسه فرزند بوجود آمدند سربن و بیتن و غرغشت و از سربن دو فرزند پیدا شدند یکی شرف الدین ملقب به شرخبون دوم خیر الدین مشهور بخرشبون از شرف الدین پنج فرزند باقی ماندند تبرانی و ترین و بهر بچ و میانه و اودر از ترین ابدال بوجود آمد گویند که او در آغاز نام دیگر داشت چون بخدمت خواجه ابو احمد ابدال چشتی قدس الله سره رسیده بخدمتگزاری مشغول شد روزی از راه مهربانی او را بخطاب ابدال مخاطب فرموده دعای خیر کردند از آن زمان او بابدال مشهور شد و اولاد او بابدالی معروف گشتند و افغانان در زمره خود ابدال را اودل میگویند و از ابدال دو فرزند باقی ماندند زیرک و پنج پاو از زیرک سه پسر شدند کلان همه پوپل و الکو بارک و پوپل شش پسر داشت اسمعیل و حسن و بامی و بادو و عیغب و قلند و از بامی پنج پسر بظهور آمدند کلان همه صدو و صالح و علیخان و تیک و اوک از صدو دو پسر بودند یکی خواجه خضر که شیخ خدا اندیش ریاضت کیش بود تمام مردم افاغنه سر بر خط فرمان او نهادند و نذر و نیاز پیشکش او می نمودند احمد شاه پادشاه درانی از اولاد همین خضر بن صدو است و خضر را برای بزرگی در آن ملک خواجه می گفتند و پادشاه مذکور را صدوزئی چون از قدیم مردم افغان با خواجه خضر جد امجد پادشاه موصوف بواسطه عقیدت و ارادت داشتند بهمان عقیدت و آداب خاقان ممدوح را بعد نادر شاه بر سریر سلطنت نشانیدند و خدمت را واسطه سعادت پنداشتند و پسر دوم صدو مذکور کامران است که اولاد او را کامران خیل میگویند وحید معتمد الدوله وفادار خان که مدار المهام سلطنت زمان شاه پادشاه است الغرض تمامی قوم افاغنه احمد شاه را سعادتمند دانسته هیچگاه سر از حکم و فرمان او نه پیچیده مستعد جانفشانی می بودند و شمشیر کشیدن و با نوعی بی ادبی نمودن برای نفس خود برین خاندان الی الیوم از جمله افعال ذمیمه و خصائل نکوهیده میدانند و همچنین تابع اوامر و نواهی اولاد بزرگوار احمد شاه درانی که سریر آرای سلطنت شدند بدل و جان هستند

در بیان آمدن نادر شاه بعزم تسخیر خراسان و آغاز سلطنت احمد شاه درانی

هرگاه نادرشاه از نظم و نسق ایران فراغت حاصل نمود داعیهٔ این کرد که سلطان غلجه را نیز زیر کند و دار القرار قندهار را که از وطن قدیم آن گروه است بقبضهٔ
خود درآرد چرا که سلاطین غلجه دران هنگام بسیار آرام طلب و ضعیف شده بودند و نا اتفاقی و خلاف باهم علاوهٔ آن و قوم ابدالی که موطن ایشان هرات
در نواح آن بودند و در سال یکهزار و یکصد و بیست و نه هجری عبدالله خان صدوزی که در عهد سلطان جد مجد احمد شاه درانی با پسر خود محمد زمان خان و دیگر
خویش و تبار از ملتان آمده در هرات مالک مختار کل قوم ابدالی که تخمیناً شصت هزار خانه بوده باشند شده بود و اراده خروج و طمع حکومت هرات داشت
و عباسقلیخان شاملو که از طرف پادشاه ایران شاه حسین صفوی حکومت هرات داشت در حینی که آثار فساد در ناصیهٔ حال عبدالله خان مذکور مشاهده کرد
او را با پسرش محبوس ساخت و هرگاه قزلباشیهٔ هرات شوریده عباسقلیخان مذکور را بیدخل ساختند عبدالله خان فرصت یافته از حبس فرار نمود
و سمت کوه دوشاخ برف و در آنجا قوم خود را فراهم نموده متوجه هرات گردید جعفر خان حاکم هرات بر یک فرسخ از شهر بیرون آمده با عبدالله خان
جنگ نموده دستگیر شد خان مذکور شهر هرات را محاصره نمود هواخواهان او را از راه برجی که به برج فیلخانه مشهور است در حصن شهر داخل کردند دران
معرکه بسیار مردم از طرفین قتیل شدند و اهل شهر تاراج گردیدند و تمام شهر هرات و قلعهٔ فراه که تعلق بمحمود غلجه قندهاری داشت نیز متصرف و درآمد محمود
غلجه ولد میرویس پادشاه قندهار بر سر قلعهٔ فراه فوج کشی نمود دران هنگام اسدالله خان یکی از عزیزان جد احمد شاه از قلعه برآمده جنگی عظیم نمود کشته شد
و قلعهٔ مذکور بدست محمود درآمد چندی مدت برین نهج بود و افواج امیران سوار بهرات آمده از اقوام ابدالی بجنگید و شکست خورده برگشته میرفت تا اینکه
نادرشاه خود عزم خراسان نموده بنواح هرات رسیده بخیام گردانید درین عرض زمان سردار و رئیس هرات مسمی زمان خان پدر دولت خان ابدالی و عبدالله خان
صدوزی جد احمد شاه را قید نموده گشت و ابدالیان الله یار خان ابدالی برادر محمد خان را از ملتان آورده سردار هرات کردند و همه ابدالیان اتفاق کرده
زمان خان مذکور را از هرات اخراج نمودند چون رایات نادری بهرات رسید ابدالیها باز آغاز حرب نمودند روزی در عین کارزار حاجی مشکین خان
ابدالی بجاسوس خود گفت که خبر تحقیق بیار که نادرشاه در کدام قول استاده است و چه نوع لباس در بردارد تا که امروز تردد نموده خود را به نادرشاه
رسانم کاری نمایان بظهور آرم یا ازین ورطهٔ هلاک نجات خواهم یافت و یا خود را فدای قوم خود خواهم ساخت جاسوس رفته دریافت کرده او را اطلاع داد و نادرشاه را نشان داد
و مشکین خان اسپ شجاعت در میدان همت جولان داده بعد جد و کد بسیار خود را تا نادرشاه رسانید و زخم نیزه کوه شگاف بران پادشاه ذیشوکت
بر پای نادر رسیده مجروح ساخت چون معرکهٔ جنگ بطول انجامید مردم ابدالی از نایابی غله به تنگ آمدند و قوم ایماق و جمشیدی و تایمنی مغول
و تورانی رئیس نواح هرات رجوع به نادرشاه نموده بملازمت او رسیدند الله یار خان سردار قوم ابدالی چون تنها ماند او نیز امان خواه شده بملازمت نادری
مستفیض گشت نادرشاه حکومت هرات را باز بدستور سابق به الله یار خان ابدالی عنایت فرموده فوج ابدالی را همراه گرفته متوجه تسخیر قندهار گردید حسین غلجه
شد غلجهٔ مذکور مستعد حرب گردیده متحصن قلعهٔ قندهار گردید چون از تحصن به تنگ آمد زینت نام خواهر بزرگ خود را که کلید عقل او بود با چند سوار
دیگر بحضور نادر فرستاده امان طلب گشت و بعد امان یافتن از حضور نادری با تمامی سرداران و الوس خود بآستان معدلت پناه شاه رسیده معزز عزت گاه
شد شاه همه را مورد عنایات و الطاف ساخته او را مع اولاد و اقربایش روانهٔ مازندران فرمود تا در املاک رفته سکونت ورزند و ذوالفقار خان ابدالی
را با برادرش احمد خان که بعد ازان احمد شاه پادشاه خواهند شد و در قید غلجه بودند بعنایات بسیار سرفراز فرموده مواجب فراخور حال شان معین ساخته
متعین مازندران نمود و بعده شهر و قلعهٔ قدیم قندهار را ویران ساخته شهر و قلعهٔ نو آباد و نادرآباد موسوم کرده دار الحکومهٔ خود نمود و قیدیان ابدالی را
باستدعای الله یار خان ابدالی و همراه قندهار را حسب حکم خود خلاص فرموده هر یک را باوطانش رسانید و ایالت قندهار را به عبدالغنی خان
الکوزی عنایت نموده حکم کرد که ایلات ابدالی نواح خراسان و نیشاپور کوچیده در قندهار و محالات آن سکونت کنند و غلجه دهوتکی بجای ایشان
رفته در نیشاپور سکونت ورزند ازان زمان ریاست وطن قوم ابدالی قندهار شد و الاسابق ازین وطن و ریاست شان هرات و خراسان بود
و بعد از نظم و نسق قندهار رایت نادری بسمت هندوستان متوجه شده وارد کابل گردید مردم آنجا بجنگ پیش آمدند بحکم نادر توپ قنباره را

را ابرکوه برده و نصب نموده از گوله زنی کار بر اهل لشکر تنگ ساختند بالآخر شاه درگاهی رئیس آنجا بملازمت رسیده امان یافت و از آنجا موکب شاهی متوجه پشاور شد ناصرخان که از طرف پادشاه هندوستان صوبه دار آنجا بود افغانان یوسف زئی وغیره را متفق ساخته و دره خیبر را بند نموده مستعد بجنگ نشست نادرشاه بسبب بند شدن دره مذکور تا یک ماه و چند روز آنطرف دره توقف نمود آخرالامر سرو نام افغان ورکزئی نادر را با دوازده هزار سوار از راهی که امیر تیمور از هندوستان برده بود در پشت لشکر ناصرخان رسانید ناصرخان جنگ کرده شکست یافت و مجروح دستگیر شده بحضور نادر آمد و چند مدت نظربند مانده آخر از نواح لاهور با ایالت پشاور و کابل سرفراز شد چون رسیدن نادرشاه در شاهجهان آباد مشهور است حاجت بتسطیر و تحریر آن نیست اینقدر برای اظهار قوم ابدالی که منجمله آن احمدشاه درانی بود بقلم آمده و از ابتدا بزرگان احمدشاه از ملتان که قدیم ماوا و منشای شان بود بهرات رفته سردار و رئیس قوم گردیدند و نزد بعضی تولد احمدشاه نیز در ملتان شده بود در صغر سن همراه والد بزرگوار خود محمد زمان بهرات و قندهار رفته بود و از احمدشاه در حضور نادرشاه خدمات بلند و ترددات ارجمند بظهور آمده مدام بحضور نادر میماند و نادرشاه از ایشان بسیار راضی و خشنود بود چنانچه اکثر در بار عام بحضور امرا و ندمای خود میفرمود که در ایران و توران و هندوستان مردی ستوده خصال مثل احمد ابدالی نیافته ام و او را بجز سه چهار سوار ابدالی تجربه کار و صاحب کارزار از خیمه گاه و سراپرده خود جدا نمی نمود روزی نادرشاه بر کرسی زرنگار نشسته تفرج می نمود و احمدشاه روبروی او باادب ایستاده بود نادرشاه او را دیده فرمود که ای احمد پیش بیا چون قدری پیش رفت باز فرمود قریب تر بیا چون باادب و عجز تمام نزدیک تر رفت فرمود ای احمد خان یاد باید داشت که بعد من سلطنت بتو خواهد رسید باید که با اولاد من بخوبی پیش آئی احمد خان عرض کرد قربانت شوم اگر قتل کردن فدوی منظور جناب اقدس باشد حاضرم حاجت فرمودن باین قسم سخنان نیست نادرشاه فرمود مرا یقین است که تو بعد من پادشاه خواهی شد با اولاد من نیکی کنی و حقوق من بجا آری و آخر همچنین شد این چنین پیشگوئی را حمل بر کرامات نادر میتوان نمود بهر حال احمدشاه کلام معجز نظام نادرشاه را منقوش خاطر داشته در تواضع و تکریم اولاد نادری بسیار میکوشید و مشهد مقدس را بالکل باختیار شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه که از بطن فاطمه سلطان بیگم بنت سلطان حسین صفوی بود گذاشته خود ممد و معاون شان میماند و تیمورشاه ابن احمدشاه نیز بر عهد و مواثیق نادری با پسران شاهرخ میرزا که کور از دید و بند قوم ایشان را که نائره بمشهد مقدس رسانید و تیمورشاه یکی از دختران شاهرخ میرزا از ابوی جهت درخواست برادران او بعقد شرعی در آورده و در حلقه خواتین خود داخل ساخت و تعظیم و تکریم اولاد نادرشاه بسیار میفرمود تا سال یکهزار و دوصد و سیزده هجری همین سلوک از خاندان احمدشاهی نسبت بدودمان نادری جاری بود

در بیان جلوس فرمودن احمدشاه ابدالی بر سریر جهانبانی خراسان

چون بر مزاج نادرشاه بعد بتحقیق مذاهب نابینا کردن فرزند سعادتمند خود رضاقلی میرزا انواع وحشت و قهاری غالب شده بود که از مردم قزلباش افشار هر روز بی عمد و جرم بقتل میرسانید بنابراین مردم قوم او با علی قلیخان حاکم هرات سازش نموده بر قتل اینچنین پادشاه عدیم المثال مستعد و آماده گردیدند هنگامیکه رایات عالیات نادری رونق افزای فتح آباد دو فرسخی خبوشان بود در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الآخره سال یکهزار و یکصد و شصت هجری محمد خان قاجار ایروانی موسی بیگ ایرلوی افشار طارمی و کوچه بیگ افشار رومی و صلاح محمد صالح خان قرقلو و محمد قلیخان افشار رومی کشیکچی باشی وغیره جمعی از کشندگان که پاسبان سراپرده دولت نادری بودند بوقت نیم شب داخل خوابگاه شاهی شدند و سری را که مسجود سران عالم و گردنکشان جهان بود بریدند و در اردوی معلی انداخته گوی چوگان طفلان ساختند در این حین یکی از خدام حرم سرای نادری احمدشاه را از این حال مطلع نمود او مع سه هزار سوار دسته ابدالی مسلح و مکمل تمام شب بر اسپان سوار ایستاده ماند و صبحی از طبقه اوباش افشاریه و فتنه انگیزان قزلباشیه جنگ و جدل نموده آن گروه را هزیمت داده اموال و اسباب نادری در روانه شد

نقل است

که سابق از این بسه سال چهارشاه نام درویشی از سکنای لاهور در اردوی نادرشاه شد اکثر شبهای خود در اطراف خیمه پاس ایستاده کرده بسیار اسپان گل شان آن

طفلان و بازی مشغول میماند هرگاه احمد شاه برای سلام نادرشاه ازان راه میگذشت بدرویش مذکور هم سلام میگزارد و میفرمود ای احمد این
ی سلطنت تو ام احمد شاه ازین سخنها اعتقاد تمام بخدمت آن درویش داشت چنانچه در روز مقتول شدن نادرشاه آن درویش را همراه گرفته
روانه شد و بجلادت و تهوری تمام ازان مکان پر شور و فغان خود را بکنار کشید چون یکدو منزل از اردوی نادری بدر رفت آن درویش
را گفت که اکنون تو پادشاه شو احمد شاه گفت حضرت من لیاقت سلطنت و اسباب حشمت آن ندارم درویش مذکور صفه از گل ساخته
دست احمد شاه را گرفته بران نشانید و گفت این تخت سلطنت تست و کاه سبز بر سرش گذاشته فرمود این جیغه خلافت تو و تو پادشاه درانی
احمد شاه قوم خود را که بابدالی شهرت داشت ملقب ساخت و خود را باحمد شاه درانی موسوم فرمود و ازهمان میان سه چهار هزار کس همراهی خود [illegible]
را بخطاب اشرف الوزرا و رتبه بلند وزارت سرفراز نمود و سردار جهان خان را خانخانان و سرکرده سپهسالار و شاه پسند خان را امیر لشکر و همچنین
را خور حوصله بخدمات و مراتب سربلند ساخت و ازانجا کوچ بکوچ بنواحی هرات رسید و ازانجایی که تسخیر آن شهر و قلعه بدیر دست میداد راه هرات را گذاشته
اراده قندهار آمد و سبب عدم تعرض بهرات آن بود که اعتماد بر مردم همراهی خود نداشت و نمیدانست که موافق اند یا منافق قضارا تقی خان
یکی از سرداران نادری بنواب ناصرخان حاکم کابل و پشاور زر همان هنگام مداخل ملک خود فراهم آورده برای پادشاه می بردند چون
رسیدند برای دفع ماندگی راه درانجا چندروز مقام نمودند که درین اثنا احمد شاه در قندهار نزول اجلال فرمود چاپرچیان بموجب حکم سلطانی خبر
شدن نادرشاه و نوید سلطنت احمد شاهی بگوش صغیر و کبیر و برنا و پیر رسانیدند چنانچه تمامی خزانه و اموال همراهی ناصرخان در سرکار احمد شاهی
ضبط شد و او چندروز نظربند ماند بالآخره باریاب حجا گردید و بعد از چند ایام بقولی گریخته و بروایتی بموجب حکم احمد شاه رهائی یافته در
رسید و افواج خود را فراهم آورده بقصد شورش گردید احمد شاه در قندهار بمراسم جلوس پرداخته هر یکی از امرا و رفقای خود را
بلند و مناصب ارجمند و بعنایات خلاع فاخره و جیغه مرصع سرفراز فرمودند سکه بر وجوه دراهم و دنانیر بدین مضمون مسکوک شد سکه
از قادر بیچون باحمد پادشاه × سکه زن بر سیم و زر از موج ماهی تا ماه × و در مهر این عبارت کنده بود الحکم لله یا فتاح احمد شاه در درانی
طاوسی در خاتم شریف منقوش کرده بودند و شکل خاتم مدور و مطول صراحی تمام است شخصی از رفقای ناصرخان نقل کرده
من همراه آقای خود بدربار احمد شاه درانی در قندهار رفتم دیدم که احمد شاه بر تخت نشسته و درویشی سر و پا برهنه با تن عریان و جسم
آلوده در کنارش خوابیده هر دم دست بگوش و بینی احمد شاه رسانیده بسمت خود میکشد و میگوید ای افغان دیدی که ترا پادشاه کردم
شاه با نیاز تمام سرنگون با او کلام میکند چون از مردم دیری خانه حال آن نام درویش استفسار کردم گفتند که صابر شاه نام دارد و همین
درویش بود که بعد چندی در لاهور در میان خویش و اقربای خود آمده بطور مجاذیب در کوچه و بازار با آواز بلند میگفت که من نشان و علمهای احمد شاه
را درینجا استاده خواهم کرد دران زمان شهنواز خان ابن خان بهادر زکریا خان که صوبه دار لاهور بود از روی تعصب نفسانی و جهل و نادانی
آن درویش مظلوم را قتل کنانید شاه درانی بعد او برادرانش را بسیار توقیر و عزت میکرد و شهنواز خان نیز بعد قتل کنانیدن درویش مذکور
سرگردان و پریشان شده جان داد بالجمله احمد شاه بعد از نظم و نسق ولایت قندهار و فرمانبردار شدن کل ایلات درانیه بعهد و مواثیق بعزم
تادیب ناصرخان و تسخیر ملک روانه کابل و پشاور شد چون رایات احمد شاهی وارد غزنی گردید حاکم آنجا که از طرف نادرشاه بود بجنگ
آمده شکست فاش خورد شاه حکومت غزنی را بیکی از معتمدان تفویض فرموده متوجه کابل شد حاکم آنجا گماشته ناصرخان بود تاب
مقاومت افواج احمد شاهی نیاورده بسمت پشاور فرار نمود دران هنگام احمد شاه بافر و دولت داخل ارک کابل گشت و بعد انتظام آنجا بطرف
پشاور توجه نمود هنوز اردوی او در راه بود که ناصرخان مستعد جنگ شده اول بر سر عبدالصمد خان محمدزئی که از عمده سرداران پشاور و رئیس ملک
عشق نگر که بجانب شمال پشاور بفاصله شانزده کروه است آمده چپول یعنی جنگی خفیف نمود عبدالصمد خان بدریافت حال توجه احمد شاه بجانب پشاور

از دوآبه گریخته بطرف اردوی شاهی روانه شد ناصرخان بسیاری از پس ماندگان را بقتل رسانیده به پشاور مراجعت کرد عبدالصمد خان و جلال آباد رسید
با سردار جهانخان خانخانان که مقدمة الجیش پادشاهی بود ملحق گشته بمعیت او روانهٔ پشاور گردید ناصرخان باستماع آمد آمد افواج قاهرهٔ شاهی از
پشاور گریخته و از گذر اتک عبور دریای سنده کرده بملک چچ هزاره پناه برد و احمد شاه با فتح و فیروزی داخل پشاور شد سرداران ملک و قوم افاغنه بنواح
پشاور بملازمت شاهی فائز شده مطیع و فرمانبردار گردیدند شاه از انجا برای تنبیه ناصرخان سردار جهانخان سپهسالار فوج خود را با سپاه جرار در ملک چچ هزاره فرستاد چون
سردار مذکور عبور دریای سنده نمود ناصرخان تاب مقاومت در خود ندیده بسمت لاهور گریخت مال و اسباب بالغنیمت بدست افواج شاهی افتاد و سردار جهانخان
مظفر و منصور مراجعت نمود و در پشاور رسیده داخل اردوی شاهی گردید احمد شاه بسبب بعض امور ضروری از پشاور مراجعت بقندهار فرموده بضبط بعض ممالک خراسان مشغول

دربیان توجه فرمودن احمد شاه درانی بطرف هندوستان

چون احمد شاه از انتظام ملک قندهار و کابل و پشاور و بعضی از ملک خراسان فراغت حاصل کرد بقصد تسخیر هندوستان ایش نهاد خاطر عاطر نموده در سنه ۱۱۶۱ هجری
با فوجی جرار و سرداران نامدار که قریب دوازده هزار سوار بوده باشند از گذر قلعه جرخسیتها از دریای سند و دریای جهلم و چناب که اعظم دریای پنجاب است بپایاب عبور نموده
وارد لاهور شد چون در انجا شهنوازخان ولد خان بهادر زکریاخان همشیره زادهٔ قمرالدینخان وزیر صوبه بود و یحیی خان برادر کلانی جنگیده و او را منهزم ساخته مالک
و مختار جمیع امورات مالی و ملکی شده بود عرضداشتی متضمن ورود لشکر شاه درانی بحضور محمد شاه پادشاه هندوستان نوشته استدعای امداد و کمک نمود فوج
از شاهجهان آباد بمدد او روانه نشده بود که شاه درانی در نواح لاهور نزول اجلال فرمود شهنوازخان از هیبت فوج درانی بی جنگ و جدال روانهٔ شاهجهان آباد
شد مال و اسباب و آلات حرب از قسم توپ و جزایر شاهینک یعنی زنبورک و بانها وغیره که در لاهور گذاشته رفته بود بضبط سرکار شاه درانی در آمد و جنبو
و بانو وغیره راجگان کوهستانی وکلا را بحضور شاهی فرستاده مطیع و منقاد شدند و زمینداران و رعایای کل پنجاب و ریسان آنجا حلقهٔ اطاعت پادشاهی
در گوش کردند محمد شاه پادشاه باستماع خبر ورود شاه درانی در لاهور شهزاده عالیجاه احمد شاه خلف الرشید خود را مع نواب قمرالدینخان وزیرالممالک و نواب ابوالمنصورخان صفدر جنگ
و کل امرای عظام دولت خود که قریب یکصد و پنجاه هزار بوده باشند بمعیت افواج بسیار و توپخانهٔ آتشبار نزد احمد شاه درانی رخصت نمود و کیسری سنکه راجه جی پور
که سرمد راجهای هندوستان بود با فوج کثیر و زمینداران اطراف سرهند مثل جمال خان تالبری و رای کله زمیندار جکراوان و آله سنکه جات زمیندار پتیاله وغیره نیز
در لشکر شهزاده حاضر شدند و عبدالله خان و فیض الله خان پسران علی محمد خان روهیله که بطریق یرغمال در شاهجهان آباد بودند همراه رکاب نواب وزیرالممالک آمدند
و چون افواج هندوستان بنواح سرهند رسید علی محمد خان روهیله که از طرف پادشاه هندوستان حکومت سرهند داشت باستماع خبر توجه شاه درانی دریای جمن را
عبور نموده از راه سهارنپور روانهٔ آنوله و بسولی که مهر وطن خود کرده بود نواب قمرالدینخان وزیر احمال و اثقال و حرم سرای خود را مع عبدالله خان و فیض الله خان پسران
روهیله مذکور در قلعه سرهند بحفاظت گذاشته خود جریده مع افواج بحر امواج متوجه ماچهیواره شد شاه درانی باستماع این خبر لشکر هندوستان را پشت داده چون برق و باد خود را در سرهند
و بحلات تمام قلعه را متصرف گردید مال و اسباب را ضبط فرمود و پسران علی محمد خان را نیز علاوه مال و اسباب همراه گرفته و اردوی خود را در سرهند گذاشته و سردار عبدالله خان را اردو با
راحاکم آنجا ساخته مقابل لشکر هندوستان شد بمجرد شنیدن این خبر نواب قمرالدینخان سراسیمه شده روانهٔ سرهند گشت و تلاقی عسکرین در قصبهٔ مانوپور که شش کروه
از انجا واقع بود و تا مداد چندی جنگ قراولی درمیان ماند آخر کیسری سنکه مسطور همراه هفتاد هزار از فوج خویش بمقابل فوج درانی در آمد و تاب شمشیر فوج ابدالی نیاورده
بگریخت و کیسری جی بوطن خود نفس راست کرده زرد روی دارین گردید آنگاه قوم راجپوت بعد لباس زرد پوشیدن از میدان جنگ نگریزند الغرض تا
شانزده روز معرکهٔ جنگ گرم ماند تا اینکه روزی جنگی صعب از صبح تا شام واقع شده و هزارها مردم درین جنگ مقتول و مجروح گردیدند و صباح آن یک گوله جانستان
توپ از توپخانهٔ درانی در خیمهٔ نواب قمرالدینخان وزیر رسیده کار او را تمام ساخت این واردات از عجائبات تقدیرات الهی باید شمرد که گوله چندین هزار خیمه را گذاشته
چون اجل ناگهان تا بسر وزیر رسید و آنحال پسر بزرگ معروف بمیر منو بسر لاش پدر آمده گریه و زاری آغاز نهاد احمد زمان خان پنجهزاری منصبدار پادشاهی

که مرد تهور صاحب تدبیر بود بعنایش معین الملک یعنی میر منو مذکور پرداخت که این وقت گریزاری نیست برخیزید و مردانه کمر همت بسته با غنیم جنگ کنید و او را شکست دهید الغرض معین الملک خبر فوت وزیر را مخفی کرده با تمامی سرداران فوج سوار شده با فوج درانی مقابله نمود و جنگ صعب اتفاق افتاد درانیان در عین کارزار چند ارابه بان را که در ضبطی اموال شهنواز خان صوبه دار لاهور بدست شان آمده بود بسبب ندانستن طریقهٔ سر دادن بان روی آنها را بطرف فوج خود کرده یکبارگی در همه آتش در دادند بانهای مذکور در لشکر درانی گردش نموده چون برق سوختن شروع کرد درانیان از وقوع این مصیبت از غایت هراس میگریختند و میگفتند که این بلائی است از هندوستان آمده شاه کو شاه کو میگویند یعنی حضرت پادشاه ما را میجوید غرض تمامی انتظام فوج درانیان برهم خورد احمد شاه بملاحظهٔ حمق درانیان ثابت قدم ماند و غلامان صف شکن را اول بسته مع پسران علی محمد خان بطریق یلغر روانهٔ ولایت شد و عبد الله خان اردوباشی از همه اردوی شاهی را در میان تحویل خود گرفته عقب شاه روانه گردید هیچ تدبیری از لشکر هندوستانی چنان نشد که بر اردوی شاه درانی دست انداز شوند مگر میر منو معین الملک تعاقب شاه نموده بدلاوری تمام بلاهور رسید و باقی فوج با شهزاده احمد شاه بدار الخلافه شاهجهان آباد مراجعت کرد در اثنای راه خبر بشهزاده رسید که محمد شاه پادشاه جان بحق تسلیم شد اول از همه این خبر وحشت اثر بصفدر جنگ رسید او بحضور شهزاده رفته بعد ادای لوازم تعزیت و شرائط ماتم قدر سلطنت گذرانیده عرض نمود که خلافت بذات با برکات حضرت مبارک باشد از آن زمان نواب صفدر جنگ بپایهٔ اعلای وزارت رسید و سابق میر آتش توپخانهٔ پادشاهی و صوبه دار ملک اوده واقع بلاد شرقیه بود بعده بمیر منو مذکور صوبه داری لاهور و ملتان مقرر شده فرامین از حضور احمد شاه پادشاه صادر گردیدند میر منو معین الملک چار و ناچار در لاهور قیام نموده و بنظم و نسق آنجا پرداخته تمام ملک پنجاب را تحت فرمان نموده نشست احمد شاه درانی بگجرات و ولایت تام مع جزو کل اسباب خود گرفته داخل قندهار گردید و باقی فوج و اردوی او که در سرهند گذاشته بود نیز در آنجا رسید

در بیان عزم نمودن احمد شاه درانی بار دوم بقصد تسخیر هندوستان و مراجعت نمودن از پنجاب

چون در قندهار این خبر بسمع شاه درانی رسید که نواب قمر الدین خان وزیر بضرب گولهٔ توپ شاهی و محمد شاه پادشاه هندوستان باجل طبیعی ازین جهان در گذشت بسیار افسوس کرد که اگر اینحال مرا در هند معلوم میشد بی انتظام نمودن آن ملک هرگز مراجعت بقندهار نمیکردم باینحال باز احمد شاه درانی با ایلات و احتشامات ممالک محروسهٔ خود و باسامان و توزک تمام دفعهٔ ثانی روانهٔ هندوستان گردیده فضای لاهور را مخیم سرادقات خود ساخت میر منو صوبه دار لاهور سامان جنگ مهیا ساخته آمادهٔ حرب گردید و کوره مل کهتری دیوان خود را مع افواج سمت شاهدره که دو کروه از لاهور آنطرف دریای راوی واقع است رخصت فرمود دیوان مذکور در جنگ اخیر کشته شد و مردم فوج معین الملک هزیمت خورده داخل لاهور شدند در اینحال میر منو دیگر قصد جنگ با شاه درانی نکرده بوساطت شاه ولیخان وزیر با سه کس از رفقای خود بملازمت پادشاه موصوف فائز گردید احمد شاه درانی از راه مطایبه از میر منو پرسید اگر من بدست تو می افتادم با من چه سلوک میکردی گفت سر حضرت را بریده بحضور پادشاه خود میفرستادم شاه گفت که اکنون تو در اختیار ما هستی با تو چه سلوک نمایم معین الملک میر منو عرض کرد که اگر پادشاه رحیم و کریم هستی ببخش و عفو جرائم بفرما و اگر جائر و ظالم و بیرحمی بکش شاه از سخنان وی راست گوئی او مسرور گشته بسیار توجهات بحالش مبذول داشت و بعنایت خطاب فرزند خان بهادر رستم هند و بعطای خلعت فاخره و اسپ خاصه و شمشیر سرفراز فرمود و نسقچیان را همراه او کرده حکم نمود که احدی از قشون شاهی در لاهور نرود و بر سکنای آنجا ستم و تعدی نکند حکومت و ریاست معین الملک بدستور در لاهور برقرار ماند معین الملک نذرانه که لائق حضور پادشاهی بود داخل خزانهٔ عامره نموده از طرف پادشاه درانی مختار تمام صوبهٔ لاهور و غیره بدستور ماند و انتظام صوبهٔ ملتان هم درهمین سفر صورت بست و خود احمد شاه از ملک پنجاب مراجعت فرموده داخل قندهار گردید و هر دو صوبه یعنی لاهور و ملتان داخل ممالک محروسهٔ درانیه درین یورش گشتند و احمد شاه در قندهار شهر نادر آباد را ویران ساخته شهری دیگر موسوم باشرف البلاد احمد شاهی قندهار آباد فرمود چنانچه تا حال همین شهر احمد شاهی در قندهار آباد است و شهر هرات که از عمدهٔ بلاد خراسانست نیز در تصرف اولیای دولت درانیه آمد و مشهد مقدس

با افواج آن شاهزاده میرزا نبیره نادر شاه بگذاشتند و بعد چند سال از مراجعت احمد شاه درانی به قندهار معین الملک میر منو بمرض هیضه در لاهور قضا کرد و مغلانی بیگم
زوجه صوبه دار متوفی مذکور ملک و فوج را در اختیار خود کرد و بهکاری خان روشن الدوله طره باز خان مرحوم را که مختار و مدار المهام سرکار معین الملک بود بتهمت
اینکه شوهرش را زهر داده کشته است بقتل رسانید و خود مختار تمام امور مالی و ملکی گردید و آدینه بیگ خان که از ملک دوآبه وارد لاهور شد مغلانی بیگم ازو
متوهم شده دو دسته فوج جنگی را بوساطت سردار جهان خان خانخانان بهادر از قندهار طلب نمود ازین وجوه در ریاست و صوبه داری لاهور خلل فتور واقع شد

دربیان توجه احمد شاه درانی دفعه سوم بطرف هندوستان و رسیدن او تا شاهجهان آباد

چون خبر وفات معین الملک میر منو و برهمی انتظام لاهور و ملک پنجاب مسموع احمد شاه درانی شد با عساکر بسیار از قندهار نهضت فرموده وارد لاهور شد
مغلانی بیگم بذریعه سردار خان مذکور ارادت بحضور پادشاه بهم رسانیده همراه اردوی معلی گردید چون پادشاه یلغار کوچ بکوچ از راه سرهند بلا مزاحمت
احدی وارد نواح دار الخلافه شاهجهان آباد گشت نواب نجیب الدوله بهادر قریب کرنال بملازمت والا احمد شاه مستفیض گشت و عماد الملک غازی الدینخان
وزیر مع عالمگیر ثانی پادشاه هندوستان بطریق استقبال رفته در قصبه نریله که ده کروه از شاهجهان آباد سمت سرهند است با احمد شاه درانی ملاقات نمود احمد شاه
بسیار تفقد و مهربانی نسبت عالمگیر ثانی مبذول داشت چنانچه باتفاق یکدیگر داخل دار الخلافه مذکور شدند احمد شاه درانی بواسطه سردار جهان خان انتظام الدوله
خانخانان پسر قمر الدینخان وزیر پنجاه و چهل لک روپیه طلب فرموده تا او را منصب علای وزارت و مدار المهامی هند اعنایت فرماید انتظام الدوله باوجود طلب مکرر
خست و بخل انکار فرموده بدادن تاوان اقبال ننمود سردار مذکور که واسطه و مربی انتظام الدوله بود ناخوش و ناراض شده بمحرم خان خواجه سرای فرمود که مال اموال
این مرد را تجسس نموده مکانات او را کنده در خزانه شاهی داخل سازد چنانچه بعد تفحص و کندن مکان انتظام الدوله اشرفی دو کرور روپیه از زیر حوضی برآمد کمو
روپیه را دیگر اجناس مثل جواهر و ظروف طلا و نقره که برآمده بود آن همه در خزانه احمد شاه درانی داخل گردید بعده بصلاح و مشوره عالمگیر ثانی نسقچیها بر
دروازه هر یک از امرا و روسا و تجار و جمیع اهل دول نشانیدند تا زر را تحصیل نموده داخل خزانه شاهی سازند مغلانی بیگم زوجه میر منو مذکور که واقف کار
از حال امرای دار الخلافه بود احوال هر کسی را از سردار جهان خان ظاهر نموده خانهای مردم را تاراج میکنانید علی الخصوص خانمان قمر الدینخان
وزیر خسر خود را بالکل از قسم نقود و جواهر وغیره در سرکار شاهی ضبط کنانید و شوله پوری بیگم زوجه قمر الدین خان مرحوم را که خوشدامن او بود قید کرده
بتکلیف و جبر تمام زر و جواهر را گرفته بخزانه شاهی رسانید و روبروی سردار جهانخان نشسته عرض حال سکنه شهر می نمود غرض که مال بیشمار از دار الخلافه شاهجهان آباد
بضبط سرکار درانیه درآمد و قشون درانیه مالامال حالت شد و قریب چهل روز احمد شاه درانی در دهلی مقام نموده حضرت بیگم صاحبه صبیه محمد شاه را که از
بطن صاحبه محل بود بصلاح عالمگیر ثانی بعقد خود درآورده سر دفتر خواتین حرم فرمود و دختر عالمگیر ثانی را با تیمور شاه عقد مناکحت بسته رابطه
یگانگت و قرابت را با خاندان تیموریه استوار ساخت مقارن این حال حکم برای قتل کردن شهر متهرا بسردار جهان خان صادر گشت سردار مسطور بتعمیل در آمده
بعد شکستن اصنام بقتل عام هنود آنجا چندان پا فشرد که تا حال زبان زد خلائق است و عماد الملک غازی الدینخان از شاه درانی گرفته این
شهر بسبب رفت سردار جهان خان حسب الحکم تنها از متهرا بحضور شاه حاضر شد و شاه ولیخان وزیر را حکم برای ضبطی اموال متهرا ارشاد گردید گویند
که اول عماد الملک از دار الخلافه در بهرت پور رفته خود را مخفی ساخت و در ایام قتل شدن متهرا و رسیدن افواج قاهره تا اکبرآباد و قریب بهرت پور از انجا هم
گریخته در فرخ آباد رفت و شاه ولیخان اموال از متهرا ضبط نموده مراجعت بدار الخلافه کرد و احمد شاه بجای زر خزف پاره در خانه امرا و روسا وغیره نگذاشته همه بتصرف
آورده محمد عالمگیر ثانی را بپادشاهی بدستور و انتظام الدوله خلف قمر الدینخان وزیر را وزیر پادشاه مذکور و نواب نجیب الدوله را بمرتبه امیر الامرائی سرافراز فرموده و چند
پادشاه موصوف گذاشت و خود مع نو عروسان جلباب عفت با فتح و فیروزی و با مال و دولت بسیار و جاه و حشمت بیشمار روانه ولایت شده در
اثنای راه عبد الصمد خان محمد زئی را بحکومت سرهند و سرفراز خان افغان را بفوجداری دوآبه سرفرازی بخشید و خود داخل دار السلطنه لاهور شده تیمور شاه

خلف خود را بنیابت خویش و سردار جهانخان سپهسالار را بنیابت شهزاده با فوج قلیل در لاهور مقرر فرمود و حکم شد که شرفا و نجبای ملک پنجاب وغیره را هر قدر که بدست آیند در سلک
ملازمان شاهی منسلک گردانند و بلند خان سدوزئی را فی الصوبه داری کشمیر ممتاز فرمود و بعد تاخت و تاراج شهر امرتسر و انهدام عمارات و تالاب آنجا و قتل کردن سکهان
روانه قندهار گردید

در بیان وقوع خلل و فتور در ملک پنجاب و کل هندوستان و باز مراجعت نمودن احمد شاه درانی بدین طرف

چون مردم پنجاب و سرداران آن ملک دیدند که شاه درانی بولایت رفت آدینه بیگ خان که از عمده سرداران صاحب تدبیر و جری بود از خوف افواج درانی چندی در کوهستان
شمالی خود را مخفی داشته در انتظار فرصت نشسته بود تا اینکه قابو یافته با سرانجام فراوان و توپخانه بسیار بر سر تیمور شاه و سردار جهانخان رسید فیما بین
جنگهای متواتر واقع شدند چون سردار مذکور را باعث قلت فوج ولایت و بی اعتمادی مردم نوکر نگهداشت هندوستان بر فوج حریف غالب آمدن نمیتوانست
ناچار شهزاده تیمور شاه را همراه گرفته و از لاهور برآمده در جهاز محل امین اباد وغیره سنگر و مورچال بسته منتظر نزول رایات عالیات بود که آدینه بیگ خان داخل
لاهور شده خواجه مرزاجان را از طرف خود صوبه دار آنجا معین کرده خود بر سر سرفراز خان افغان که از طرف شاه درانی حاکم دوآبه میان دریای بیاه
و ستلج بود رفت و فوج بسیار از سکهان نیز همراه گرفت غرضکه سرفراز خان مذکور قریب جالندهر از آدینه بیگ خان شکست فاش خورده تباه شد و خان مذکور
بعد بند و بست روانه سرهند گردید و در دار الخلافه دهلی چنین واقعه روی داد که عماد الملک مراجعت احمد شاه درانی را غنیمت شمرده سرداران عمده خود
را از قوم مرهته مثل کنهوا و صوبه دار ملهار و جهنکو راو و دتا پتیل که سپهسالار و عموی جهنکو بود طلب نمود و سورج مل جات که از باعث ضعف سلطنت سلاطین هند ملک بسیار
در تصرف خود در آورده و عون با سامان شده بود نیز رفیق عماد الملک گشت و سرداران مرهته فراهم شده مع نواب مذکور اول بر سر نجیب الدوله در دهلی رسیده مستعد جنگ شدند
نجیب الدوله بسبب کثرت فوج حریف متحصن گردیده بجنگ پیوست عماد الملک مع سرداران مرهته شهر را محاصره نموده هر روز با توپ و تفنگ میجنگید و مردم مرهته
رسد را بند نموده تا اینکه عماد الملک بنجیب الدوله پیغام فرستاد که ما را با شما کار نیست باید که دار الخلافه را گذاشته بطرف ملک خود بروید کسی با شما مانع و مزاحم نخواهد شد
نجیب الدوله مجبور گشته بطرف سهارنپور روانه گشت و عماد الملک مع سرداران مرهته داخل شهر گردید درین اثنا آدینه بیگ خان هم در سرهند رسیده بوعده نوکر
فوج مرهته را برای مدد خود طلب نمود و دیگر سرداران سکهان با افواج کثیر داخل نواح سرهند گردیدند عبد الصمد خان محمدزئی که از طرف احمد شاه درانی حاکم
سرهند و خیلی مرد جری و تهور مشهور و دیوانه بود خیال بر قلت سپاه خود و کثرت فوج غنیم نکرده بر جنگ مرهته مستعد و آماده گردید درین وقت آدینه بیگ خان هم
در سرهند رسیده شریک مرهته گشت و عبد الصمد خان شکست خورده دستگیر شد مرهته سرهند و توابع آن را تاخت و تاراج کردند و از آنجا تمامی فوج متوجه
لاهور شد و بعد بند و بست آنجا در مقام چار محال بر سر شهزاده تیمور و سردار جهانخان هنگامه یورش گرم ساخت سردار مذکور هر چند حربهای رستمانه کرد
فاما کامیاب فیروزی نگردید ناچار بخیال اینکه فوج ولایتی قلیل و اعتماد بر مردم نوکر نگهداشت نیست مبادا شهزاده گرفتار شود بوقت نیم شب فوج ولایت را
همراه گرفته بهانهٔ شبخون زدن بر فوج غنیم مع شهزاده روانه ولایت گردیدند و بعد عبور دریای سنده داخل پشاور شدند چون این خبر بفوج غنیم رسید
تمام فوج خود را بر اردوی شاهی و سپاه هندوستانی ریخته بسیاری را قتل نمودند و سکهان مسلمانان را گرفته تالاب امرتسر را که احمد شاه
درانی آن را از انواع خس و خاشاک انباشته بود از آنها بضرب شلاق و زور بیحدی صاف کنانیدند و بسیار ایذا و اضرار بمسلمانان رسانیده اکثری
را بکشتند آدینه بیگ خان و مرهته بر سر دریای اتک رسیده تا پتیل را با فوج سنگین بر حد دریای مذکور گذاشتند تا فوج ولایت را از عبور شدن دریا مانع آید
و نگذارد که احدی از دریا عبور کرده قدم بسمت ملک پنجاب و هندوستان نهد و باقی سرداران مرهته و خان مذکور در سرهند رسیدند در آنحال
خان مقدم الذکر در آنجا توقف ورزیده حکومت سرهند را بصدیق بیگ خان داده خود مراجعت بملک دوآبه کرد و سرداران مرهته روانه هندوستان
شده بمعیت عماد الملک نواب نجیب الدوله را در مقام سکرتال محاصره نمودند و شورشی عظیم بهر چهار طرف هندوستان برپا ساختند

دربیان توجه احمد شاه درانی نوبت چهارم بهندوستان باقشون فراوان برای تنبیه و تادیب سرکشان

احمد شاه درانی باستماع اخبار وحشت آثار یعنی فرار شده آمدن سردار جهانخان مع شهزاده تیمور از لاهور و رسیدن سرداران مرهته با افواج کثیر در دار الخلافه دهلی
و در محاصره افتادن نجیب الدوله وغیره سوانح و حوادث از عرائض نجیب الدوله بسیار متاسف و ملول گردید و بر جناح استعجال با فوج عدو مال مشغول بطرف
هندوستان کوچ نمود مرهتها بشنیدن این خبر آمد آمد شاه دریای اتک و ملک پنجاب را گذاشته مع سردار خود دتا پتیل روانه شاهجهان آباد شدند قضارا در همان
ایام دینه بیگخان وفات یافت و در میان نجیب الدوله و مرهته بمعیت عماد الملک تا مدت دراز معرکه جنگ و جدال گرم ماند گویند که با وجود کثرت افواج مرهته غلبه بر نجیب الدوله نمیشد
تا اینکه عماد الملک بنواب شجاع الدوله نوشت که شما هم آمده شریک ما شوید تا باتفاق یکدیگر این افغان را از میان برداشته بانتظام امور سلطنت پردازیم و بطرف
دیگر خط نجیب الدوله نیز بنواب شجاع الدوله رسید که من احمد شاه درانی را از ولایت طلبیده ام اولی و انسب است که آنصاحب درینوقت امداد من کنند که بر وقت
ورود موکب شاهی بملازمت او فائز میشوند که ظهور این معنی در حق او شما بهتر خواهد شد نواب شجاع الدوله که صاحب عقل و شعور بود اندیشید که عماد الملک غازی الدین خان
مردی مفسد و بدطینت است چنانچه یکبار جنگ با ارخان افغان و دیگر تمامی فوج هندوستان را برای امور ریاست نواب صاحب موصوف آورده بود باری
نواب ممدوح درینوقت دانشمندی را کار فرموده بحکمت عملی با نواب سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله باهم تبدیل دستار که رسم دیار هندوستان است ساخته
و دیگر سرداران روهیله مثل حافظ رحمت خان و دوندیخان برادر عم زاد حافظ الملک موصوف و سردار خان بخشی و فتح خان خانسامان را با خود متفق ساخته
از شر عماد الملک و فوجیکه بسر او آورده بود امان یافت الحاصل بخیال شر و فتنه انگیزی عماد الملک موافقت نمودن با نجیب الدوله مستحسن دانست چنانچه در عین اشتداد
جنگ در سکرتال رسیده شریک خانه کور شد نجیب الدوله بامداد و اعانت نواب شجاع الدوله مرهته را هزیمت داده عبور گنگ نمود چون خبر شریک شدن شجاع الدوله
با نجیب الدوله و رسیدن احمد شاه درانی تا لاهور بعماد الملک و دیگر مرهتها رسید عماد الملک نجیب الدوله را عقب گذاشته بشاهجهان آباد آمد و بزودی تمام عزیز الدین محمد
عالمگیر ثانی که پادشاه هندوستان بود و انتظام الدوله پسر قمر الدینخان وزیر حال خود را بکینه اینکه اینها با پادشاه درانی نوشتخواند دارند و سعایت مرا را
حضور او اظهار و تحریر میسازند بمکر و فریب قتل کنانید و جهنگو را او مرهته فوج جرار خود را برای همراهی انتخاب نموده از سهارنپور برای مقابله شاه درانی روانه شد بتقال نگاه
خود را در دهلی فرستاده بعد عبور نمودن دریای جمن متصل کنج پوره با دتا پتیل سردار مرهته که از اتک معزول شده می آمد ملاقی شد گویند که پتیل مذکور نیز بنگاه
خود را مع صدیق بیگخان صوبه دار سرهند که او نیز همراه بود روانه شاهجهان آباد نمود و نواب شجاع الدوله بهادر از سکرتال مراجعت بصوبه اوده کرد چون فوج هراول شاه بمقابله
افواج مرهته آمد آنها تاب مقاومت فوج ولایت در خود ندیافته بسمت شاهجهان آباد گریختند و احمد شاه درانی با اردوی خود از گذر آبه سهارنپور رسید نجیب الدوله از سکرتال برای استقبال شاه شتافته
شرف ملازمت دریافت و بعنایت خلعت فاخره و اسپ تازی سرافراز گشت بعد چندی دیگر سرداران افاغنه ملک کتهیر مثل حافظ رحمت خان بهادر مع پسر خود عنایت خان و دوندیخان
وغیره برای عتبه بوسی در اردوی شاه رسیدند و از انجا بحکم شاه بطرف شاهجهان آباد روانه شدند مرهتها که اکثر بیرون شهر کناره دریای جمن سنگر و مورچال بسته بودند جنگ
و جدال آغاز نمودند روهیلها بسبب پیاده بودن از زد و کوب سواران مرهته بتنگ آمده بپاس نام و ننگ خود روی از جنگ برنمی تافتند شاه بدریافت اینحال برای کمک
روهیلهای پیاده فوج را بزدن زنبورکها حکم فرمود چنانچه زنبورچیان حصار از شتران ساخته بزدن زنبورک مشغول شدند و نیز دستغلامان صف شکن بموجب حکم والا عبور
دریای جمن کرده به پشت مرهتها آویختند و بعد از سلوک بندوق دست بشمشیر برده جنگی عظیم کردند چون دتا پتیل درین جنگ بقتل رسید سر او را بریده بحضور شاه درانی بردند جهنگو او
که سردار عمده مرهته بود زخمی شد و هزاران مرهته کشته و خسته گردیدند فوج شاه مظفر و منصور گشت دران هنگام عماد الملک و دیگر سرداران مرهته دست و پا گم کرده از
دار الخلافه دهلی گریخته بکمبهیر پیش سورج مل جات رفتند و چون احمد شاه داخل دار الخلافه شاهجهان آباد شد فوج درانی دست تعدی بر سکنای شهر دهلی دراز نموده مال مردم
را بزور و تعدی میگرفت گویند تا سه روز در دهلی حشر برپا بود و اثاث البیت و ناموس اهل شهر از دست قوم ابدالی کمتر محفوظ ماند روز چهارم بحکم شاهی کل فوج همراهی شاه بیرون
شهر رفته فروکش گردید فی الجمله باقیماندگان شهریان حاصل شد و چون بعد مقتول شدن عالمگیر ثانی بصلاح نواب نجیب الدوله بهادر جهاندار شاه فرزند رشید عالی گهر خلف الرشید احمد شاه عالمگیر ثانی

مرحوم را که خود بسبب شر و فساد غازی الدین خان آواره دشت غربت شده بطرف صوبه بهار و بنگاله رفته بود در آن مدت به نیابت بر تخت خلافت نشانیده و سکه و خطبه بنام علی گوهر شاه عالم رواج داده بود و بعد جهاندار شاه موصوف ملاقات شاه درانی نمود شاه بسیار شفقت و عنایت بحال شهزاده ولیعهد فرمود و راجهای عمده هندوستان مثل راجه جی پور و مارواڑ وغیره خبر ورود موکب شاه درانی در دار الخلافه دهلی شنیده بارسال نذور و وکلا همه مطیع و منقاد گردیدند از آنجا افواج درانی بتسخیر ملک جاٹ متوجه شده بکول که ثابت گڈه نام داشت و سورج مل جاٹ نام آن را رام گڈه نهاده بود رسید و در مدت شانزده روز قلعه مذکور را بتسخیر در آورد و در آنجا هم مال و اسباب بسیار که از سورج مل جاٹ ذخیره بود بضبط سرکار شاهی در آمد و حافظ رحمت خان بموجب سفارشهای عماد الملک و جاٹ نزد شاه رفته تا واسطه عفو جرائم شان گردد که درین اثنا موسم برشکال در رسید شاه درانی مع سرداران افاغنه کهٹر و انوپ شهر تا گذشتن موسم بارش چهاونی لشکر فرمود و در همین مقام نواب شجاع الدوله بهادر و نواب احمد خان بنگش با ده هزاری از فرخ آباد بملازمت شاه رسیده شریک رکاب و شدند و نواب شجاع الدوله بهادر بخطاب فرزند خانی سربلند شد ۱۲۱۲

دربیان آمدن لشکر مرهٹه بقصد رزم با احمد شاه درانی به سرکردگی بهاؤ و دیگر سرداران

چون موسم برسات انقضا یافت افواج دکن مانند دریای پر امواج پیش از مور و ملخ با تمامی ساز و سامان حرب برای انهدام بنیان اهل اسلام و محاربه نمودن با احمد شاه درانی عزم هندوستان نموده بنواح شاهجهان آباد رسید سرداران عمده درین فوج بسیار بودند خصوصا سردفتر سرداران جنوب راو بهاؤ سپهسالار قوم مرهٹه بهاؤ نام داشت دیگر وسواس راو پسر باجی راو که سردار کل قوم و فوج مرهٹه بود و جنکو راو و صوبدار ملهار راو و شمشیر بهادر پسر باجی راو مذکور که مادرش و خودش هم مسلمان بود چه در قوم هنود رسم است که اولاد و خود را هر که از بطن مسلمه پیدا شود مسلمان می کنند و دیگر ابراهیم خان کاردی با فوج سوار و دوازده پلٹن که در هر پلٹن شان هزار سپاهی با بندوق چقماق می باشد و جنگ این مردم بطور اهل فرنگ است و این ابراهیم خان مردی بود جری و شجاع در ملک دکن که بهادری و جرأت او میان کل مرهٹه مسلم الثبوت بود و سوای سرداران مرقوم بصد و سی عندیه پٹیل بود دیگر در آن روزها چندان اقتدار نداشت و یکهزار و پانصد ضرب توپ که گوله اندازان آن اکثر از اهل فرنگ بودند دوازده هزار راوت (زمیندار ۱۲) و چند هزار پٹه باز که ایشان در شمشیر زنی مشق کامل داشتند و بسیار از یکه سواران بیش علوفه و خاصان زیاده مواجب نیز همراه بودند خلاصه اینکه از سوار و پیاده درین افواج چندان بود که خارج از حساب و شمار است هیچ چشمی این قدر جمعیت سپاه گاهی ندیده و هیچ گوشی مثل آن ذکری از کهن سالان روزگار بجز جنگ مهابهارت نشنیده پس هرگاه این مجمع کثیر با شوکت و هیبت از دکن قریب دار الخلافه مذکور وارد گردید نواب عماد الملک بانی فساد و سورج مل جاٹ رفیق و همنوای این مجمع گردیده قلعه دهلی را محاصره کردند و خواستند که آنرا بدست آرند در آنوقت نواب محسن الملک یعقوب علی خان بهادر که قلعه دار آنجا بود بحراست قلعه پرداخته بجنگ مشغول گشت و این یعقوب علیخان از چند پشت در شاهجهانپور بود که بفاصله صد و پنجاه کروه کم و زائد از دار الخلافه مذکور سمت شرقی واقع است سکونت داشت و قبل ازین برای سوال و جواب از طرف حافظ الملک رحمت خان بهادر نزد شاه ولیخان وزیر احمد شاه درانی آمده بحال وزیر مذکور نظر بر همقومی که خان مسطور هم مثل او قوم بامی زئی داشت او را بملازمت شاه برده بقلعداری دار الخلافه سرافراز گردانیده بود بهر هرگاه مرهٹه از یورشهای متواتر کار بر یعقوب علیخان و سکنای حصار تنگ کردند خان مذکور حال تکلیف مردم قلعه و کثرت فوج مخالفان معروض حضور شاه درانی و شاه ولیخان وزیر نمود حسب الارشاد شاهی بنابر مصلحت وقت قلعه را تفویض کهنیان ساخت در همین اثنا نواب عماد الملک و سورج مل جاٹ بتقریبی که وجه آن معلوم نیست کوچ نموده بطرف بهرت پور و کمهیر رفتند و سرداران مرهٹه بندوبست شهر دار الخلافه نموده شخصی را قلعدار آنجا ساختند از فرط غرور و نخوت بر زبان بهاؤ و دیگر سرداران مرهٹه گذشت که بعد از فتح جنگ پادشاه و قتل سرداران افاغنه و انهدام بنیان مسلمانان وسواس راو را پادشاه هندوستان خواهیم ساخت این بت سنگین کلان را که همراه ماست در جامع مسجد گذاشته معبد قوم هنود خواهیم گردانید و بجای بانگ نماز آواز ناقوس بلند خواهیم نمود بهرحال چون

حق تعالی آن همه را نیست و نابود ساخت بعده کل سرداران دکن مع فوج بر کنجپوره تاخته قلعهٔ آن را بعد کشت و خون بسیار بتصرف خود در آوردند و عبد الصمد خان محمدزئی و میان قطب شاه وغیره سرداران بسبب غمازی نجابت خان زمیندار و رئیس کنجپوره که بوقت رسیدن فوج مرهته دروازهٔ قلعه را بر سرداران مذکور بند ساخته بود اسیر و مقتول گردیدند و آخر نجابت خان را هم بانواع سیاست و مذلت کشتند چون خبر یورش افواج مرهته بسمت کنجپوره بر سرداران درانیه بسمع شاه رسید از انوپ شهر مع نجیب الدوله و حافظ الملک و فیض الله خان پسر علی محمد خان روهیله بقصد تنبیه و تادیب قوم مرهته نهضت فرمود و هر گاه موکب شاهی در اثنای راه بمقام باکپت رسید معلوم شد که سرداران مذکور از دست دکهنیان مقتول شدند شاه بسیار رنجیده و متألم شده خواست که برق کردار خود را آنطرف دریای جمن رسانیده بر سرداران مرهته بتازد حسب اتفاق دریای مذکور بسبب قرب ایام بارش بر سر طغیانی و بهم رسیدن کشتیها برای عبور افواج ولایت و هندوستانی دشوار بود گویند خود شاه بر لب دریا استاده تیری از ترکش بر آوردند و چیزی از آیات کلام ربانی بر آن دم کرده در دریا انداختند بعده بچهار هزار سوار از دستهٔ غلامان که قریب شاه استاده بودند حکم فرمود که بسم الله گویان اسپها را در دریا انداخته عبور دریا نمایند و آن طرف دریا رسیده بطور طلایه استاده شوند چرا که فوج حریف بحد و بیشمار در عرصهٔ بست و پنج کروه افتاده است دستههای مذکور بموجب حکم شاهی اسپها بدریا انداخته عبور نمودند گویند که آب دریا تا بتنگ زین اسپ رسیده بود بعده حکم شد که هر سواری از قشون یک پیاده را مع قدری اسباب پس پشت خود نشانیده و اسباب ثقیل بر پشت فیلان نهاده عبور کنند حسب الحکم سواران افواج شاهی تمامی پیادههای اردوی شاهی را مع اسباب عبور کنانیدند و ملک مردم هندوستانی نیز بهمین طریق باقبال احمد شاه درانی که بس رحیم و کریم و مقبول درگاه ربانی بود ببرکت بسم الله عبور دریای زخار کردند

در بیان آغاز جنگ فوج درانی و دکهنی

چون تمامی مردم اردوی شاهی از دریای عمیق عبور نمودند دیگر روز برای آسایش مردم همگی کوچ لشکر فرموده قریب سرای سنبهالکه نزول اجلال فرمود در انجا خبر رسید که قریب بست و پنج هزار سوار مرهته در سرای مذکور و نواح آن برسم پیش جنگی فرود آمده اند شاه با دولت و اقبال بالای زین پوش نشسته بترتیب فوج حکم فرمود شاه پسند خان را که جوان حسین الوجه و قوی الجثه بود و بحضور دست بسته استاده بود ارشاد شد که ای شاه پسند خان قراولی امروز تنبیه و تادیب این قوم که قریب فرود آمده اند بذمت تست خان منظور آداب بجا آورده مع سواران دستهٔ خود که قریب سه چهار هزار کس تخمینا خواهند بود روانه شد چون مقابله طرفین روی داد جنگی عظیم واقع شد آخر فوج مرهته تاب نیاورده روی بفرار نهاد و شاه پسند خان سرهای مقتولان را تراشیده بدست هر سوار دو سه سر داده بحضور شاه گذرانید شاه این فتح اول را فال نیک دانسته خان مذکور را مورد تحسین و آفرین فرمود خان مقدم الذکر عرض کرد که قبله عالم قربانت شوم امروز طریقهٔ جنگ این قوم را خوب دریافته ام انشاء الله تعالی بافضال الهی و اقبال شاهی تمام ایشان بقتل خواهند رسید چون این خبر هزیمت بهاو وغیره سرداران دکهنی رسید آنها از کنجپوره کوچ نموده درمیان کرنال و پانی پت که از دهلی چهل کروه بجانب مغرب فاصله دارد رسیدند در اینجا بموجب حکم والا گرد و پیش لشکر مرهته را زد و کوب آغاز نهادند مرهتهها باوجود کثرت سپاه و حشم در جاه گرد لشکر خود خندقی عمیق کنده سنگر استوار ساختند و دمدمها بلند نموده توپها را بالای آن نصب کردند شاه درانی مصلحتا چند کوچ بطرف مغرب نموده اسباب ناقص از قسم خیمه و خرگاه و اسپان و گاوان لاغر در فرودگاه اردوی بگذاشت مردم هندوستانی و دکهنی میگفتند که شاه همین قسم آهسته آهسته بولایت فرار نموده خواهد رفت چون بمرهتهها خبر رسید که شاه بسبب اضطراب بسیاری از مراکب و اسباب خود را در جای فرودگاه خود گذاشته رفت آن گروه طامع در فرودگاه لشکر شاهی رسیده از اسپان و گاوان و اسباب آنچه یافتند گرفته بخوشی و دلجمعی تمام روانه شدند ناگاه سردار جهان خان بهادر سپهسالار بموجب حکم در جنگل قریب از انمکان بکمین گاه نشسته بود بر آن گروه افتاده همه را بقتل نمود واحدی از ایشان که بفرودگاه شاه برای غارتکردن اسباب مذکور آمده بودند جان بر نشد اتفاقا در انوقت نواب شجاع الدوله بهادر از همان راه میگذشت سپهسالار مذکور سلام علیک کرده همی در انجا بنشست و شمار سرهای مقتولان از فوج مرهته نمود گویند قریب بست هزار سر از ایشان بشمار در آمدند و آنهمه سرها را بحضور شاه گذرانیدند و همین قسم در هر جا

دو سه هزار کس از مرهته بقتل رسیدند درین اثنا بسرداران هندوستان که شریک اردوی شاه بودند خبر رسید که گوبند پنڈت نامی سردار بموجب حکم بهاؤ با غیره سواران
مرهته از دار الخلافه شاهجهان آباد برای تاخت و تاراج ملک مال و قبائل سرداران افاغنه و نواب شجاع الدوله با چهل و پنجاه هزار فوج روانه شده است
آنها بدریافت این حال مضطر شده این روئداد را بحضور شاه معروض داشتند شاه از راه بنده نوازی برای حفظ ملک و ننگ ناموس سرداران
مذکور حاجی عطائی خان و حاجی کریم داد خان درانی را که همان زمان برسم یلغار از قندهار در اردوی شاهی رسیده دریاب کورنش گشته
بحضور استاده بودند ارشاد فرمود که همین وقت با مردم خود سوار شده گوشمال گوبند پنڈت نموده سر او همین وقت خود ها مع سر یغماوران مقهور بحضور
با بدولت رسانند چون دران زمان روز یک پاس کسری کم باقی بود هر دو سردار شش جاسوس و پانصد سوار رساله نواب عنایت خان
خلف حافظ الملک برای رهبری همراه گرفته مع سه چهار هزار سوار جرار یلغار روانه شدند و بعد عبور دریای جمن وقت نماز صبح بر سر آن
خود سر رسیده دست بقتل و غارت کشادند و سر پنڈت مذکور و هشت ده هزار سر دیگر همراهیان او بریده بوقت سه پهر روز دوم موافق ارشاد
شاه داخل اردوی معلی گردیده بنظر شاه در آوردند بدین سبب تسلی همه سرداران گردید و میان لشکر بهاؤ و سپاه ولایت جنگ قزاولی
و مورچال متواتر بمیان می آمد و هر یک از اهل هندوستان و ولایت همراهی شاه در مورچال خود ها هوشیار و مستعد و آماده جنگ می بودند ناگاه
روزی بوقت شب خزانه بسیار از دهلی در لشکر بهاؤ میرفت چون گذر مرهتها که همراه خزانه بودند بسبب غلطی و تاریکی شب در لشکر شاهی
بر مورچه افغانان هندوستانی افتاد آن گروه لشکر خود تصور کرده بزبان دکهنی پرسیدند که پاگاه یعنی رسل و لشکر کدام سردار از مرهتها است
افغانان هندوستانی چون زبان مرهتی شنیدند برخاسته دست بقتل مردم و غارت کردن خزانه کشادند درین شور و غوغا درانیان هم جمع گردیده
شریک افغانان شدند الغرض تمامی مرهتها که همراه خزانه بودند بقتل رسیدند و کل خزانه تصرف سپاه شاه در آمد و روزی بوقت شب فتح خان
کاردی برادر ابراهیم خان کاردی با فوج و توپخانه برای زدن شبخون بر لشکر پادشاهی آمد و گذر او بطرف مورچه افغانان هندوستانی افتاد مردم
لشکر خبردار شده جنگ نمودند قریب سی نشان و چند ضرب توپ او بدست لشکر شاهی در آمد و خود او هزیمت خورده نادم و منفعل بلشکر خود
مراجعت کرد و ذکر دیگر و راست که افاغنه همراهی نواب عنایت خان و نجیب الدوله در لشکر مرهتها داخل گشته جنگ شروع نمودند بسیاری
مرهتها را کشته از بازار شان بگذشتند و در توپخانه بر توپها نشسته دهها را نواختن و بلهجه افغانی سرائیدن شروع کردند یک ناگاه قریب چهل
و پنجاه هزار سوار مرهته از کمین بر آمده افغانان را در درون لشکر خود محاصره نموده پته و نیزه زدن آغاز نهادند دران روز هرچند افغانان
خوب جنگیدند مگر بسبب کثرت افواج غنیم سعی مشکور نیفتاد و بسیاری ازان بقتل رسیدند چنانچه قریب شش هزار خاص روهیله ملازم نواب
نجیب الدوله دران روز بکار آمدند و قریب پانصد پیاده از زخمهای شمشیر فوارهای خون از سر و تن شان روان دف زنان و رقص کنان
از لشکر شان بر آمدند نواب شجاع الدوله که مورچه شان قریب مورچه نجیب الدوله بود حال جراحت و رقص کردن افغانان دیده متعجب گشت
و گفت که آفرین بر جرأت و بهادری اینجوانان و حافظ الملک بسبب ابتلای مرض سرسام خود درین جنگ حاضر نبود مگر نواب عنایت خان ابن وی و نذر خان
پسر عم شان با فوج همراهی خود ها هم رکاب شاه بوده کارهای نمایان میکردند و از اکثر سرداران هندوستانی درین محاربات ترددات شایان
ظهور آمدند و در جنگ ثابت قدم ماندند میگویند که احمد شاه درانی با فوج قلیل چنان با مرهتها جنگید که با وجود کثرت فوج و توپخانه او بر او شان غالب آمد
و مظفر گردید و هزار مرهته و بسیاری سرداران شان بقتل در آمدند

در بیان کشته شدن بهاؤ و شکست افتادن بر فوج دکهنیان

چون پنج ماه جنگ چپاولی و مورچه جنگی از فوج احمد شاهی و قوم مرهته در میان بود و فوج درانی آمده سد غله دکاه و دلنه از چهار طرف بر مرهته

مسدود کرده بنابرین در لشکر مرهته قحط غله بدان وجه افتاد که استخوانهای حیوانات را در آسیا سائیده میخوردند و اسپان شان از نایابی کاه برگ درختان میخوردند و بسیاری
از انها مردند بمجبور تنگ آمده در میدان برآمدند و جنگهای عظیم کردند چنانچه روزی نواب عنایتخان مذکور با مردم همراهی خود یورش کرده جنگید
آخرکار بسبب کثرت افواج مرهته در میان قول شان محصور گردید شاه مدبر بافت آنحال برای کمک وی حاجی عطائی خان را فرمود سرگروه
حاجی مذکور حمله بر مرهتها نمود بحکم قضا برسیدن گلهٔ تفنگ جان داد شاه بعد مقتول شدن او دستهٔ غلامان صف شکن که هزار سوار بسرگردگی سرداری منیک نام
بود برای حمله کردن فرمود هنوز آن هزار سوار از نظر غائب نشده بود که حکم رفتن بسه هزاری دیگر شد همچنین هنوز دستهٔ دومی از نظر پنهان نشده
که دستهٔ سومی یکهزار سوار را حکم فرمود بهمین طریق چند دسته را متواتر یکی بعد دیگری برای جنگ با مرهتها حکم یورش صادر گردید دستهٔ اول بطرفیکه
بسواس راو وغیره سرداران فیل سوار با فیل سواران دیگر که قریب سه صد فیل بوده باشند استاده بود روانه شد و قریب قول شان رسیده یکبار
شلک بندوقها نموده گرد بش خوردند درین اثنا فوج دستهٔ دیگر بجای دستهٔ اول رسیده بدستور اول شلک کردند و بهمین طرز دستهٔ سوم نیز رسیده
بارش گلهای تفنگ نمود قضا را درین یورشها او بسواس راو و بسیاری از سرداران بزخم تفنگهای این هر سه دسته بعالم عدم روانه گردیدند فیلان از زخمهای گلها هم از شور
آواز شلکها بر خورده بسم کرده بر گردان گشته قول خود را برهم زدند و هر سه دسته بعد زدن راول وهله یکبار شلک دست بشمشیر برده بقتل و غارت دراهند
و هزیمت فاش در دکهنیان افتاد و اینقدر لشکر کثیر با وصف داشتن سامان بسیار رو بفرار نهاد بهادران هندوستان هم یورش نموده خونریزی
دکهنیان مینمودند بهر حال درین جنگ چندان خونریزی دکهنیان بظهور آمد که کسی گاهی اینقدر کشتگان را ندیده و نشنیده باشد لاش کشتگان
واجساد مقتولان تا چهل و پنجاه کروه افتاده عبرت دهٔ متکبران بود گویند که احدی از سرداران دکهن که مذکور شد از ازا و بدرطه هلاکت
نجات نیافت الا ملهار راو هلکر که بسبب نواب شجاع الدوله و نجیب الدوله و بودن مورچه بمقابل مورچه هر دو نواب محتشم الیهما مع مردم خود
بسلامت بدر رفت و مهاجی سیندهیه عم دولت راو سیندهیه که در انزمان مشهور پتیل بود و بعد ازین اقتداری عظیم در هندوستان پیدا نمود زخمی
فرار کرد و شخصی یابو سوار از لشکر ولایت تا شصت کروه تعاقب او نموده بضرب گلهٔ تفنگ پایش مجروح ساخته و از اسپ غلطانیده بهازبان
او در افگرفت و بسمت لشکر خود مراجعت کرد همین سبب بود که از لنگ کردن پای بی امداد غیری راه رفتن نمیتوانست دیگر از طبقهٔ فرار یابی شمشیر بهادر تو
که زخمهای کاری برداشته روانه بهرتپور یا کمهیر شد هر چند سورج مل جات بمداوای جراحتش پرداخت سودی نکرده در گذشت نقلست که در
همین جنگ مردم ولایت بهر طرف تعاقب مرهتها مینمودند قزلباشی دید انی ترتیب یکمرهته که زیر ران اسپ مادیانی برق رفتار داشت رسید او از انجا
مادیان خود را پرواز داده بر سقف سرای شونی پت رفت و خواست که بطرف دیگر جست کنانیده برد درین اثنا دفعتهٔ هر دو ساق پیشین مادیان بر دیگر گرده
و بروایتی بسلاخی خورد که از شکمش برآمده جان داد و سوار نیز از پشت او بر زمین افتاده هلاک گردید مدتی دراز لاش آن مادیان آویزان میدیدند ابراهیم
گاردی را دستگیر کرده بحضور شاه آوردند نواب شجاع الدوله هر چند شفاعت او بحضور شاه کردند درجهٔ قبول نیافت بلکه حکم بقتل او فرمود زیراکه شاه چند
بار او را پیغام رفاقت داده او قبول نکرده ترک رفاقت مردم هنود ننمود درین جنگ غنائم بسیار ضبط سرکار شاهی گشت و کوس فتح و نصرت بلند آوازه گردید
و هر یک از سرداران فراخور مراتب بعنایت خلعت سرفراز گشته مورد تحسین شدند و از راه عنایت سلطانی بعنایتخان نهاد و خلف حافظ الملک ارشاد گردید
که این فتح بتو مبارک باد و رحمت خدا بر تو و بر پدر تو و بعده بخطاب بسرداران نموده فرمود که اکنون ملک هندوستان را از دهلی تا بنگاله و دکهن برای شما
خالی و از دشمنان پاک کردم بدلجمعی و آسائش تمام عمل خود نموده بدعای دولت ما مشغول باشید و شجاع الدوله بهادر را که قوم شما نیست
همراه خود میبرم و ملکی وسیع زیاده از ملک او باو عنایت میفرمایم همه سرداران خاموش مانده تن بر رضا دادند و حافظ الملک عرض کرد که در میان
ما و نواب هیچ تغایر نیست ایشان اکثر بکمک ما می رسند اگر چه حضرت قبلهٔ عالم نواب را همراه رکاب برده زیاده ازین سرفراز خواهند فرمود اما مردم هندوستان
خواهند گفت که آخر قوم افاغنه اتفاق نموده یک سردار را که باقیمانده بود از هندوستان بدر کردند بهر کیف رفتن ایشان در حق ما خوب نخواهد شد شاه فرمود

با فرزندخان باشد خصوصیتی نیست برای خاطر شما منظور نمودیم قبول نکردید دیگر یاد دارید که نتیجه‌اش این روزی بشما عاید خواهد شد پس شاه درانی سرداران هند را بعنایت
و سرفرازی رخصت فرموده متوجه ولایت شد و صوبه‌داری سرهند زین‌خان مهمند عطا فرموده و کوچ بکوچ داخل اشرف البلاد قندهار گردید

در بیان توجه فرمودن احمدشاه درانی دفعه پنجم برای امداد باشندگان قصبه جندیاله واقع پنجاب

گویند روزی احمدشاه درانی در قندهار بوقت شب در خواب استراحت بود که ناگاه بنصف اللیل از خواب بیدار شده بیرون آمد بی اطلاع احدی از سرداران بر اسب
سوار شد و با سیصد سوار از غلامان که حاضر کشیکخانه و بر در حریم سرا موجود بودند بعزم هندوستان نهضت نمود و بوقت روانگی فقط به شیخچهار ایما
نمود که باشرف الوزرا شاه ولیخان بهادر زود رفته بگویند که من برای غزا متوجه هندوستان شدم باید که خود را بلغار زود برساند وزیر بمجرد شنیدن این خبر متحیر
شد که کدام واقعه رو داده که شاه بی صلاح من باین بی سامانی متوجه هندوستان گردید چون وزیر صاحب شعور و تدبیر بود همان وقت قریب پنجاه و شصت فرمان
بدین مضمون نویسانیده روانه ایلات ساخت که شاه بطرف هندوستان برای غزا روانه شد باید که بمجرد ورود فرمان هر یک زود خود را بلغار بحضور شاه
رساند و خود هم همراه سردارانی که در آن زمان موجود بودند عقب شاه جلوریز روانه شد و شهریار درانی بلغار کوچ بکوچ دریای سنده و جهلم و چناب و راوی
را عبور نموده وارد بنواح لاهور گردید درین وقت در رکاب دولت او از ده دوازده سوار زیاده نبود همین که عبور از راوی فرمود شخصی مسلمان باشنده
آنجا بحضور شاه رسید پرسید که سکهان کجا استقامت دارند اظهار کرد که سکهان از کل پنجاب جمع شده و قریب هشتاد و نود هزار سوار فراهم آمده قلعه جندیاله را
که هفت کروه از امرتسر فاصله دارد محاصره نموده اند و محصوران حصار مذکور از دست شان که مانع بانگ صلوة اند از جان بتنگ آمده اند پادشاه باستماع این
خبر بطرف جندیاله روانه شد چون خبر ورود موکب شاهی بسکهان رسید یکبارگی از محاصره قلعه دست بر داشته راه امرتسر پیش گرفتند فقرای نانک شاهی چون دیدند
که سکهان از پیرامون قلعه بی رسیدن فوجی و آفتی گریخته رفتند دانستند که شاید اهل اسلام مکر کرده باشند که تا محصوران از ما غافل شده دروازه آن را واکرده
بنشینند و اهم آن زمان دفعتاً تاخته کار ایشان را تمام کنیم آخر جاسوسان ایشان خبر آوردند که هیچ احوال سکهان معلوم نمیشود که کجا رفتند و در چهار طرف قلعه دور
و دراز نام و نشان شان معلوم نمی گردد دیگر از ینجا بر فاصله دو کروه شخصی قبله رو زیر درختی نشسته و دو شخص از جلوداران بانات بر سر او سایه کرده استاده اند و آن شخص
که نشسته است بر سر خود چهار جیغه دارد که از هوا پرهای جیغهای جنبند و ده دوازده کس دیگر رو بروی او اندک دور با ادب تمام تفنگها را زیر نخ کرده
استاده اند این خبر از اتفاقات حسنه بسردار جندیاله هم رسید او معلوم کرد که پادشاه دین پناه درانی برای مدد تشریف آورده اند این تمام علامات همان شاه است
پس سردار مذکور با ارکان و قوم خود نذر و نیاز برسم زمینداران گرفته حاضر گردید و دید که فی الحقیقه شاه درانیست و قریب دو صد سوار روبروی او پیاده شده حاضر اند
و پادشاه تکیه نموده نشسته است مردم قلعه بعد بجا آوردن کورنش نذرها گذرانیدند و بدستور ولایت گرد آن پادشاه طواف نموده عرض کردند که پیشتر یک ساعت دو
ساعت از رونق فرمائی قبله عالم قریب نوزده هزار سکه با مردم امحاصره نموده بودند بمیمنت قدم مبارک و هیبت شاهنشاهی خود بخود بگریختند اما دورتر نرفته باشند صلاح
دولت آنست که اردوی معلی قریب بقلعه فرود گردد ارشاد کردند که همین جا دائره دولت نزول خواهد گردید بفضل الهی هیچ جای خوف و اندیشه نیست بعد از آن مردم قلعه [illegible]
که افواج شاهی یکی با دیگری بلغار می آید و دسته غلامان صف شکن پی در پی میرسند قریب بشام اشرف الوزرا شاه ولیخان نیز داخل اردوی معلی گشت و تا شب قریب سه هزار
کس فراهم شدند و همانجا بارگاه سلطانی نصب گردید و تا بصبح قریب شش هزار سوار فراهم گردیدند جاسوسان برای خبر آوردن سکهان متعین شدند شاه ولیخان عرض کرد
که تشریف آوردن حضرت بدین زودی و بی سامانی در ملک غنیم و کفار خالی از مصلحت نخواهد بود فدوی امیدوار است که شمه از آن مطلع گردد تا رفع خلجان شود شاه فرمود
که من بنصف شب آن روز در خواب بزیارت محبوب سبحانی و بشرف لقای جهان آرای کمال جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مشرف شدم آنحضرت فرمودند که ای احمد درانی ما ترا برگزیده کرده ایم زود
برخیز و به پنجاب زود برو که گروهی مطیع الاسلام قصبه جندیاله در محاصره کفار سکهان افتاده اند و کار بر ایشان تنگ گردیده است من بمجرد شنیدن این کلام از زبان مبارک آنحضرت نخواستم که بقدر مو
رسول الثقلین اهمال یک لمحه روا داشته تدابیر و جمع آوری قشون بکوشم بنا بر آن تکیه بر افضال الهی نموده روانه شدم القصه در قصبه جندیاله دو سه مقام فرمود و در همین مدت

جاسوسان خبر آوردند که تمامی سکهان از ینجا گریخته در دره که مشهور بکوپ است رفته اند و زین خان مهمند صوبه دار سرهند و بهیکن خان ایری و دیگر سرداران آن نواح
مثل مرتضی خان بڑیچ و قاسم خان مرل و غیره رفقای فوج او را محاصره نموده کار بر ایشان تنگ ساخته اند و لشکر اهل اسلام بسیار قلیل است باستماع اینحال پادشاه
دو کس را زود نزد زین خان فرستاده حکم کرد که اضطراب نکنی انشاء الله تعالی من فردا برای کمک تو میرسم و مرجمعی با سکهان بجنگ اگر در جنگ کردن نظر بر قلت
فوج خود کرده تامل خواهی کرد مجرم خواهی شد زین خان بمجرد رسیدن اینحکم صباح آن خواه نخواهی در میدان رفته با مردمی که همراه داشت جنگ قراولی
با سکهان شروع کرد و سکهان نیز قریب بست هزار سوار را همراه چیلهای خود کرده برای جنگ زین خان فرستادند و در عین کارزار زین خان گرد
سواران را از جانب پشت خود دیده بترسید که شاید سکهان از ینجانب هم رسیده دست بردی نمایند درین اثنا شتر سواری برای تحقیق این امر رفته
زود برگشته آمد و ظاهر ساخت که سواری وار دوی شاه درانی است و شاه نسقچیان را فرستاده بزین خان اعلام کرد که بکل مردم همراهی خود بگو که زود برگ
درختان یا گاه سبز را بر سر برای علامتی بگذارند که فوج هراول ما از قوم اوزبک اند و حکم پادشاه ن کرده ایم که هر کسیکه لباس هندی در بر داشته باشد
بی محابا قتل نمایند الا کسیکه برگ درخت یا گاه سبز بر سر داشته باشد او را از جان و مال امان دهند مردم همراه زین خان همچنان بعمل آورده برگ درخت و یا
گاه را بر سر گذاشتند ساعتی ازین عمل نگذشته بود که فوج هراول شاهی رسیده سکهان را قتل کردن شروع کرد آنها با وجودیکه قریب هشتاد هزار کس بودند
راه فرار پیمودند و تا شام معرکه قتل و تاراج گرم ماند تا اینکه فوج مسطور سی هزار سکهه را قتل کرده و سر آنها را بریده بنظر پادشاه که در انجا رسیده
بخیمه نزول اجلال فرموده بود گذرانید شاه چند روز در انجا رونق فرما بودند و بدستور قدیم آنملک را بزین خان داده روانه قندهار شد

دربیان توجه فرمودن شاه درّانی بهندوستان دفعه ششم

چون جمعیت سکهان باز فراهم شده غارتگری و ایذارسانی باهل اسلام شروع کرد شاه درانی بدریافت اینحال بقصد تنبیه شان از قندهار تا بابلہ
که قریب یکصد کروه از دهلی بطرف لاهور واقع است نزول اجلال فرمودند و از زمان افاغنه هندوستان بطفیل شوکت و هیبت شاه درانی بحفظ و
حفظ اوقات خود را با کمال و شادمانی و حکمرانی میگذرانیدند الحال رسیدن شاه را بملک هندوستان موجب خلل و مال و عیش و آرام خود دانسته
عرائض متضمن بعجز و نیاز مصحوب وکلای خود ارسال داشتند و بلطایف الحیل عذر غیر حاضری خود ها خواستند مگر ازانجمله نواب نجیب الدوله بهادر
بحضور حاضر شده عرض کرد که اکنون باقبال عدو مال شاهی هیچ خللی و کدام غنیمی در ملک هندوستان باقی نمانده است جناب والا در ولایت
تشریف برده آرام و آسایش فرمایند شاه صوبه داری سرهند را بهادر مسطور عنایت فرمودند و حسب سفارش اشرف الوزرا شاه ولیخان
سرهندپٹیاله را بامر سنگه که حاکم قدیم آنجاست واده بعطای خلعت فاخره و خطاب راجه راجگان سرفراز ساختند چنانچه تاحال در پٹیاله و سرهند عمل
اولاد همین راجه امر سنگه است گویند که او بنابر اظهار خلوص و عقیدت نسبت شاه ولیخان وزیر مربی خود در مهر خویش امر سنگه بامی زئی کنده کرده بود
زیراکه وزیر مذکور قوم بامی زئی داشت المختصر چون شاه درانی دانست که ماهر خود تکلیف برداشته برای تنبیه و تادیب مخالفان فاغنه
هندوستان می آمدم والحال این مردم بورود رایات عالیات درانیه چندان خوش نیستند لهذا بطرف ولایت مراجعت فرمودند

دربیان وفات احمد شاه درّانی

چون احمد شاه درانی بعد از مراجعت هندوستان چند سال در قندهار بعیش و کامرانی گذرانید از مشیت ایزدی بعارضه ناسور مبتلی مزاج همایون
از جاده اعتدال انحراف ورزید چنانچه با وجود معالجه اطبای حاذق صحت حاصل نمیشد و روز بروز ضعف و ناتوانی لاحق میگردید شهزاده
تیمور شاه که در هرات بود بدریافت تغیر مزاج پادشاه خواست که برای عیادت بحضور پدر بزرگوار خود در قندهار حاضر گردد مگر بعرض

وگزارش شاه ولیخان وزیر که عقیدت در خدمت شهزادهٔ موصوف نداشت پادشاه شهزاده را از حاضر شدن قندهار ممانعت کرده فرستادن ایلچیان متعین شدند که
شهزاده را بطرف هرات باز گردانیده آیند چنانچه شهزاده بمجبوری از چهار کروهی قندهار برگشته بهرات رفت و بعد از چند روز پادشاه ممدوح ازین جهان فانی بعالم جاودانی
رحلت فرمود مدت سلطنتش بست و سه سال و چند ماه بود و فرزندانش که مشهور اند تیمور شاه سلیمان شاه سکندر شاه پرویز سوای تیمور شاه همه در قندهار بودند
چون آن شاه دین پناه قضا نمود شاه ولیخان وزیر و دیگر امرای سلطنت تجهیز و تکفین او بموجب شریعت نبوی مذهب حنفی نموده در احمد شاهی قندهار مدفون ساختند
تا حال مرقد منور آن والا جاه او اولاد و احفاد این پادشاه چندان آداب و پاس قبر شان مینمایند که اگر خونی واجب القتل در مقبرهٔ او رفته پناه گیرد از سیاست و قصاص امان یابد
شاه ولیخان وزیر بعد لوازم تدفین آن پادشاه سلیمان شاه برادر علاتی تیمور شاه را که داماد او بود بر تخت سلطنت خراسان نشانیده سکه و خطبه بنام او جاری کرد
و چون خبر حادثهٔ ناگزیر پدر بزرگوار تیمور شاه شنید بعد تقدیم مراسم تعزیت و ماتم داری مع امرا و رفقا و کل افواج خود بتقریب فاتحه خوانی از هرات متوجه قندهار شد
وزیر با یکصد و پنجاه کس باین امید برای استقبال شهزاده روانه شد که رفته او را چون طفلان بدام فریب کشد و همراه خود آورده قید کند چون باردوی شهزاده
در مقام فراه ملحق گردید شهزاده را خبر شد که وزیر با یکصد و پنجاه کس برای قدمبوسی بر در دولت حاضر است ارکان دولت شهزاده مثل قاضی فیض الله و غیره
بحضور شهزاده عرض کردند که در کلام او سحر است هرگاه بحضور خواهد رسید بیک سخن خاطر مبارک را بطرف خود کشیده خاطر خواه جمیع امور را خواهد کرد بهتر این است
که پیش از رسیدن او بحضور کارش تمام نموده شود تیمور شاه این صلاح را مستحسن دانسته الکوخان درانی بامیزئی را که از نزدیکان وزیر بود حکم فرمود که رفته وزیر را
مع هر دو پسرانش که امیر و بسیار حسین اند قتل کند خان مقدم الذکر حسب الحکم هیچیک سخن وزیر را نشنیده مع پسران او را قتل نمود و دو خواهر زادگان وزیر که نیز همراه
او بودند از دست اسلام خان کشته شدند و بحکم شهزاده هر پنج لاش در مقام دو دکواه که خاص نو میداری هو نهر وزیر بود مدفون گردیدند

در بیان جلوس فرمودن تیمور شاه بر تخت سلطنت درانیه

چون شهزاده تیمور شاه از طرف وزیر اطمینان یافت در قندهار رسیده بدولت سرای شاهی نزول اجلال فرمود سلیمان شاه که او را شاه ولیخان وزیر بر تخت نشانیده بود
از تخت فرود آمده بحضور برادر کلان عرض کرد که سلطنت از روی استحقاق بذات با برکات بندگان حضرت میرسد مبارک باشد من بی تقصیرم تیمور شاه
درهمان ساعت مسعود زمان محمود بر سریر شهریاری جلوس نموده سلیمان شاه برادر خرد خود را بسیار تشفی فرمود و وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه مزین شد سکه
چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه × تا زند بر چهره نقش سکه تیمور شاه × و سجع منظوم در خاتم این بود سجع حکم شد از عنایات الهی × بعالم دولت
تیمور شاهی هرگاه از مراسم جشن الفراغ دست داد تیمور شاه امرای موافق را بعطای خلاع فاخره و افزونی مرتبه سرافراز ساخت و سرکشان مخالف را بقتل رسانید
برای نظم و نسق چندی در قندهار سکونت فرمود چونکه درانیان بسبب قتل کردن شاه ولیخان وزیر با تیمور شاه عداوت پنهانی داشتند لهذا از قندهار با قشون
اعتباری خود مثل دسته غلامان صف شکن و غیره نهضت نموده داخل کابل شدند و جهانخان سپهسالار نیز همرکاب سعادت بکابل رسید شاه بند و بست
آن نواح فرموده دیوان تنگی و چند سردار دیگر را قتل کنانید مگر از اقوام درانی در خوف و هراس ماند چنانچه در ان زمان عبدالخالق نامی درانی خود را که از عموی
احمد شاه درانی میشمرد باخوانین ایشان قندهار و تقویت آنها داعیه سلطنت بخود قرار داده مصدر شورش عظیم گردید و قریب شصت هزار سوار همراه گرفته
بکابل روانه شد درینوقت همراه شاه فقط شش هزار سوار همراه سرداران و امیران رکاب دولت موجود بودند و آن هم بطوریکه نه کسی ازینطرف و نه کسی ازان طرف
بهرصورت شاه با وجود قلت سپاه بارادهٔ جنگ از کابل برآمده برای جنگ عبدالخالق روانه شد محراب خان و پاینده خان و دلدار خان از طرف مخالفان آمده شریک
سپاه تیمور شاه شدند و بوقت مقابله جنگی صعب از قشون طرفین بوقوع آمد آخر بر اهل بغاوت شکست افتاد عبدالخالق که گرفتار شده بحضور آمده بود از هر دو چشم
کور کردند و باقی درانیان که بقشون شاهی اسیر گشته بودند بیک یک آثار خرید کرده آزاد فرمود و همچنین سرداران قشون شاهی نیز درانیان خرید نموده
آزاد کردند و سرداران قزلباشیان را که درین جنگ شریک قشون شاهی شده بودند بعنایت خطاب و مراتب سرفرازی دست داد چنانچه پاینده خان بارکزئی بخطاب سرفراز خان

عبد الله خان اسحاق زئی بخطاب دیوان خان مشرف گشته باعلی مراتب رسید و کسانی که رفیق و شریک عبد الخالق شده بودند شاه تفحص نموده بقتل رسانید و باز از قندهار بکابل تشریف آورد و از زوال اعتماد بر قوم درانی و قزلباش که دسته غلامان شاه بودند میفرمود در هر جا همین دو قوم را بهم رسانیده معتمد علیه خود میساخت و قوم درانی را از نظر بینداخت و قاضی فیض الله برادر عم زاده ایشان و سرداران قدیم مدار المهام سلطنت و مشیر تدبیر مملکت خود نمود چنانکه رفته رفته قاضی مذکور نفس ناطقه تیمور شاه شد و عبد اللطیف خان حامی را وکیل الرعایا و مختار امور خلافت و ملا عبد الغفار را که سابق پسر کلال کوزه ساز از قوم هنود در نواح لاهور بود و در عهد احمد شاه مغفور مسلمان شده بتعلیم علوم دینی و فنون دنیوی یافته بدرجه بلند رسیده بود کاربرداز مهام سلطنت فرمود و خود بعیش نفیس گاهی در موسم تابستان بشهر کابل و در فصل زمستان در شهر پشاور بعیش و کامرانی گذرانیده بسیر و شکار می پرداخت جمهور رعایا و علما بهر آرام میگذرانیدند

در بیان خروج کردن فیض الله خلیل در شهر پشاور و کشته شدن او

فیض الله خلیل که متوطن میدان نواح پشاور در خیال سلطنت در خاطر جا داده یعقوب خان خواجه سرا را که محل اعتماد شاهی بود مع چند سردار دیگر با خود متفق ساخته از روی مکر و فریب بعرض اقدس تیمور شاه رسانید که گروه سکهان بسیار جمعیت بهم رسانیده معتقد اضرار و ایذای مسلمین ملک پنجاب میدارند اگر حکم شود مردم بسیار از افغانان جمع نموده ملک پنجاب را تسخیر و ایلای دولت در آرم تیمور شاه تصور آنکه قصد او خیر نموده است اجازت نگهداشت فوج نمود و فیض الله خلیل مردم از قوم خود و دیگر افاغنه نواح کشمیر و هم قوم یوسف زئی را جمع نموده قریب بیست و پنج هزار پیاده فراهم ساخت روزی تیمور شاه بعادت معهوده بعد از فراغ طعام چاشت بوقت زوال در بالا حصار پشاور بخواب بود که دفعتاً خانه کور با جمعیت مردم خود داخل قلعه گردید در آنجا مردم کشیک گفتند که درینوقت پادشاه آرام میفرماید بکجا میروی گفت پادشاه برای ملاحظه فرمودن جمعیت و سامان من طلبیده است غرض که هجوم نموده مع مردم خود در قلعه درآمد و از غایت قساوت و نادانی دست بشمشیر برده دربانان را کشتن آغاز کرد و افغانان گرسنه سیر در مطبخ شاهی در آمده بخوردن الوان طعام که دیده بهم خود ندیده بودند اشتغال نمودند و مردان آنجا را زخمی کرده زنان ترکیه و حبشیه و قلماقیه که در کشیکخانه اندرون حرم سرا استاده بودند هجوم افغانان را در حرم سرا دیده پادشاه را بیدار ساختند شاه بمجرد استماع این خبر و مشاهده هجوم افاغنه زود بالای برجی که جانب فصیل جنوب بالا حصار است بر آمده نردبان را بالا کشید و دسته غلامان و غیره مردم جوکی که در قلعه حاضر بودند حکم فرمود که هیچیک از دستار بندان را زنده نگذارند آنها تعمیل حکم سلطانی نموده چندان قتل نمودند که از حساب بیرون است بسیاری از علمای پشاور که دستار بند بودند بقتل رسیدند صحن قلعه و حرم سرای شاهی پر از لاشهای مردگان گردید سوای آنکسانی که در نواح پشاور تا پنج هفت کروه کشته افتاده بودند قریب شش هزار کس از مقتولان بشمار آمدند و فیض الله خان خلیل نیز مع پسر خود گرفتار شده آمده بود بقتل رسید و چون بعد تفحص معلوم شد که میان محمدی پیرزاده پسر شیخ عمر ساکن چمکنی نیز شریک مشیر بغاوت آن خانه کور بود حکم شد که قصبه چمکنی را تاراج نمایند گرچه آنها تاراج نمودند لیکن در آن نزدیکی استغاثه معاف کنانیدند و نیز بعرض پادشاه رسید که این فساد از یاقوت خان خواجه سرا بسر آورده که او گفته بود که من از دروازه قلعه تا بخوابگاه پادشاه هیچ انداخته نشان خواهم کرد باید که بهمان نشان تا خوابگاه شاهی رسیده کار خود را بانجام رسانی لهذا بحکم شاهی خواجه سرا مذکور را هم بانواع عقوبت و سیاست کشتند

در بیان توجه نمودن تیمور شاه برای تسخیر قلعه ملتان و تادیب سکهان

چون از چندی سکهان در صوبه ملتان دخل نموده شهر و قلعه نواح آنرا متصرف شده بودند و تیمور شاه بسبب منازعت و بغاوت قوم خود مهم سکهان را معطل گذاشته بود ناگهان خبر رسید که فوج سکهان قریب شصت هزار از دریای چناب را دی عبور کرده قصد تسخیر دیره اسماعیل خان و غازی خان و غیره و بعد از آن اراده گرفتن ملک سنده که این همه ملک از ممالک محروسه درانیان اند میدارند شاه اول حاجی علی خان نامی سردار را برای فهمایش سکهان که پا از حد اعتدال بیرون نگذارند و بر سر حساب باشند فرستاد سکهان بغرور جمعیت خود سفیر مذکور را اول بدرختی بسته بضرب گلوله تفنگ کشتند که ما را پادشاه نرسانند و ما از شاه گرداه گردی خود میخواهیم یعنی پادشاه از ما رسیده بپا بخاطر ما طلوا برای گروهی ما

دیگر راه آمدنی گلان پیروی هرگاه جاسوسان همراهی سفیر مقتول گریخته آمده این خلل را بحضور تیمور شاه ظاهر ساختند بمجرد شنیدن این خبر آتش غضب سلطانی زبانه کشید
و پوشاک سرخ گلناری که از علامات غضب سلطانی است در بر نموده در دیوان عام داخل شد و حکم نمود که تمامی سرداران رکاب دولت مع افواج همراهی
خودها تیار و مسلح و مکمل بحضور حاضر شوند. امرای مذکور حسب الامر خاقانی با سپاه تیار شده و دو قول بسته بدو طرف استاده شدند شاه بر فیل سوار گشته
فوج را ملاحظه میفرمود و مردم دور را از دوربین دیدن آغاز نهاد ناگاه چه می بیند که سرداران مدار وکیل الرعایا حاجی گه صاحب پانزده هزار و سردار خان هر دو
دورتر زیر سایه اسپان خودها نشسته اند پادشاه اشاره به نسقچیان فرموده بهر دو سردار گفتند که بر زمین بغلطید چون بغلطیدند قریب ده جریب بکمر هر دو سردار نامی دادند آنها ساعت
خود دانسته با لباسهای بیابان سوار شدند و همین قسم هر سوار و سردار که زیر سایه اسپ خود نشسته بود بضرب شلاق نسقچیها دادند یکی از علمای صاحب اعتبار که ندیم پادشاه بود
عرض نمود که بعضی چوبها تنبیه سرداران ذی عزت و وقار یقین است که خالی از حکمت و موعظت نخواهد بود پادشاه فرمود که چون از دوربین دیدم
که هر دو سردار از اسپان فرود آمده زیر سایه اسپان نشسته اند و تمامی قشون از شدت آفتاب استاده لهذا اهل دولت را که اراده غزا و جهاد داریم این حرکت
از ایشان خلاف ادب محمول بر آرام طلبی بنظر آمد پس ایشان را زجر و نصیحت فرمودیم که باز این قسم حرکت بعمل نیاورده جفاکشی اختیار کنند و مایل به
بآرام و راحت نباشند فردا ایشان را خلاع فاخره عنایت خواهم فرمود الغرض از قوم یوسف زئی و درانی و مغول و قزلباش منجمله قشون قریب
بهژده هزار کس سوار جرار را انتخاب فرموده بسرکردگی زنگی خان درانی خارجی باشی که سردار جری و صاحب تدبیر بود و برسم چپاول بر سر سکهان
تعین فرمود تا بیخبر بر آن قوم رسیده و قتل و غارت نموده سرهای آن خودسران بحضور روانه سازد زنگی خان برسم ولایت سه بار گرد فیل
سواری پادشاه تصدق گردید و پادشاه بوقت سه پهر از گردانیدن رومال اشاره فرمودند که روانه شوید و نیز حکم عالی اصدار یافت که کسی در راه کلام
نکند و بوقت جنگ دشنام بر زبان نیارد چرا که ثواب غزا ضائع شود بهر کیف سردار مذکور مع فوج خود روانه شد مردمان فوج بعد عبور دریای سند و از یک
پاس روز باقیمانده و تمام شب تا روز دوم بدین صورت راه میرفتند که کسی با کسی سخن نمیکرد چون روز دوم رسید بوقت یک و نیم پاس روز باقی مانده
هشت کروهی از سکهان این طرف فائز شدند فرود آمده اسپان را دانه و کاه دادند من بعد سردار مذکور حکم کرد که گرد لشکر هر دو دو گروه سواران
استاده شده بیداری نمایند و احدی از مسافران نگذارند که بسمت لشکر سکهان رود بلکه آنها را نظربند ساخته نگهدارند تا سکهان را از رسیدن لشکر خبر نرود القصه
یک و نیم پاس روز و سه پاس شب اسپان خود را چرانیده خوب سیر نمودند و خود هم از تناول طعام آسوده گردیدند هرگاه یک پاس شب باقیماند
سردار مذکور فوج را به سه غول ترتیب داده از آنجمله غول مغول و قزلباش را بر دست راست و غول درانیان قندهار را بر دست چپ کرده با آنها حکم داد
که یمین و یسار برابر قدم بقدم بیایند و در صورت خلاف حکم گنهگار شاهی خواهد شد و خود مع پنج هزار سوار نیزه بازان یوسف زئی که ایشان
را نیز درانی خوانند و درانیان قندهار روانه شد و بوقت صبح بر سر سکهان رسیده بر فاصله دو کروه این طرف نماز صبح ادا کرده و فاتحه خیر
خوانده سوار گردید سکهان بدین سبب که پادشاه مع فوج در پشاور بر فاصله صد کروه است و دریای سند در میان حائل بیخبر از نزول فوج
ظفر موج شاهی غافل بودند دفعةً سواران مذکور چون بلای ناگهانی بل مانند برق آسمانی بر سر شان رسیدند سکهان بمجرد مشاهده فوج
ولایتی بر اسپان خود که زیر زین بودند سوار گشته کسانی را که ابلق هوش و حواس رم نکرده بود بمقابل در آمدند قریب صد قدم از لشکر خود
برآمده باشند که دلاوران دین یکبار شلک بندوقها کرده بسیاری را بکشتند و سواران غول دست راست و چپ شمشیرها را
از غلاف کشیده بزدن و کشتن دست همت بکشادند چون فوج سکهان بسیار بود زنگی خان کلاه خود را از سر فرود آورده و بر قاش
زین نهاده برای فتح و نصرت پادشاه دین پناه از درگاه احدیت بارگاه صمدیت مسألت می نمود و جوانان قشون را بر جرأت و دلیری
تحریض و ترغیب کرده دلداری می فرمود تا آنکه بعد جد و کد بسیار و زد و خورد بیشمار کوس نصرت بنام پادشاه درانی نواخته شد
فوج مسعود تعاقب مغروران نموده احدی را نگذاشت که از معرکه زنده رود قریب سی هزار سکه درین جنگ بقتل رسیدند و گردهای سکهان که اینها را

در دریا انداخته بودند که آن طرف دریا رفته در امان باشند دستجات مغول در عقب شان رسیده بضرب شلک تفنگچه در دریای عدم غرق ساختند
مقدار دو هزار سوار از ایشان عبور دریا نموده زنده بدر رفتند معلوم نشد که از کدام گذر عبور کرده بودند و بچه نوع راه یافتند و بعد از قتل و تاراج سکهان
تا سه پهر آن گروه را جمع نموده شتران را از نواح آن ملک فراهم آورده سرهای پر غرور آنها در آن بار کردند و روانه بطرف پشاور ساختند و در اثنای
راه شتر یک اردوی معلی شده مستفید قدمبوس گردیده سرهای آن مدبران بنظر مبارک پادشاه در آوردند و این نوکر زنگی خان شرف پابوسی دریافت
روز چهارم باز رخصت بود المختصر در فرد حساب سی هزار سر سکهان شمار کرده نوشتند و از پیشگاه پادشاه خلاع فاخره بزنگی خان و سرداران او مثل شاه ولیخان پسر
فتح خان کمال زئی و بهادر خان پسر فیض طلب خان محمد زئی و دیگر سرداران یوسف زئی و مغول عنایت شد و جمله مورد تحسین و آفرینها گشتند و خود بدولت
کوچ بکوچ داخل سواد جانفزای ملتان شدند و چند روز بهادران ظفر قرین بمحاصره قلعهٔ آن پرداختند بالآخر هر دم سکهان که در قلعه بودند امان جان و مال حاصل
کرده کلید قلعه را تفویض کارپردازان سرکار پادشاهی نمودند پادشاه بعد از انتظام صوبداری آنجا را بشجاع خان صدوزئی عنایت فرمود
و عبور دریای سنده نموده داخل پشاور و به سیر شکار مشتغل شد گویند که تا سنهٔ ۱۲۱۳ هجری صوبهٔ ملتان داخل ممالک محروسه درانیه بود و الحال
تا سنه مذکور صوبدار آنجا نواب مظفر خان بهادر صفدر جنگ ولد شجاع خان مذکور است و بعد چندی سردار مدد خان برای تنبیه و تادیب سندیان
حسب استدعای حاکم شهر شکارپور رخصت شد سردار مذکور بعد استیصال باغیان اشرار باقیان را رجوع بحاکم آنجا کنانیده خود مراجعت بحضور اقدس پادشاه نمود

در بیان توجه فرمودن تیمور شاه نوبت دوم بسمت ملتان برای تسخیر ملک بهاولپور وغیره

چون رکن الدین محمد بهاول خان بهادر عباسی نصرت جنگ حافظ الملک سردار قوم داود پوتره ملک بسیاری را از نواح سند و ملتان وغیره در تصرف خود
در آورده بی مزاحمت غیری حکمرانی شروع کرد و خراج و باج بکسی نمیداد در خاطر عاطر تیمور شاه چنان گذشت که ملک او شامل ممالک محروسه و او را مطیع
و منقاد سازند پس بهمین عزم مع قشون داخل ملتان گردید زیرا که شهر بهاولپور جانشین بهاول خان از ملتان قریب سی و پنج کروه جانب مشرق مائل
بجنوب فاصله دارد هرگاه بهاول خان حال و رود دائره دولت تیمور شاه برای تسخیر ملک دریافت خود مع عیال و اثقال از بهاولپور کوچ کرده در قلعهٔ
که در ریگستان بی آب ساخته بود رفته پناه گرفت و فوج هراول شاهی در بهاولپور رفته تاراج نمود و بسیار مکانات را بسوخت و پادشاه نیز در آنجا
رسیده اسباب بهاول خان را که در قلعه بود بحکم تاراجی دادند و نیز فرمود که بیست هزار سوار مع آذوقه و آب سه روزه برداشته در قلعهٔ بی آب برای
استیصال بهاول خان بروند و بعد سه روز فوج اول برگشته آید و بیست هزار کس از فوج دیگر مع سامان مذکور در آنجا بروند گویند که اول سردار مدد خان چون
با بیست هزار سوار رفت در حوالی قلعه که واقع همان دشت بی آب بود نظر بر محنت و مشقت افواج پادشاهی دو سه جا آنچنان چاههای کلان بکنانید که آب آنها
تمام فوج شاهی را کافی شد پس همان فوج اول از طرف آب مطمئن گشته گلهای توپ بر قلعه انداختن شروع کردند قلعه مسطور از بسکه مستحکم بود از صدمات ضرب گولهٔ توپ
در در و دیوار و سقف اثر نمیکرد مگر دو سه دریچه خورد که برای رفتن هوا و روشنی بالای قلعه بسمتی گذاشته بودند از قضا قدر یک گوله غبارهٔ بی قصد و اراده گولهٔ انداز از انها
رجماً بالغیب از یک دریچه اندرون قلعه رفته در باروت خانه آنجا که ذخیره بود افتاد و آن جانب قلعه از زور صدها من باروت بپرید و تزلزلی عظیم در ارکان قلعه افتاد و
اهل قلعه را مضطر و بدحواس ساخت تا اینکه مجبور گشته از آنجا گریختند و از یکطرف دیوار فصیل قلعه افتاده راه آمد و شد لشکر گشاد چنانچه عساکر شاهی بآسانی اندرون
قلعه رفته مظفر و منصور گردیدند و مال و اموال بسیار داخل خزانهٔ عامره گردید بهاول خان نیز بلا زبان پادشاهی رجوع گشته غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته و همراه پسر خود
پیشکش و نذر فرستاده خراج هر سال را بذمهٔ خود لازم کرد و اقرار نمود که هرگاه دائره دولت شاهی برای تنبیه و تادیب قوم سکهان متوجه لاهور خواهد گشت جانب
قوم و الوس خود را برکاب سعادت ارسال خواهد کرد پادشاه قصورش معاف و بعطای خلعت و فرمان اطمینان سرفراز ساخت و خود با اردوی و قشون
از آنطرف متوجه پشاور و کابل شد و آن ملک بالکل داخل ممالک محروسه گردید باید دانست که نواب بهاول خان خود را عباسی یعنی از اولاد

عباس بن عبد المطلب عم جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم میگویانید و هنگامیکه نادرشاه بعد تسخیر هندوستان از راه کابل ملک سند داخل شد ملک کلهوری
سند را تا نواح ملتان بخوانین داودپوتره عنایت کرد و بعده بهاول خان اول که بانی شهر بهاولپور است از انجا تا نواح بیکانیر و کناره لکهی جنگل ملک را
بتصرف خود در آورده و بعد فوت او بهاول خان دوم برادرزاده اش سرفراز الوس و حاکم ملک شده تمام امور مالی و ملکی گوی سبقت از عم خود در ربود و گویند او حافظ
قران و عالم متبحر خوش دیانت رعیت پرور بود و بعد از ان که قشون تیمور شاه شهر بهاولپور را سوختند و رعایای آنجا را تاراج نمودند این بهاول خان بعد مراجعت
پادشاه مذکور چند لک من غله و لکها روپیه بر رعایا داده باز بنوعی آباد نمود که الحال از هر قسم اجناس اقالیم سبعه که بخواهند در شهر بهاولپور میتوان یافت و چنان
ضبط و ربط در عمل و عدل رعیت دارد که اگر مسافر جواهر و طلا در سیلان انداخته بخوابد طاقت نیست که دزد یا راهزن آن را برباید و آبادی در ان ملک چندانست که اندک
زمین از زراعت خالی نتوان یافت حدود ملک او ملتان و بیکانیر و لکهی جنگل و سند وغیره پیوسته اند قریب سی هزار مردم از قوم داودپوتره وغیره سوار و پیاده وقت ضرورت جمع
کردن میتواند

در بیان تادیب نمودن تیمور شاه شاه مرادبی والی ترکستان را

چون اکثر مرادبی اوزبک والی بخارا بسیاری از نواح خراسان و ایران که از ممالک محروسه شاهی است تاخت و تاراج میکرد و تیمور شاه درانی بپاس اسلام از حرکات او
اغماض مینمود تا اینکه هرگاه شاه بر بهاولپور یورش کرد شاه مرادبی ملک خراسان تاخت آورده شهر مرو را که از عمده بلاد خراسان و از ممالک محروسه شاهی است تاخت
و تاراج نموده قریب سی هزار مردم آنجا را کوچانیده به بخارا برده آباد ساخت و قرساهی بخارا و شهر سبزوار الطیبه در مرو آباد نمود چون این خبر وقت مراجعت
از سمت ملتان بعرض اقدس رسید مکدر گردیده عزم ترکستان مصمم نمود و قبل از توجه بدان صوب بصلاح دولتخواهان بارگاه نامه که مضمونش بسبب طول عبارت
در اینجا گنجایش ندارد متضمن بر نصائح ارجمند و اطلاع عزم خود در بخارا روانه فرمود تا شاید بشاهراه هدایت و راستی آمده از فضولی و بی دانیهای خود دست
بردار شود مگر شاه مرادبی اصلا بر مضمون نامه همایون عمل نکرده براه راست نیامد و بر همان نهادات خود قائم مانده پنهانی چپاول ملک خراسان و ایران
مینمود ناچار تیمور شاه با عساکر جرار و سرداران با وقار از کابل باهستگی رونق افزای بخارا باشد که شاید والی بخارا بجاده عقیدت و ارادت آمده
سفیران بحضور فرستاده عفو جرائم و استغفار از آثام کناند و خون گروه مسلمین از طرفین ریخته نگردد القصه چون موکب درانیه در ماه رجب وارد آقچه لب دریای
امویه یعنی جیحون گردیده شاه مرادبی بقصد جنگ با افواج اوزبکیه و خوانین ترکیه که قریب پنجاه هزار سوار بوده باشند از بخارا روانه شده مقابل معسکر
شاهی رسید و جنگ قراولی فیمابین شروع گردید روزی شاه مرادبی برادر خود را با سی هزار سوار رخصت نمود تا دریای امویه مذکور را عبور کرده و از پشت لشکر
تیموریه خود را رسانیده در غفلت شبخون زنند چون تیمور شاه قبل از رسیدن او این خبر معلوم کرده بود در معسکر خود انتظام نموده حکم فرمود که هر وقت مردم فوج
با اسلحه آماده و تیپ پیراسته پیش و پس خبردار و هوشیار باشند مردم بتعمیل حکم سلطانی نموده هرگاه برادر شاه مرادبی با سپاه مذکور بوقت اخیر روز
بر قشون پادشاهی یورش کرد و بمقابل افواج درانی رسید توپچیان یکبارگی سر داده توپها شروع کردند و از طرف دیگر زنبورچیان زدن زنبورکها داده
اوزبکان و ترکان پا او زنند آخر کار هر دو فرقه تاب آتشباری توپخانه شاهی نیاورده یکبارگی پشت دادند سواران شاهی بمجرد این عمل تعاقب شان نمودند
و فیمابین جنگی صعب رو داد تا اینکه برادر شاه مرادبی در بین دار و گیر از هیچ دلاوران درانیه گریخته و آفتاب هم غروب گردید قریب شش هزار از اوزبکیه
و ترک بقتل رسیدند و در لشکر درانیه بسیاری کشته و خسته گردیدند و چند سردار با وقار بکار آمدند و آخر فتح و نصرت نصیب اولیای دولت درانیه گردید
و شاه مرادبی از این شکست شکسته خاطر گشته بصلاح و صوابدید ارکان خود و کسی از علمای اتقیا بحضور تیمور شاه فرستاد و عذرهای ندامت انگیز و کلمات
عجز آمیز معروض نمود همت کردن عهد که هیچ حرکات ناشایسته و افعال نابایسته از ین بنده در حیات بوقوع نخواهد آمد و بغیر از اطاعت و فرمانبرداری
حضور از من امر دیگر بظهور نخواهد رسید تیمور شاه قلم عفو بر جریده تقصیرات او کشیده فرمود که قصور او را معاف کردیم بشرطیکه تا دم زیست برین قول قرار خود

ثبات ورزیده قسم از دائرهٔ اطاعت بیرون نهند بعده شاه مرادبی همراه ایلچی پیشکشها تحف و هدایای فرستاد شاه بعد ارسال خلاع فاخره فراخور رتبه ایشان از طرف
کابل نهضت فرمود چون اردوی شاهی در اثنای راه کوه هندوکش که بکیفیت چند کوه از کابل فاصله دارد و طرف آن ترکستان و بدخشان واقع است رسید
باوجود ممانعت شاهی شخصی از لشکریان آواز بندوق کرد و یا نقاره نواخت دفعتهً بارش گردید و هوای تند و شدید بوزید و علاوه باد و باران برف چنان شد
که بسیاری از مردم از اسب سواری و مواشی تلف شدند قدری در اردو هم ضایع گشتند بعد حال پادشاه از انتقام اردوی کوچ کرده داخل کابل گردید گویند
کوه هندوکش همین خاصیت دارد که از آواز توپ و تفنگ و صدای نقاره در هر موسم که باشد باد و باران بشدت واقع میگردد و بسیار ضرر اندام مردم میرساند
باید دانست که این شاه مرادبی از عمده سرداران اوزبکیه و خانان ترکیه است شهر دار الاسلام بخارا و سمرقند و خجند و شهر سبز و غیره از بلاد ما وراء النهر در تحت
تصرف اوست اوزبکان ها در یه مشین چندان مطیع او نیستند مگر از مردان بلخ و اندخود و غیره که در عمل اوست قریب سی و چهل هزار سوار را بوقت ضرورت
جمع کردن میتواند در مذهب حنفی بسیار محکم و ثابت قدم لباس از پارچه کم قیمت میپوشد و اکثر اوقات کسب بست از مثل چکن دوزی خیاطی میکند و مسائل
شرعیه از عبادات و معاملات چون مجتهدین دخل میسازد آنچه او میگوید علمای آنجا بر حاشیه کتب فقه و غیره مینویسند که حضرت ولی النعم چنین فرموده اند
و کدام مسئله مشکل بی رجوع او علما جاری نمیکنند و چاهی ساخته اند که نام آنرا اگنه خانه نهاده است هر کسیکه خلاف عقائد اهل سنت گوید او را در گنه خانه می اندازد
و بظاهر در همیروت است قبه های مطلا که در سمرقند بر گنبد مزار امیر تیمور صاحبقران بود آنرا فرود آورده بفروخت و زرش بصرف علما و فضلا داد و گفت که قبهٔ طلا بر گنبد
بر سر قبر بنا کردن بدعت و اسراف است علاوه آن شهر مرو را که از عمده بلاد و مشهور خراسان است در تصرف خود آورده قریب سی هزار کس را از ادانی و اعالی آنجا کوچانیده
بخارا و غیره بر آباد ساخت و سکنه بخارا و سمرقند و شهر سبز را در مرو فرستاده آباد نمود و در آنجا مدارس رفیعه بنا کرد تا علمای حنفیه مسائل عبادات و معاملات را بطور مذهب
خود جاری میکرده باشند و سلطان ابو الغازیخان که بنام پادشاه بخاراست از دست او بدرجه ضعیف و بی قابو است که اصلا حکومت و اختیار ندارد چنانچه شاه
هیبت الله پسر شاه عزت الله پیرزاده سرهندی نقل میکند که روزی در بخارا بر بالاخانه یکی از اکابر آنجا نشسته بودم که قریب شام ناگاه دو جوان بر اسپان ترکی
سوار و عمامه عالمانه بر سر و جامه ترکانه در بر داشتند آمده و زیر بالاخانه ایستاده بزبان فارسی قزلباشانه آب طلبیدند صاحبخانه با آداب تمام آب خورانید چون رفتند پرسیدم
که اینها کدام کس بودند گفت پسران سلطان ابو الغازی خان بودند که از دست شاه مرادبی باین حد رسیده اند این دو اسپ سواری از سرکار او تعین ایشان اند
شاید بزیارت مزار خواجه بزرگ بهاء الدین نقشبند قدس الله سره العزیز رفته باشند پیرزادهٔ مذکور پرسید که حال پدر ایشان بر چه منوال است گفت روز جمعه برای
نماز در مسجد جامع می آید یک اسپ برای سواری و چند آدم برای جلو از سرکار شاه مرادبی میروند و در مسجد کسی تعظیم او نمیکند چرا که شاه مرادبی منع کرده است
مصلیان را که شما هم بنی آدم و پادشاه ابو الغازی نیز پس تعظیم وجهی ندارد و علاوه آن تعظیم کسی در مسجد سمتی از جواز ندارد و نام ابو الغازیخان از سکه او موقوف
نموده است بر طلا که بچهار روپیه در ترکستان خریداری اوست نام پدر خود نقش کنانیده بدین وجه که یکطرف او دانیال بی مرحوم و بر روی دیگر
نام شهر و سال هجری پیرزادهٔ موصوف چون این سخن گوش کرده در بخارا استقامت نمود حال را موافق قال آن بزرگ یافت غرضکه شاه مرادبی بدرجهٔ اتم متشرع
و دیندار است و ترویج احکام شرعیه محکم و استوار است

در بیان بغی شدن صوبهٔ کشمیر و رفتن فوج تیمور شاه برای تنبیه او و شکست یافتن فوج مذکور

چون حاجی کریمداد خان عرض بیگی امی که از طرف احمد شاه درانی مرحوم بصوبه داری کشمیر سرفراز بود بعد از وفات آزاد خان پسر خورد او از راه جرات و دلاوری و فراقی بجای پدر
صوبه دار کشمیر شد و برادران خود را از آنجا بدر کرده در انتظام امور مالی و ملکی آنجا مشغول گشت و مردم سپاه را بعطای زر نقد و کمربندهای نفیس شال کشمیر و غیره مالامال ساخت
و علاوه آن قریب سه هزار فوج از سکهان و دیگر مردم جوانان خوب بر نواح نوکر داشته و خراج پادشاهی را موقوف نموده راه بغاوت در پیش گرفت تیمور شاه از شنیدن این خبر گشته
اول باصلاح و نیکخواهان هر گاه خود میرزا محمد علی مختار الملک کفایت خان را بسوی او فرستاد تا بنصائح دلپذیر او را بشاهراه هدایت آرد چنانچه خان مشار الیه در کشمیر رسیده بجای پدر او

وسفاکی آزاد خان چاره ناچار نصیحتی چند بر حسب مرضی او ادا کرده قریب دو سه لکهه روپیه را از نقد و جنس گرفته بحضور پادشاه مراجعت نمود و نمو خان مقدم الذکر از کشمیر بر نیامده بود که تیمور شاه حال تمرد و سرکشی صوبه دار مذکور شنیده مرتضی خان و زمانخان را که هر دو برادر کلان آزاد خان بودند با سی هزار قشون و دیگر سرداران برای گوشمال او فرستاد و چون فوج مذکور قریب بکشمیر رسید متصل قصبه کهیلی که در انجا خسر خانه آزاد خان است و خود هم در انجا بود فرود گردید آزاد خان بدریافت آمدن قشون شاهی همراهی برادران خود برای مشاهده فوج مذکور رفته بر لب دریای که فاصل در میان فوج شاهی واد بود استاده تماشا میکرد و مردم فوج که این طرف دریا خیمه داشتند پرسیدند که ای سواران شما چه کسانید آزاد خان بزبان افغانی گفت پدر شما آزاد خان است و خود مع دو کس که همراه او بودند سه آواز بندوق نموده مراجعت بلشکر کرد روز دیگر که فیمابین فوج شاهی و آزاد خان جنگ واقع شد گویند که اول فتح لشکر پادشاهی گردید و ملا اعظم خان که امیر کبیر لشکر آزاد خان بود کشته شد و قریب دو هزار مردم از لشکر او غرق دریای مظفر آباد شدند و خود بر کشتی سوار شده خواست که عبور دریا کرده بگریزد و جوانان هزیمتیان خود را دیده خنده میکرد که پهلوان خان برادر عم زاد او بهادری و دلاوری بود گفت ای سردار ترا نمیگفتم که از پادشاه بغاوت مکن سخن مرا قبول نکردی فالحال گریخته کجا خواهی رفت و از دست سپاه پادشاه کجا امان خواهی یافت باش و بایست تا من جنگ کرده قشون پادشاهی را شکست دهم غرض که پهلوان مردم لشکر خود را از هر چهار طرف فراهم کرده جنگ آغاز نمود و کارهای رستمانه کرد تا آنکه امرای فوج پادشاهی هزیمت خوردند و برهان خان پوپل زئی گرفتار شد و آزاد خان مظفر و منصور مراجعت بسمت کشمیر نمود و فوج شاهی باز در قصبه کهیلی آمده ساز و سامان خود درست کرده یورش بر کشمیر نمود و آزاد خان که مرد بهادر و شجاع بود مقابله کرده جنگی صعب رو داد آخر فوج شاهی تاب دست برد او نیاورده پس پا شدند و ده سردار نامی و بسیار مردم از قشون شاهی درین جنگ گرفتار شدند درین جنگ

نقل

عجیب میکنند که شخصی با چوب شکسته مقابل قشون شاهی شمشیر در دست همچنان جنگ با مردم آزاد خان مینمود و بی تحاشا شمشیر زنان پیش قدمی کرده میرفت آزاد خان بر جرات و بهادری او تعجب کرده مردم خود را حکم کرد که این مرد سپاهی را پیش ما زنده بیارید هر چند او را گفتند که ترا سردار آزاد خان آقای ما میطلبد و امان داده است او نشنید و همچنان یکه جنگ میکرد تا اینکه از شخصی یکه ضرب شمشیر بر دست او رسید و نیزه از دستش افتاد و او از دست چپ شمشیر را کشیده میجنگید آخر مردم او را محاصره کرده گفتند ای شخص حق نمک آقای خود را بجا آوردی اکنون که شکست فوج تو شده است و تو تنها مانده چرا ناحق جان شیرین خود را سیدی بیا تا ترا نزد صوبه دار که ترا امان داده است ببریم گفت اگر همچنین است شما از من دور باشید من خود خواهم رفت پس جنگ را موقوف کرده قدری آب بخورد و بحضور سردار مذکور رفته از بالای اسپ سلام علیک نموده استاد آزاد خان پرسید تو چه کسی و از کجائی و کدام قومی گفت مرد سپاهی ام باشنده ملک یوسف زئی در قریه اتمان خیل و در نسب از سادات هستم و علول شاه نام دارم آزاد خان باستماع این سخن جراحی را طلبیده گفت اگر جراحت این شخص در مدت ده روز به نخواهی کرد ترا قتل خواهم ساخت و صد روپیه نقد برای خرج او داد و طعام دو وقته از مطبخ سرکاری و صد روپیه درماهه برای سید مذکور معین کرد و هر گاه بعد از ده روز غسل صحت کرده بحضور او حاضر شد پرسید که ای سید در لشکر ما کسی ترا می شناسد و یا تو کسی را می شناسی عرض کرد الپسردار من بجز نجیب الله خان کسی را نمی شناسم آزاد خان نجیب الله خان را طلبیده روبروی او کرد خان مذکور او را دیده گفت بلی من نیکو او را می شناسم و از خوب مردم که سید است سردار آزاد خان پانصد روپیه نقد و ادو صد روپیه را ماهه برای وی مقرر کرده گفت که جوانان خوب کار آزموده را از وطن خود طلب نما تا او شان را مواجب معقول او از لازم سرکار خود سازم من بعد آزاد خان اسیران فوج شاهی را طلبداشته گفت که نوکری مرا اختیار کنید پس کسانیکه قبول نمودند مواجب معقول نموده نگهداشت و قریب یکهزار و پانصد کس که تن برضا ندادند آنهمه را در کشتیها نشانیده به دریا غرق کنانید گویند که آزاد خان چندانکه قدر سپاه میکرد همانقدر ظالم و سفاک نیز بود

در بیان متعین شدن قشون دیگر بسر کردگی مدد خان بر سر آزاد خان و تمام شدن کار او

چون در دار السلطنه کابل بعرض اقدس تیمور شاه رسید که مرتضی خان و زمانخان از دست آزاد خان برادر خرد خود هزیمت یافته مع فیض طلب خان

وغیره سرداران فرار نموده در پشاور رسیده اند و بسیاری از قشون تباه شد طبع همایون بسیار مکدر و منغص گردید فی الفور از کابل مع قشون در پشاور نزول
اجلال فرموده سردار مددخان را که مرد دانا و دلاور و نمک حلال خداشناس بود مع دیگر سرداران درانی و یوسف زئی و سامان بسیار برای تنبیه و استیصال
آزادخان شرف رخصت ارزانی داشت سردار موصوف دریای سند را از گذر اتک عبور نموده وارد نواح کشمیر گردید آزادخان که شجاعت جبلی داشت مقابله سردار
مددخان نمود تا چندی روز فیما بین جنگ قراولی ماند سردار مذکور چند کس از همراهیان و رفقای آزادخان را بوعده الطاف خسروانی و ترهیب قهر سلطانی پنهان
با خود متفق کرد گویند که روزی بوقت شب آزادخان مذکور شادی خان نام یکی از سرداران خود را برای شبخون زدن بر لشکر پادشاهی فرستاد سردار
مددخان خبردار گردیده بمراسم احتیاط پرداخت و جنگی عظیم رو داد و آزادخان متعاقب خود هم رسیده کارهای نمایان کرد اما هیچ مفید نیفتاد آخر مراجعت کرده
داخل لشکر خود گردید و حال نفیر عین این بود که هر قدر در قتال و جدال می کوشیدند از هر دو جانب خسته و کشته می گردیدند چون آزادخان دانست که چند سردار
من با مددخان آمیزش دارند کاری پیش نمیتوانم برد بهتر آنست که خود را بملجای رسانیده بزور تدبیر امری بنمایان بظهور آرم پس شهر کشمیر را
گذاشته با مردم معتمد علیه خود جنگ کنان بسمت کوهستان بمبس رفت چرا که راجه آنجا رستم نام خسر او بود و آن کوه نیز مکان قلب و گریوه های دشوار
گذار داشت راجه رستم بظاهر در پاسداری داماد خود کوشیده و در مکان خود با رادت تمام فرود آورده ضیافت نمود آزادخان آن خانه را خانه
خود دانسته باطمینان نزول نمود راجه بسطوت و تهاپیش مخفی سردار مددخان در تردد افتاد و ترسید که مبادا آزادخان که مردی جرار است مرا
کشته خود مالک ملک من گردد و نیز اگر موافق مرضی مددخان بعمل نیارم در غضب پادشاهی افتم پس بتدریج و لطایف الحیل رفقا و سلاح را از آزادخان
جدا ساخت فقط تفنگچه تیار در کمرش شب و روز میماند گویند که روزی راجه مذکور دروازه حجره را که در آن آزادخان بخواب رفته بود از بیرون مقفل ساخت
بسردار مددخان گفته فرستاد که من آزادخان را مقید و اسیر کرده ام زود بیا و کارش تمام کن مددخان اسلام خان درانی را با دو هزار سوار برای
گرفتاری وی فرستاد در آنوقت آزادخان بیدار شده خود را در حجره مقید یافته دانست که خسر من با من دغا کرد و اکنون مخلصی من دشوار است و بانواع
سیاست و خواری کشته خواهم گشت لهذا تفنگچه را بر جگر خود گذاشته سرداد اسلام خان دروازه حجره را شکسته حالش دید که بسمل و نیم جان است پیش
چشمانش بالا رفته چشم برا ور دارد آزادخان که رمقی جان داشت باسلام خان گفت ای سگ اگر سلاح نزد من بودی هرگز تو پیش من آمدن نتوانستی
اینقدر بگفت و روحش پرواز نمود تیمورشاه که از مهم آزادخان بسیار متفکر و متردد در پشاور بود هرگاه سر و چشمان او و متعاقب لاشش هم بحضور آن
رسید ظاهراً از کشته شدن او بسیار تاسف کرده فرمودند که آزاد جوانی دلاور و رعنا و صاحب عزم ها بود اما لاشش او را حکم بدفن
و کفن نفرمود و طعمه زاغ و زغن ساختند و مادر بیوه آزادخان را که از قندهار طلبداشته فرمودند که ازین امیران با هر که راضی باشی نکاح کن تا
فرزندی دیگر از بطن تو مثل آزاد صاحب جرأت و داعیه پیدا شود چرا که این دلاوری و شجاعت آزادخان از اثر رحم تو بود و اگر از صلب حاجی
کریم دادخان تهور بودی دیگر پسرانش که از بطن تو متولد نشده اند هم مثل او و صاحب داعیه میشدند مادرش عرض کرد که قبله عالم قربانت شوم نه مثل
احمدشاه بادشاهی پیدا خواهد شد که مثل تیمورشاه فرزند بظهور آید و نه مثل حاجی کریم دادخان دیگری است که همچو آزاد فرزندی پیدا گردد و این امیران
که در حضور تو استاده اند بر روی و ریش اینها میشاشم پادشاه اندک سکوت فرموده با زن مذکور فرمودند که آزاد برای تو زر خطیر از کشمیر
فرستاده است آن را بحضور حاضر کن آن زن مردانه سیرت سوال و جواب دلاورانه نموده قریب یک لک روپیه گذرانیده و مواجب خود مقرر کنانید و
مع فتح جنگ پسر آزادخان که صغیر سن بود روانه قندهار شد پادشاه زن آزادخان را که کشمیریه بود بعقد خود در آورده در حرم عصمت داخل فرمود
و این پسر آزادخان مذکور تا سنه ۱۲۱۱ هجری زنده بود در حال آزادخان این هم نوشته اند که او سوای بهادری سخاوت وجود هم بسیار داشت چنانچه
قریب دو سه هزار کس را سردار و مصاحبان و ندیمان خود ساخته جیغه های مرصع و سازهای اسب از طلا و نقره و یراق زر و برق
و شمشیر ولایتی و غلاف کاردها از طلا منبت و قباهای کمخواب پر زر و زربفت و جامه وار و مخمل کاشانی و کمربند و شمله ساخت کشمیر

بهر یکی از انها بخشیده مواجب بسیار مقرر نموده بود و مردم فوج خاصه خود را که قریب دوازده هزار سوار بودند حکم کرده که تمام ساز و زین اسپان و یراق و شمشیر و بندوق و غلاف کاردها از نقره درست سازند و مبلغ از سرکار خود برای درستی این چنین اسباب پر تکلف می بخشید و قباهای بانات و اطلس نیز و نشان میداد و با این همه جود و سخا مزاج نادری داشت بلکه از و زیاده حتی که اهل دربار که بحضور حاضر میشدند بخوف قهر و غضب او از مردم خانه و خویشان خود رخصت شده میرفتند که باز از سیاست او زنده در خانه خواهیم آمد یا نه و وسعت دسترخوان او بدین مرتبه که سه هزار قاب طعام از قسم پولاو و بریانی برنج پیشاوری صبح و شام در حضور او می آوردند و مردم میخوردند و در هر قاب کم از یک و نیم آثار طعام نمیشد گویند روزی در بیابانی دور از شهر کشمیر بشکار اشتغال داشت که ناگاه وقت چاشت در رسید حکم کرد که بدستور معهود طعام حاضر آرند مردم ناواقف حیران شده دانستند که درین ویرانه و صحرا این قدر اسباب همراه کجا مانده باشد که سه هزار قاب طعام موجود تواند شد امروز مردم بسیار از کارپردازان مطبخ و غیره بقتل خواهند رسید که ناگاه قریب سه هزار قاب طعام معمولی برنج مان بالفاست تمام حاضر آوردند بدستور همه امرا و پیش خدمتان سیر شدند و بسیار از طعام و نان باقی ماند غرض متصف بجمیع اوصاف بود و قومی را که باعث تاراج مترددین و مسافران میشدند در نواح کشمیر چندان قتل نمود که از سرهای ایشان منارهای بلند بساختند و مردم از دور آن منارها را میدیدند و در مدت چهار سال بصوبداری کشمیر باین همه مراتب که مذکور شد بهم رسانیده بوقت وفات تخمینا بست و هفت سال از عمرش گذشته باشد گویند مغلوب الغضب و سنگدل هم بسیار بود روزی دختر یکساله در کنار دایه بمسندش نشسته شادی کرد خاطرش مکدر و در غضب آمده آن بچه معصوم نافهم را از دست بر داشته در بخاری مشتعل بیفگند تا اینکه آن دختر در آتش سوخته خاکستر گردید

در بیان بغاوت ارسلان خان مهمند و کشته شدن او از قشون پادشاهی

ارسلان خان مهمند که در عهد سلطنت احمد شاه درانی صوبدار سرهند شده بود از تیمور شاه بغاوت ورزیده در مقام و هکا که از پشاور آن طرف خیبر است در قلعه خود مستعد فساد نشست و مردم قوم آفریدی و دیگر افاغنه با خود متفق ساخته آمد و شد قشون شاهی و مترددین آنجا را بند نمود مگر کسیکه از امرا و تجار نذرانه او قبول میکرد و یک آدم همراه کرده از دره خیبر بسلامت میگذرانید و از باعث استواری مکان و کوهستان دشوار گذار قشون پادشاهی بروی دست نمی یافت چند نوبت افواج پادشاهی بر وی یورش کرد اما کاری پیش نبرد و بدین سبب تیمور شاه مکدر و منغص خاطر میماند آخر قاضی فیض الله خان که مدار المهام سلطنت او بود بتدابیر صائبه و اقسام شدیده امان جان داده ارسلان خان را بحضور پادشاه طلب داشت و بعد آمدنش قید نموده او را بحضور شاه برد و برای قتل کنانیدنش عرض کرد پادشاه فرمود بعد امان دادن او را کشتن خلاف قانون است آخر قاضی هم کور دریی او افتاده بعد عرض و معروض بسیار او را بانواع سیاست بکشت و بپای فیل بسته در شهر گردانید و همچنین فتح خان یوسف زئی آتمان خیل که زمیندار در پس مظفرآباد و غیره راه کشمیر بود از راه بغاوت بدست قشون شاهی نمی آمد بوساطت فیض طلب خان محمد زئی مشرف شد و بموجب حکم شاهی بعذاب گلو فشردن معذب گردیده و دانه عدم گردید تا سنه ۱۲۰۳ ہجری پسرش ظفر خان منتظم ریاست آنجا بود و از پادشاه بغاوت داشت الملک و محروم پادشاهی الی الان میرسانید و از خوف سیاست که بر پدرش گذشته بود بحضور پادشاه حاضر نمیگردید و از مظفرآباد تا حسن ابدال تمام عمل داشت

در بیان وفات یافتن تیمور شاه

چون تیمور شاه پادشاه در شهر پشاور رونق افزا بود و اکثر از شهزادها که هنوز صغیر سن پای در اقلیم بلوغ نهاده بودند همراه رکاب داشت و همین پور خلافت همایون شاه بانتظام اشرف البلاد احمد شاهی قندهار و فرزند سعادتمند سلطان محمود در ملک خراسان در نظم و نسق شهر هرات مشغول و شهزاده نامدار شاه زمان در کابل بنوبت بعیدی ممتاز بود که ناگاه مزاج تیمور شاه از جاده اعتدال منحرف گشت هر چند اطبای حاذق بمعالجه پرداختند مگر سودی نمی بخشید ناچار حکما

بوی شهر پشاور رسانیدند مزاج همایون معلی مستوحش نمودند که حضرت در شهر کابل که آب و هوای آنجا موافق مزاج اقدس خواهد بود تشریف برند تیمور شاه حسب تجویز پزشکان تعجیل
عطف در کابل نهضت فرمود چون رایات عالیات پادشاهی در نواح چار باغ که از کابل بفاصله چهل کروه کم و بیش سمت پشاور واقع است رسید شهزاده زمان شاه
حال عارضه و توجه شاه را بطرف کابل شنیده مضطربانه یلغار از کابل کوچ کرده بمقام مذکور رسیده بشرف ملازمت پدر بزرگوار خود مشرف گردید و در بین راه بسیاری
و جلو ریزی و اسپ سواری شهزاده موصوف در راه تلف شدند القصه بوقت ملازمت تیمور شاه فرزند ارجمند خود را بمحبت تمام در آغوش شفقت در کشیده الطاف
بسیار فرمود و اسپ خاصه سواری مع ساز و یراق طلا مرحمت ساخت و باتفاق شهزاده مذکور متوجه کابل شدند روزی در اثنای راه که شهزاده ممدوح و قاضی فیض الله
بر بالین پادشاه حاضر بودند که از زبان مبارک ارشاد شد که من سه چهار روز قبل ازین در عالم رویا مشاهده کردم که چند کس آمده کلاه شاهی را از سر من فرو آورده
بر سر این فرزند من یعنی شهزاده زمان شاه می نهند پس ازین رویا معلوم میشود که دور عمرم بآخر رسید شهزاده موصوف و قاضی فیض الله و دیگر ندما حضار دولت
بگریه در آمدند پادشاه نیز چشم پر آب شده نصایح چند بآن فرزند ارجمند فرمود اما علانیه اظهار نمودند که بعد شان سر آرای سلطنت کدام شهزاده باشد بهر کیف چون
در کابل داخل شدند مرض روز بروز اشتداد و ترقی میگشت تا آنکه در شب هفتم شهر شوال سال یکهزار و دو صد و هفت هجری پادشاه ممدوح ازین جهان فانی بعالم جاودانی
رحلت فرمود مدت سلطنت بست و سه سال بود و اولاد شان بسیار است بجز کسانیکه مشهور بودند نام شان درین مقام نوشته میشود اول همایون شاه که او از همه
کلان بود مردی عیاش است و از حکم زمان شاه نابینا شده تا سال یکهزار و دو صد و دوازده هجری زنده بود دوم محمود شاه و این هر دو شهزاده از زمان شاه کلان اند
سوم خاقان گیتی ستان شاه زمان چهارم شهزاده عباس پنجم شجاع الملک ششم شاه پور هفتم فیروز الدین که بعد حج کردن بحاجی فیروز الدین مشهور شد

در بیان جلوس فرمودن شهزاده شاه زمان بر سریر سلطنت درانیه

چون وفات تیمور شاه مغفور بهمه امرای عظام مثل مدار المهام سلطنت قاضی فیض الله که از مجددان و جلیس و انیس محفل شاهی بل نفس ناطقه شان بود و امین الملک
نور محمد خان بابر که مختار و مدار المهام امور مالی و ملکی بود و ملا عبد الغفار صاحب خزانه و سرکاره باشی و پاینده خان بارکزی مخاطب بسرفراز خان که سردار کثیر الاقتدار
و ولد امیر دوست محمد خان و فتح خان وزیر و غیره بود ظاهر شد بصلاح وقت خبر وفات پادشاه مخفی داشته بالاتفاق باستشاره یکدیگر حکم فرستادند که حضرت
پادشاه خود بنفس نفیس در دیوانخانه رونق افزا شده مقرر فرمایند تا باریابان حضور اقدس حاضر شده بقرائن و مراتب خود کورنش نموده بملاحظه دیدار و جمال مبارک اخذ
سعادت اندوز سازند کل امرای عظام و کارپردازان سعادت فرجام بموجب حکم والا در ارک دار السلطنت کابل حاضر شدند خیر خواهان مذکور مثل قاضی فیض الله
و غیره دروازهای قلعه را بند کرده و اظهار واقعه ناگزیر پادشاه نموده با هم عهد و میثاق بسته متفق شدند پس بعد جمله شهزادگان را در دیوان خاص آوردند و پس از خواندن
فاتحه خیر آن شاه رضوان پناه متفق اللفظ عرض نمودند که پادشاه یک کس میشود باید که شما منجمله شهزادگان یک کس را که سنجیده و پسندیده باشد پادشاه نمائیم
و دیگر برادران بطوع و رغبت خود اطاعت او نموده باشند شهزاده زمان شاه در زمان پدر بزرگوار خود بصوبه داری کابل و ولیعهدی سرفراز بود هرگاه پادشاه جمجاه
تشریف میبردند امرای عظام برای کورنش همین شهزاده حاضر می شدند برین سخن رای همگنان از سرداران که از حسن اخلاق و شمائل
کریمه آن شهزاده واقف بودند برین قرار یافت که شهزاده زمان شاه را بر سریر سلطنت نشانند مگر دیگر برادران آنجناب برین امر
راضی نشده به خلاف صلاح می گفتند و هر یکی ازان خواهش سلطنت برای خود می نمود خصوصاً شهزاده عباس که در اخیر
سلطنت پدر بزرگوار خود صوبه پشاور شده بالای بنگله چهل ستون که مطلا بود نشسته کورنش و مجرائی مردم می گرفت بسیار هوای
سلطنت را در دماغ جا داده بود بخود رجوع این امر جلیل می خواست و هر یک از امرا را بانواع نوازش و عنایت متوقع و امیدوار
می گردانید چون سرداران دیدند که شهزادها با هم در امر سلطنت نزاع میدارند برخاسته بکشیکخانه رفته نشستند و زمان شاه نیز بدولتخانه
خود تشریف برد و بعد از گفتگوی بسیار رای شهزادگان بران قرار یافت که شهزاده عباس را سر آرای سلطنت سازند

و محل سکونت شهزاده عباس رفتند تا او را ازین مژده آگاهی بخشند امرای عظام رفتن شهزاده ها را در پیش شهزاده عباس مغتنم انگاشته فوراً
بهادران جوان دسته شیر را بدروازهٔ شهزاده عباس فرستاده در سرای او را محکم بستند و بند و بست معقول گرد آن مکان نمودند
و خود همه سرداران والاشکوه دانش پژوه بحضور زمان شاه حاضر گردیده و آن جناب را بیرون آورده تاریخ هشتم شهر شوال سنه ۱۲
هجری یوم دوشنبه بساعت عطارد بر سریر سلطنت درانیه نشانیدند و هریکی نذر و نیاز لائق رتبه و فراخور مرتبهٔ خود گذرانیده بعطای خلاع
فاخره سرفراز گردیدند و خود را هم و دنانیر بدین سکه مسکوک شد **بیت** طراز یافت بحکم خدای هر دو جهان * رواج سکه دولت بنام شاه زمان *
و عبارت نگین آن پادشاه این بود **بیت** قرار داد ز الطاف خویشتن یزدان * نگین حکم جهان را بنام شاه زمان * و بعد اطمینان از امر
سلطنت که بنسبت مهام امور مقدم و اهم بود جسد شریف تیمور شاه را بعد تمام تجهیز و تکفین نموده در زمینی که قریب شهر کابل است مدفون ساختند
الحال مقبره رفیع بنا شده است و شهزادها تا سه روز در ارکان شهزاده عباس بر سر خانش خلاف بوده تن باطاعت پادشاه حال نمیدادند آخر کار
چون درین سه روز از طعام و آب عاجز آمدند ناچار بتبعیت شهریار شاه زمان راضی شده مستفیض بملازمت گردیدند حکم شد که او شان
را درون ارک کابل و در قلعه که بر قله کوه واقع است بمحافظت نگهدارند و شهزاده شجاع الملک که هنوز نابالغ و برادر حقیقی پادشاه دولت است همرکاب
باشد و حینا و قریب حینه و سرابرده خاقانی نصب کرده باشند الحمد که پادشاه بنظم و نسق امور مالی و ملکی مشغول شدند و در آن زمان عمر شاه بیست
و سه سال بود و هریکی از امرای معتمد خود را بخطاب و خدمات بدین طریق سرافراز فرمودند رحمت الله خان صدوزئی کامران خیل را که مردها صاحب تدبیر بود
بخطاب معتمد الدوله وفادار خان بهادر سرافراز ساخته مدار المهام سلطنت و مشیر تدبیر مملکت فرمودند و این رحمت الله خان بسبب ناموافقت از قاضی
فیض الله در عهد تیمور شاه از پایه اقتدار افتاده بود و حافظ شیر محمد خان بامی زئی پسر شاه ولیخان وزیر که بعد کشته شدن پدر خود در گوشه نشسته ببعض
غربا اوقات بسر میبرد بخطاب اشرف الوزراء مختار الدوله مخاطب شده باعلی مرتبه وزارت رسید و امین الملک را بدستور قدیم دیوان اعلی داشتند
بعده برشته خسری ممتاز فرموده صبیه او را در سلک پرده نشینان حرم منسلک گردانیدند و قاضی فیض را از نظر عنایت انداخته حبس فرمودند
و اسباب او در سرکار پادشاهی ضبط شد تا سنه ۱۲۱۱ هجری باحال تباه در قلعه کابل مقید بود و معلوم نشد که کدام کدورت در دل شاه زمان از طرف
قاضی نشست و بعد از نظم و نسق امور سلطنت بشهزاده همایون رقم قضا توام بدین مضمون اجرا یافت که خود در انتظام و نسق قندهار مشغول اند
و بافضال الهی تخت سلطنت و تاج شاهی بوجود مبارک ما بدولت رونق یافته و جمیع برادران و سرداران سر بخط فرمان نهاده مستعد بندگی و اطاعت
اند لازم که آن برادر نیز برمرضی الهی راضی گردیده بطوع و رغبت اطاعت نماید او در جواب نوشت که تیمور شاه بابا صوبه داری و تعهدی قندهار
که ملک موروثی و محل آغاز جلوس سلطنت خاندان عالی شان ما است بعهدهٔ من مقرر فرموده بود و علاوه در سن و سال از همه
برادران رتبه امتیاز دارم بس ترجیح لایقه هم که سریر سلطنت بذات من رونق پذیرد شاه زمان از استماع نافرمانی برادر کلان عزم قندهار مصمم
نموده مع لشکر جرار روانه شد و از آن طرف همایون نیز بافوج کثیر کوچ نموده تا اینکه در منزل بلاغ ببر که دو گروه این طرف قلعات است ملاقی
عسکرین رو داد از طرف همایون مهرعلیخان میرآخور برادرزاده سردار رحمت خان اسحاق زئی و از طرف شاه زمان سردار پاینده خان بهادر
نامزد شدند چون هردو برای جنگ متقابل یکدیگر شد سردار هراول همایون شاه اطاعت شاه زمان قبول نموده در لشکر شاهی داخل
شد همایون بمجرد یافت این حال هراسان شده راه فرار پیش گرفت و بسیاری از سردارانش بخوف اینکه برادر کسی اینطرف و پدر کسی آن طرف
ترک رفاقت او نموده داخل اردوی شاهی گردیدند و هریک بملازمت پادشاه مشرف گشته فراخور حوصله بمرتبه عالی رسیدند
و سرداران همایون شاه اکثر مال و اسباب او را غارت کرده آورده بودند بنظر شاه در آورده داخل کارخانجات شاهی کردند و از
سرداران خان بجز دلدار خان خسر همایون شاه در حضور او دیگر نمانده همایون ناچار شده راه کوهستان بلوچستان در پیش گرفته

گرفته در عمل نصیر خان که سردار نامدار خراج گزار خاندان شاهان درانیه بود در آنجا پناه گرفت و شاه زمان بنصرت و اقبال در شهر قندهار نزول اجلال فرموده باغیان و سرکشان را تفحص نموده بقدر جرائم سیاست و تادیب نمود و فرزند ارجمند خود قیصر را که صغیر سن بود بنیابت و لیعهدی در قندهار گذاشته عبد الله خان نورزئی را مختار و نائب کل امور شهزاده ساختند و دیگر بسیار سرداران جلیل القدر را در رکاب سعادت شهزاده تعین نموده خود مراجعت کابل فرمود

در بیان فرستادن اشرف الوزرا شیر محمد خان را بسمت بلوچستان برای تعاقب همایون

چون بسمع شاه زمان رسید که همایون شاه بسمت بلوچستان رفته پیش نصیر خان بلوچ پناه برده است عزم آن شد که خود متوجه آن صوب شود درین اثنا عرضداشت نصیر خان متضمن عجز و انکسار رسید مضمونش اینکه خانزاد از فرمان حضور بیرون نیست و رفتن شهزاده همایون باغوای مصاحبان بدکردار سر از اطاعت بندگان عالی پیچیده وارد این ملک گردیده بعزیزخانه غلام تشریف آورده اند فرستادن ایشان بحضور از نام و ننگ ریاست بعید دانسته غلام عرض میدارد که بعد ازین از ایشان اظهار روگردانی و بغاوت نخواهد شد و تا زندگی این غلام مظهر فساد درین ملک نخواهد گردید و پارچه نان که بدولت حضور در غریبخانه موجود و مهیا دارم از ایشان دریغ نخواهم کرد بلکه ایشان را براه راست آورده بحضور روانه خواهم نمود الحال ایشان از جان امان یابند که موجب سرفرازی غلام است پادشاه نظر بر خدمت و قدامت نصیر خان فرموده این مهم را مهمل گذاشتند و چون رایات پادشاهی از قندهار بسمت خراسان برای دریافت حال سلطان محمود که ایشان نیز برادر کلان پادشاه اند والا ز همایون خرد متوجه شد موکب شاهی هنوز دو کروه از قندهار منزل داشت که عرائض سلطان محمود متضمن بر انقیاد و فرمانبرداری رسیده مرقوم بود که من مطیع حضرت پادشاهم و بجای شاه بابا جنت مکان میدانم امیدوارم که بدستور زمان حضرت شاه بابا مغفور ملک خراسان و شهر هرات بمن تفویض باشد سر مو از احکام شاهی تجاوز نخواهم کرد امرای دولت و هواخواهان سلطنت نیز معروض داشتند که آخر کسی از شهزادهای نامدار در هرات تجویز خواهد شد بهتر آنست که سلطان محمود که گردن باطاعت حضرت نهاده در آن ملک بدستور قدیم قائم باشد ازین فهمایش پادشاه هرات و ملک خراسان را بسلطان محمود عنایت فرموده و مهم خراسان را معطل گذاشته رقم اطمینان برای برادر موصوف خود بصوب هرات فرستادند و خود بعزم تسخیر ملک هندوستان داخل کابل شده از زمان خبر رسید که نصیر خان بلوچ جهان فانی را پدرود نمود و چون پسرش محمود خان صغیر سن است برادر زاده نصیر خان که جوان است مالک ریاست گردیده میخواهد که پسر نصیر خان را از آنجا اخراج نماید و شهزاده همایون را اغوا مینماید که حضرت شما پادشاه هستید قوم درانی را فراهم نموده عزم قندهار نمائید زمان شاه باستماع این خبر حافظ شیر محمد خان مختار الدوله وزیر خود را با فوج سنگین و سید خداداد را که از سادات شوراک و پشین بود از طرف معتمد الدوله و امین الملک نور محمد خان با ترخصت فرموده ارشاد کرد که شهزاده همایون را بهر نوع که باشد از ملک بلوچستان مطمئن ساخته بیارند و خود بدولت بقصد هندوستان داخل پشاور گشتند القصه مختار الدوله و سید موصوفین در رانخد و سید شهزاده همایون شاه را با اطمینان و تشفی تمام از طرف حضور عالیمقام همراه گرفته روانه شدند در اثنای راه سید مذکور با شهزاده سازش نموده گفت که از فضل خداوند ابر صائبه نموده تاج خلافت زیب تارک عالی و تخت سلطنت زیر پای مبارک خواهم آورد بشرطیکه منصب وزارت بمن وعده فرمایند چنانچه بتاکید بر همین عهد و پیمان موثق شد و باهم موافق شدند شیر محمد خان بهادر که مرد بیدار و مدبر عالی افکار بود در دل اندیشید که اگر شهزاده و یا این سید را بکشم بعید از ایمان و دین و خلاف آئین است نمک بحرامی و قتل شهزاده ها روش خاندان من نیست پس عرضداشتی بحضور پادشاه فرستاد که سید خداداد شهزاده را با اطمینان آهستگی می آرد اگر غلام اذن شود مستفیض خدمت بندگانی گردم که اگر فردی نخواهیم ساخت حسب اجازت حاضر حضور گردیده خود را از فساد بکنار کشید

در بیان رسیدن همایون شاه در قندهار و جنگیدن او با شهزاده قیصر

چون مختار الدوله حافظ شیر محمد خان بحضور رسید سید خداداد فرصت را غنیمت دانسته شهزاده همایون را بر تخت نشانیده و افواج را از گرد
و پیش فراهم آورده آرادهٔ قندهار نمود و خواست که اول شهر را در تحت و تصرف خود در آرد بعد از آن بدیگر بلاد متوجه شود چون بدین قصد در
قندهار رسیدند سرداران همراهی شهزاده قیصر جمع شدند و شهزاده موصوف را که در آن زمان بسن هفت سالگی بود بر اسپ سوار کرده باراده مقابله
بیرون آمدند چون افواج طرفین مقابل شد سرداران رکاب شهزاده قیصر فوج خود را بسبه غول ترتیب دادند و یار محمد خان صدوزئی را با یالفصد سوار
برای محافظت و احتیاط شهزاده بلند اقبال مذکور گرد سواری او گذاشتند چون از طرفین نایره قتال اشتعال یافت دلاوران قشون پادشاهی
جرأت و دلیری نموده فوج همایون را از پیش برداشته هزیمت دادند چنانچه تمامی انتظام قول او برهم خورده در لشکر ش راه فرار کشود دلاوران
شاهی تعاقب نموده قتل و غارت شروع کردند همایون شاه که مع چند سوار از فوج خود جدا شده سمت قول شهزاده استاده بود احوال هزیمت
و بی سر و سامانی لشکر خود ملاحظه نموده غضبناک مع چند سوار شمشیر زنان قریب شهزاده قیصر آمد چون در انیان دیدند که شهزاده همایون آمد
جنگ کردن و زخم زدن برو در آیین خود مناسب ندانسته راه فرار پیش گرفته شهزاده قیصر را تنها گذاشتند و در این گیرو دار زخم شمشیر از
دست همایون بر کلهٔ شهزاده قیصر رسیده پوست مال فرود آمده و انگشتان دست او را زخمی کرد آن طفل خرد سال باین احوال خون جاری
اسپ را مهمیز کرده بر اسپ استاده بود که شهزاده احمد فرزند همایون شاه با چشم پر آب بپدر گفت که این طفل مجروح برادر زاده حضرت و برادر من است
و برادر زاده بجای فرزند میشود زخمی نمودن او مناسب نبود همایون گفت من در حالت غضب شمشیری زدم سهوا شاید بر چهرهٔ این فرزند رسید
این بگفت و از اسپ فرود آمده تباسف تمام آن شهزاده والاجاه را در آغوش شفقت گرفته و جراح را طلبیده رو بروی خود بمداوای
جراحت آن قرة العین خلافت حکم نمود و در زیر درختی نشسته نان و کباب باتفاق آن سعادتمند تناول کرد القصه چون خبر
دستگیر شدن شهزاده قیصر بدست همایون بر بهادران قشون شاهی که تعاقب منهزمیان داشتند رسید حیران و سراسیمه
گشتند و بدل گفتند که ما جنگ را فتح نموده کل افواج همایون را هزیمت دادیم شهزاده ما بچه نوع گرفتار شد و چون حقیقت واقعی
بسمع پادشاه رسید عبد الله خان نورزئی و یحیی خان نسقچی باشی و کدو خان بارکزئی و فتح خان پسر پاینده خان بارکزئی
مذکور از انجا بالا بالا روانه پشاور بحضور زمان شاه حاضر شدند و باقی سرداران و فوج تعینه قندهار با همایون شاه در ساختند
و همایون در قندهار داخل شده سکه و خطبه بنام خود رواج داد و درین زمان احمد خان نورزئی که بملازمت شاه زمان بسمت پشاور
روانه شده بود در میان هرات و قندهار خبر دستگیر شدن شهزاده قیصر و هزیمت عبد الله خان برادر خود و تباه شدن فوج شاهی
و تسلط همایون شاه در قندهار شنید با خود گفت این همایون که باشد که در ملک شاهی فساد و فتور انداز دمن اول
تدبیر او نموده بعد از آن بحضور پادشاه خواهم رفت بلکه او را دستگیر کرده بحضور پادشاه خود خواهم برد باین اراده مستعد بسمت قندهار آمده
ار اموه رزم نمود و همایون شاه نیز مع فوج خود از قندهار بر آمده مستعد پرخاش گردید خان مقدم الذکر تدبیری بخود راه داد شنیده لشکر
همایون را بر پشت گذاشته بوقت شب بر قندهار آمد تا اول شهر را بتصرف خود در آرد بعده باطمینان بکار همایون پردازد عبد الکریم خان
پسر رحیم داد خان بارکزئی دروازهٔ قندهار را که خود در انجا بود مقفل کرده مهر گرز و انکر دبله برده بندوق قایم نمود احمد خان ناچار واپس
مراجعت کرد همایون شاه از استماع این خبر از مکانی که لشکرگاه او بود بطرف قندهار روانه شد و در مقام کورکان هر دو لشکر مقابل شده جنگ
آغاز کردند تا آنکه نوبت بشمشیر رسید خداداد و ملا خداداد از طرف همایون شاه زخمی شدند و یوسف خان مهماندار باشی پادشاهی از طرف احمد خان زخمی شده
دستگیر گردید همایون شاه میخواست که او را از دست خود بکشد سرداران همراهی و شفاعت نموده از جانش امان دادند احمد خان بضرب شمشیر و طپنچه زخمی شده بود از انهادم
چون تمامی فوج او از قوم پنجپا و فوج همایون شاه قوم نورزئی که شجاع بودند بنابران پای استقامت احمد خان بر جا نماند هزیمت یافت و قریب شش کروه از میدان گریخته

بسبب زخم بیهوش شده بزمین افتاد ملا حسن درویش که از قوم پیچ پا بود او را برداشته بخانه خود برد و همایون شاه تعاقب احمد خان کرده او را زد و کرده برگشت
و بفتح و فیروزی داخل قندهار گردیده بعیش و نشاط مشغول گشت روز دیگر همایون خبر احمد خان را شنیده از خانه درویش بحضور خود طلبداشت چون
حاضر شد حکم بقتل او نمود سادات و فقرا و علمای قندهار بالاتفاق شفیع او شده از جانش امان دادند و احمد خان مذکور هم از بیم جان با همایون شاه
عهد و پیمان نمود که من همیشه خیرخواه جناب شما خواهم ماند و درین اثنا آهسته آهسته مردم خفیه از قندهار گریخته بحضور شاه زمان رفتند

در بیان توجه شاه زمان بر سر همایون و فتحیاب شدن او بروی

چون اخبار هزیمت افواج شاهی از مقابله همایون و زخمی شدن شهزاده قیصر و گرفتار شدن سردار احمد خان نورزئی بسمع شاه زمان رسید خود با افواج جرار از
پشاور بسمت قندهار نهضت فرموده در کابل رسیده نزول اجلال نمود و از انجا روانه شده در قرب قندهار پاینده خان بارکزئی را هراول معین ساخت
شهزاده همایون باستماع این خبر چاره ناچار مع فوج چهل کروه از قندهار برآمده مقابل شد و احمد خان نورزئی را که هنوز زخم جراحات وی اندمال نیافته بود
بپیش جنگی بمقابل هراول پادشاهی فرستاده مردمان اعتمادی را همراه خود گرفته عقب فوج بایستاد و مردم غیر اعتبار را همراه احمد خان مذکور فرستاده بوقت شب
با مردمان معتمد علیه بی جنگ سمت هرات فرار نموده بمقام فراه که میان قندهار و هرات است رسید و سردار احمد خان که جبراً و قهراً همراه او شده پیش جنگ
و هراول گشته بود خود را با پاینده خان هراول پادشاهی رسانیده مستفیض ملازمت والا گردید چون خبر گریختن همایون بقندهار رسید زوجه پاینده خان مذکور که عورتی صاحب
و عاقله مردانه سیرت بود کارد افغانی بر کمر بسته و برقع بر روی افگنده بر اسپ سوار شد و شهزاده قیصر که در قید همایون بود بر جای پاس و لیعهدی نشانیده
منادی کنانید که دور دور حضرت شاه زمان است درین هرج و مرج مرتضی خان که با سردار پاینده خان رشته دامادی داشت دست تطاول در بازار دراز کردن
و تاراج نمودن میخواست زوجه سردار موصوف بزجر بالغ آمده کارد افغانی را از کمر کشیده او را مجروح ساخت عبد الستار شاه آغاشاری که درویش صادق بود
بزوجه مسطور گفت که این جوان خویش و عزیز تو بود او را مجروح ساخته دستگیر کرده اگر پادشاه خواهد شنید این بیچاره را از جان خواهد کشت بهتر آنست که او را
خلعت داده رخصت کنی چون زن مقدماً از عقل کامل داشت بموجب فرموده درویش عمل آورد صباح آن خود بدولت با فتح و نصرت مع تمام اردو
داخل شهر قندهار شدند و میر آخور فتح خان و پسر پاینده خان را بطریق چپاول عقب همایون رخصت فرمود هر دو سردار تا مقام گرشک رسیده معلوم کردند که او
بطرف کوهستان آوار شده هرگز بدست نخواهد آمد ناچار بحضور مراجعت کردند شاه زمان بسلطان محمود در هرات نوشت که اگر همایون بدست آید او را دستگیر
کرده بحضور بدولت ارسال دارد سلطان محمود در جواب آن عرضداشت نوشت که اگرچه حضرت بجای شاه مغفور اند همایون شاه نیز برادر کلان من
و آنحضرت است امیدوارم که از تلاش نمودن و دستگیر کردن او معاف باشم شاه زمان از سر نو نظم و نسق قندهار فرموده شهزاده قیصر را بدستور
ولیعهد ساخته خود بارادهٔ تسخیر هندوستان روانه کابل شد و مختار الدوله حافظ شیر محمد خان وزیر را با فوج سنگین برای تنبیه و تادیب برادرزاده نصیر خان بلوچ
از راه مسند پردازی محمود خان پسر نصیر خان بلوچ استقلال نموده مالک ملک بلوچستان شده بود و علی التواتر نالش او بحضور انور رسیده مرخص فرمود
تا آن بدنهاد را سزای کامل داده پسر نصیر خان را جانشین پدرش نماید مختار الدوله بهادر حسب الامر اقدس دران ملک رفته کارهای نمایان کرد
و جنگ عظیم از طرفین روی داد بسیار درانی و بلوچ دران زمان ته تیغ آبدار شدند آخر الامر مختار الدوله مظفر و منصور در قلعات که تختگاه
جانشین بلوچ خان بود داخل شده پسر نصیر خان را رئیس آنجا کرد و تمام کارگزاران و سرکشان بلوچستان را مطیع و منقاد او ساخت
بعده همین سردار یعنی محمود خان پسر نصیر خان را برای قدمبوسی پادشاه همراه گرفته بحضور رسید شاه بعد چندی محمود خان را بعنایات خلعت سرفراز نموده
طرف بلوچستان رخصت فرمود چنانچه خاندان او بخوشی و خرمی داخل شهر قلعات گردید و تا سال یکهزار و دو صد و سیزده هجری همین محمود خان سردار کل ایلات بلوچستان بود
و تا حال اولاد او در شهر قلعات استقامت میدارند و تا تحریر این اوراق که سنه ۱۲۶۳ است نصیر خان نامی یکی از اولاد همین محمود خان مذکور حاکم آنجاست و سرحد بلوچستان طول [illegible]

از حد سند و بنگر تا ... [illegible] ... است بعهد گروه یکی ... [illegible] ... واقع و مردم هیچ بسیار
دلاور و شجاع اگر چه وحشی و جاهل هم از صدور اینان بهادری این قوم اقرار دارند و در عهد این شاه درانی سردار این قوم که نصیر خان نام داشت
بسلطنت درانیه رجوع مانده همیشه با پنج شش هزار سوار جرار وقت جنگ و مهم برکاب شاهی حاضر شد الحال پسرش نیز بهمین وتیره بر جادهٔ
انقیاد استوار و از دست گرفتگان شاه زمان است سر موی از فرمان پادشاهی تجاوز نمیکند و در کل بلوچستان در آنوقت خطبه و سکه بنام پادشاهان درانیه جاری بود

در بیان عزیمت شاه زمان بطرف هندوستان و انجام یافتن کار همایون بدست محمد خان بنواح ملتان

شاه زمان بقصد تسخیر هندوستان و تنبیه و تادیب سکهان و گردنکشان آنجا مع فشون آراسته و عساکر پیراسته در سال یکهزار و دو صد و ده هجری
از کابل کوچ نموده بر لب دریای سند نزول اجلال نمودند و از قلعهٔ اتک بر پل کشتیها عبور کرده حسن ابدال و نواح رهتاس را مضرب
خیام گردانیده چندروز برای تفریح طبیع بشکار پرداختند و احمد خان شاهنچی باشی بارک زئی را مع بهادر خان محمد زئی و دیگر
سرداران را با هفت هزار سوار برای تسخیر دوابه واقعه در میان دریای جهلم و چناب رخصت کردند درین اثنا ناگاه بحکم قضا و قدر
همایون شاه از افواج شاهی هزیمت خورده و زهر ایام نامساعد چشیده بملک ریگستان در نواح قصبهٔ لیه که از ملتان بفاصلهٔ بیست
و پنج کروه جانب دیرهٔ اسماعیل خان و مابین دریای سند و جهلم واقع است رسیده در آنوقت قریب صد سوار که همه سردار
و سردار زاده بودند و سلطان احمد نامی فرزند خود که جوان خوش شکل در کمال رعنائی و زیبائی بود همراه داشت گویند که زیر درختی
بیرون آبادی خود را بلباس سپاهانه پنهان کرده فرود آمد که بهر نوع که ممکن باشد بکشمیر رسیده و آن ملک را بتصرف خود در آورده بنای
دعوای پادشاهی محکم سازد و چون سابق ازین احکام پادشاهی بحکام و رؤسای ممالک محروسه اجرا یافته بود که همایون را بهر نوع
که بدست آید دستگیر نموده بحضور بفرستند محمد خان صدوزئی که جوان وجیه و دلاور و حاکم لیه مذکور بود خبر یافت که همایون شاه مع این قدر
سوار در فلان جا زیر درختی فرود آمده است بمجرد استماع این سخن مع پانصد سوار مسلح در آنجا رسیده اول اظهار نمود که از ینجا در شهر رفته
نزول فرمائید تا من شرائط خدمت بجا آرم شهزادهٔ همایون از طرز کلام و هجوم مردم او دانست که کار نوع دیگر شده چون همه اسپان همراهی او
زیر زین و همراهیانش مسلح بودند بجنگ برخاست و خوب جنگ شد همراهیان همایون بسیار کشته و خسته شدند و شهزاده احمد پسرش از زخم
گولی تفنگ مجروح گشته از اسپ بزیر افتاد و همان ساعت جان داد همایون شاه که بر فرزند مذکور عاشق بود خویشتن را از اسپ بزیر انداخته
بر لاش او بغلتید و نعرهای جانگداز شروع کرد محمد خان خود را مع مردمان نزدیک همایون رسانیده در بغل گرفت و از آنجا مع رفقایش
دستگیر کرده در قصبهٔ لیه آورد و حقیقت حال را معروض حضور انور گردانید حسن خان قزلباش پیش خدمت که سر دفتر خدمتکاران پادشاهی است
از حضور رخصت شد و مامور گشت که چشمان همایون را از حدقه بر آورده و در پالکی نشانیده روانهٔ کابل سازد قزلباش مذکور
در لیه رسیده و هر دو چشم جهان بین همایون را از حدقه بر آورده و در پالکی نشانیده بحضور پادشاه برد حکم شد که او را
بهمین حالت در کابل برده جائیکه دیگر شهزادگان قید اند مقید دارند روزی که خبر دستگیر شدن همایون و کشته شدن شهزادهٔ
احمد در مقام رهتاس یا حسن ابدال بعرض زمان شاه رسید طرفه تماشا بود که از یکطرف امرای عظام نوید تهنیت و از یکطرف صدای
تعزیت بسمع شاه میرسانیدند و چون از عرائض دولتخواهان که در قندهار و هرات بودند دریافت شد که سلطان محمود در هرات
سر کشی نموده ارادهٔ فساد دارد شاه زمان بمجرد استماع این خبر مهم پنجاب و تنبیه سکهان و گردنکشان هندوستان را معطل گذاشته
از حسن ابدال مراجعت بسمت خراسان نمود تا آتش نزاع سلطان محمود را بتحریک تیغ آبدار منطفی سازد و فرو نشاند و فوجی که برای

تسخیر دوآبه دریای جهلم و چناب تعیین شده بود روئداد آن چنین است که احمد خان بارکزئی شاهنچی باشی از حضور مرخص شده عبور دریای جهلم کرده با سکهان مقابله کرد چند بار سکهان گریختند بالآخر مجمع کثیر نموده قریب گجرات میان دوله جنگی عظیم کردند سردار احمد خان مذکور در آن رزم کارهای نمایان کرد لیکن چون دید که از نا اتفاقی سرداران مع بیدلی درانیان کار بنوع دیگر خواهد کشید و کامیاب فیروزی نخواهیم گردید ناچار جنگ کنان با احتیاط تمام مع بنه و اسباب داخل اردوی شاهی شد و از باعث فساد سلطان محمود تدابیر این مهم چندی مهمل ماند خود پادشاه داخل کابل گردید درین عرض مدت نامه نامی شاه عالم عالی گوهر پادشاه هندوستان مصحوب میرزا اعلام محمد خان بحضور زمان شاه پادشاه درانی رسید جواب آن نیز از ینطرف بخدمت پادشاه ممدوح رفت عبارت هر دو نامه بسبب اختصار درین اوراق ثبت نشد حاصل مضمون نامه اول طلب زمان شاه درانی بود و نامه زمان شاه بظاهر متضمن عذر رسیدن موسم گرما بر سر بوده باشد و در حقیقت مانع عزم بطرف هندوستان فساد و فتنه انگیزی سلطان محمود شد

در بیان توجه زمان شاه برزم سلطان محمود بطرف دار السلطنت هرات

چون خبر شر و فساد سلطان محمود بزمان شاه بیقین پیوست از کابل نهضت فرموده داخل اشرف البلاد قندهار گردید و چندی بجمع آوری ایلات و احشام در آنجا قیام فرمود بعد از آن با افواج بسیار و سرداران جان نثار روانه هرات شده مقام سیون را مضرب خیام گردانید و سلطان محمود نیز از دریای هیرمند که از گرشک بجانب قندهار است عبور نموده محمد عظیم خان پسر میرزا خان الکوزئی را پیش جنگی معین نمود از طرف شاه زمان سردار مهر علیخان میر آخور برادر زاده سردار احمد خان نورزائی بهراولی قرار یافت عسکرین هر دو هراول در میدان خاکریز مقابل شد اول جنگ توپ و تفنگ بمیان آمد و تا دیر هنگامه کارزار گرم ماند آخر کار مردم فوج سلطان محمود یورش نموده بدلاوری تمام داخل توپخانه گردیده جمیع توپها را بتصرف خود در آوردند هراول پادشاهی هزیمت خورده پس پا شد درین اثنا خود بدولت نیز قریب بفوج هراول رسیده احوال را مشاهده نموده تاج شاهی که مرصع بجواهر زواهر مرتب بچهار جیغه مرصع از زمرد سبز و الماس گران بها و لعل بدخشانی و یاقوت رمانی بود از فرق فرود آورده کلاه ساده بر سر نهاد و با خضوع و خشوع از درگاه قادر توانا مسألت فتح و فیروزی خواستند هواخواهان حضور در دل خود تصور کردند که خود بدولت را شاید اراده فرار در خاطر قرار یافته است عرض نمودند که قربانت شوم این چه اراده است که بخاطر مبارک در آورده اند فرمودند که اینوقت نوبت سپه گری ماست بنابر مصلحت وقت کلاه بهادرانه بر سر گذاشته ام تا فوج غنیم بار اشناسد شما فدویان بدلجمعی مستعد کارزار باشید و خود بنفس نفیس تیر کمان را از کرده مستعد بقتل شدند چون معرکه رزم گرم گشت مخالفان از هر طرف هجوم آورده قشون پادشاهی را منهزم ساختند آن وقت بزبان گذشت که کسی هست نواب خان ایشک اقاسی کورنش نموده عرض کرد قربانت شوم غلام حاضر است و سوای او توکل خان و کشن خان سرداران قلمان و دسته غلامان که در زمان حضرت تیمور شاه جنت مکان بدولت ایمان فائز گشته مسلمان شده بودند نیز عرض کردند که ما غلامان نیز حاضریم هر چه فرمان شود بجا آریم توکل خان بکوریهم گذارش کرد که تاج شاهی از تارک مبارک فرود آوردن موجب شکست خاطر ما غلامانست فرمودند که توکل خان الحال زمان سپاهگری است کلاه سپاهانه از کلاه شاهانه درینوقت اولی است بعد فتح و نصرت هرگاه بر تخت سلطنت جلوس خواهم کرد افسر خسروی را بر فرق خواهم گذاشت القصه نواب خان ایشک اقاسی را رخصت فرمودند تا طریقه اخلاص و ارادت را ادا سازد و ارشاد کردند که برو ترا بخدا سپردم توکل بخدا نموده کارهای نمایان بظهور آر سرداران مذکور و کشن خان وغیره آداب بجا آورده برای جنگ کردن مرخص شدند غرضکه هر دو سردار نامدار رفته جنگهای مردانه و کارهای رستمانه نمودند تا آنکه محمد عظیم خان هراول سلطان محمود هزیمت خورده چنان مضطرب گشت که قابو گریختن بسمت هرات در خود ندیده راه فراموش کرده بطرف قندهار گریخت و در قریه ذاکر که پنج کروه از قندهار فاصله دارد بخانه عبد الحمید درویش پنهان شد ملای موصوف شمشیر برهنه در دستش داده و کفن در گلویش انداخته روانه بحضور زمان شاه نمود ملا جان محمد پسر خود را هم برسم شفاعت همراه کرد چون بحضور پادشاه رسید عرض کرد که غلام گنهگار نمکحرام حاضر شده امیدوار است که ملازمان درگاه این

شمشیر قتل کم و دو بین که نقل بچه بسر فن نمایند پادشاه فرمود من هیچ بدی در حق تو نکرده بودم بلکه بعطای خلعت فاخره و اسپ و شمشیر از اقران و امثال مرتبه ترا افزودم
محمد عظیم خان عرض نمود از بندگان خطا و از خداوندان عطا پادشاه نظر بر شفاعت درویش و عجز و ندامت امیر مذکور فرموده از سر جرائم او درگذشت و قلم عفو
بر جریده اعمال او کشید و مجدداً عهود و مواثیق گرفته جان بخشی نمود سلطان محمود شکست خورده به هراس افتاد و محمد خان هزاره که بطریق یا اتفاق او بود گفت که الحال
چه تدبیر باید کرد او عرض نمود خاطر جمع دارند تا جان در قالب منست سر موی شما را ضرر نخواهد رسید بعد سلطان محمود را همراه گرفته روانه هرات شده و دیگر سرداران خراسان
وغیره که پنهانی با امرای پادشاهی سازش و موافقت داشتند در میدان استاده ماندند درین اثنا الفتوس جمشیدی یکی از سرداران خراسان که از حال سازش واقف نبود
آمده گفت که شما چرا درینجا استاده هستید سلطان محمود بطرف هرات رفت شما هم بروید چرا خود را بدون آقا از دست پادشاه بقتل خواهید داد رفتن مناسبست بعد از جنگ
جنگ کنان نگاه خود را به سلامت خواهیم رسانید سرداران گفتند تو از طرز طریق امور شاهان واقف نیستی خاموش همراه ما استاده باش مقارن این حال امین الملک
نور محمد خان با ترمه دسته خود بموجب حکم پادشاه بسمت سرداران مقدمة الذکر روانه شد و قریب آنها رسیده شال را اگردانید تا ایشان معلوم کنند که برای جنگ نیامده است
و چون قریب تر رسید بعد از سلام علیک هر یکی را جدا جدا در آغوش گرفته و معانقه نموده گفت بیائید تا من شما را بحضور پادشاه برده بسعادت کورنش مشرف کنانم
این گفت و زمان خان و دیگر سرداران خراسان را بپیشگاه پادشاه برده قصور همه را معاف کنانید سرداران دستهای خود را بسته مشرف کورنش مستسعد گشته با گرفتن
عهد و میثاق باقسام نموده عرض کردند که مادام حیات غیر از خیرخواهی حضور پرنور قبله عالم دیگر از ما صادر نخواهد شد بعد از ان الفتوس جمشیدی هم بعد از عهد و عقد و الا
بحضور پادشاه عرض کرد که همین قسم عهد منست که همه سرداران می کردند من دروغگو نیستم و اینها دروغگو اند درین اثنا سرداران مذکور عرض کردند که قبله عالم آنچه ما
قول و عهد بحضور اعلی نموده ایم همان سخن است این برادر ما است خلاف عهد و پیمان ما امری دیگر نخواهد آورد بهر کیف پادشاه زمان جان بخشی و عفو جرائم تمامی رؤسای
خراسان وغیره نموده خلعتها و کاردهای غلاف طلا بآنها بخشیده فرمودند که الحال شما ببلاد و اوطان خود ها رخصت شوید چرا که اهل و عیال شما در خرابی و اضطراب خواهند بود
و بوقت طلب بحضور ما حاضر شوید تمام جابر اعماق ملک خراسان از پادشاه رخصت شده با اطمینان تمام روانه اوطان و امکنه خود ها گردیدند اول بچشت که رشک بهشت
رفته زیارت حضرات خواجگان چشت قدس الله سرهم اجمعین نموده و یکشب در انجا مقام کرده دیگ طعام نیاز خواجگان ساخته هر یک بجاهای خود روانه شدند
و در همان شب که در چشت بودند باصلاح یکدیگر شخصی را مع عرائض بحضور سلطان محمود فرستاده معروض داشتند که باین حیله خود را از اردوی پادشاهی رهانیده در انجا
رسیده ایم اگر حکم شود بحضور حاضر شویم والا در مکان خود باشیم سلطان محمود گفته فرستاد که در جنگ فتح نمودن و شکست خوردن کار سپاهیان است بی وسواس
و اندیشه بحضور حاضر شوید با اطلاع آنها یعنی سرداران مذکور از خانهای خود رفته بملازمت سلطان محمود فائز گردیدند و بعقیده قسم اظهار کردند که ما از ترس جان و حفظ خانمان
خود ها با پادشاه عهد و پیمان نموده قسمهای شدید خورده ایم و بدین وسیله از غضب شاهی نجات یافته بحضور رسیده ایم و بدستور قدیم در جانفشانی و خیرخواهی حضور
حاضریم و باز بتجدید قسمها یاد کردند مگر الفتوس خان جمشیدی در انجا هم قسم نخورد و سلطان محمود و والده ماجده خود را مع عرضداشت متضمن بر معذرتهای این حرکات و
استدعای عفو تقصیرات بحضور زمان شاه پادشاه روانه نمود چون آن پرده نشین حجاب عصمت داخل قندهار شد بعد ادای نیاز و اظهار حقوق با درج عرضداشت
فرزند خود را بحضور گذرانید شاه زمان نظر بر حقوق و تکلیف آمدن آن مخدره قلم عفو بر جرائم برادر عالیمقدار خود کشید و آن محجبه گزین جلباب عفت دختر سلطان محمود را
برای فرزند پادشاه و صبیه پادشاه را برای پسر سلطان محمود استدعا نمود پادشاه این هر دو درخواست نموده خواست که اول فرزند سلطان محمود درینجا
برای کتخدائی بیاید والده سلطان محمود این معنی را قبول نموده مع قسم اطمینان برای فرزند خود بهرات مراجعت فرمود و حسب الامر پادشاه زمان خان مذکور
نیز همراه والده سلطان محمود از قندهار بطرف هرات روانه شد و چون پادشاه را بتحقیق معلوم شده که بغاوت و سرکشی سلطان محمود بسبب استظهار و امداد
محمد خان قاجار والی ایران بود لهذا عزم برای تنبیه و تادیب او فرمود درین اثنا دفعةً ایلچی والی ایران مذکور مع عرضداشت متضمن بر اظهار ارادت
و عقیدت و انواع تحف و هدایای ایران و اسپان با ساز و سامان باردوی معلی داخل شده باریاب کورنش گردید و قبل از داخل شدن او به دربار شاهی
حکم بتمامی فوج شده بود که با سلاح و آلات جنگ تیار شده بوقت ملازمت سفیر حاضر شوند تا او شوکت بهادران لشکر شاهی را بچشم عبرت ملاحظه نماید

بهر حال پادشاه وقت مراجعت ایلچی مذکور کدو خان بارک زئی را که مرد دانا خداپرست و صادق القول بود مع قم الطمینان و تحائف و خلعت همراه ایلچی او نموده پیش محمد خان قاجار روانه فرمودند و اسپ سواری خاصه مع خلعت بکدو خان عنایت ساخته در خلوت ارشاد کردند که احوال لشکر پادشاه ایران را خوب معاینه نموده از کم و کیف آن بحضور عرض نماید کدو خان حسب الامر پادشاه شنیده همراه ایلچی بطرف ایران روانه شد و خود پادشاه رونق افروز کابل شدند و والده سلطان محمود بهرات رسیده فرزند دلبند خود را بنصایح ارجمند و موعظت دلپسند بسیار فهمانید که این بار ترا از آسیب قشون پادشاهی نگهداشته ام خبردار بعد ازین گرد این امور که خلاف مرضی پادشاه باشد نگردی و این بار چه نمان که بدست آمده است از دست ندهی سلطان محمود عهد و پیمان بسیار بمیان آورد که بعد ازین اینچنین حرکات خلاف مرضی پادشاه ازمن بظهور نخواهد آمد تا اینکه زمان شاه پادشاه از طرف سلطان محمود خاطر جمع فرموده عزم تسخیر هندوستان نمود امرای دولت عرض کردند هنوز سلطان محمود جاده اطاعت خوب راسخ و ثابت قدم نیست مبادا که بعد از نهضت رایات عالیات بسمت هندوستان که دور دست از خراسان است باز مصدر فتنه و فساد گردد فرمودند که والده او متعهد و پیمان استوار خاطر ما بدولت را خوب جمع نموده است الحال ظهور بغاوت ازوی متصور نیست و هرگز خلاف مرضی ما نخواهد کرد ط ط ط

در بیان عزم نمودن زمان شاه بتسخیر ملک هندوستان و تنبیه و تادیب سکهان و دیگر گردنکشان وغیره

چون زمان شاه را از وقت جلوس بر اورنگ جهانبانی داعیه آن بود که ملک پنجاب و هندوستان را از خار و خس سرکشان و متمردان خصوصاً قوم سکهان پاک و صاف نماید بنا بر آن بهمین اراده از کابل کوچ کرده داخل پشاور شدند و از انجا با ساز و سامان بسیار و قشون بیشمار در سال یکهزار و دو صد و یازده هجری شهر جمادی الآخره دریای سند را از اتک بجسر کشتیها عبور نموده از انجا کوچ بکوچ از راه حسن ابدال و سرای کالی و راول پنڈی و رهتاس گذشته بر کنار دریای جهلم نزول اجلال فرمودند و دریای مذکور را بایاب عبور نموده از راه گجرات شاه دوله بکنار دریای چناب که اعظم دریای پنجاب است فائز شدند و این دریا را نیز قشون شاهی بایاب عبور کرده و از راه گوجرانواله و امین آباد قریب لاهور گذشته و در شاه دره که سه کروه از لاهور بسمت مغرب و دریای راوی در میان حائل نزول دائره دولت سلطانی واقع شد چون درین سفر از حین بر آمدن پشاور تا رسیدن بلاهور مختار الدوله حافظ شیر محمد خان بهادر اشرف الوزرا الطریق منقلا و هراول اموری شده بود دوازده کروه از اردوی معلی خیمگاه او پیشتر میشد و بست هزار سوار جرار از درانی وغیره همراه او مستعد جانفشانی بودند و حکم اقدس بود که احدی از مال و اسباب و کشت زار دهاقین و رعایا از پشاور تا بشهر لاهور مزاحم و متعرض نشود الا کاه و هیمه سوختنی که بمکان باشد بتصرف خود دارند چنانچه از پشاور تا لاهور احدی از لشکریان سلطانی بر اسباب و زراعت کسی دست انداز نشد و مردم سکهان بالکل از سرای کالی و دوآبهای دریای جهلم و چناب و راوی گریخته در ماجهه پهلوی امرتسر و میان دوآبه بیاه و ستلج و لکهی جنگل پناه گرفتند و احمال و اثقال و عیال و اطفال خود را در کوهستان شمالی سمت جمبو وغیره فرستاده بخوف افواج شاهی بهر گوشه و اطراف خزیدند القصه چون مختار الدوله بهادر مذکور دریای راوی را بر کشتیها عبور کرده و در زیر قلعه فرود آمده داخل شهر مذکور شد بموجب احکام قضا نظام منادی در شهر گردانیده حکم کرد که تا سه روز در تمام شهر چراغان کنند و پیش از رسیدن مختار الدوله لهنا سنگه حاکم لاهور کلیدهای قلعه را بدست میان شاه چراغ سلطان پوری که از اولاد شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز و از عمده مشایخ شهر بودند سپرده خود راه فرار پیش گرفت و زمان شاه پادشاه غره رجب المرجب سنه ۱۲۱۱ هجری داخل قلعه لاهور شد و اردوی شاهی از زیر قلعه تا کنار شهر لاهور بلب دریای راوی و بسیاری درون شهر در امکنه خالی و آباد و ویران فرود آمدند حکم شد که هر روز و شب ده پانزده هزار سوار بطور طلایه از شهر لاهور ده گروه گرد و پیش استاده باشند گویند که روز دوم و سوم از داخل شدن بعرض قدسی رسید که مردم سکنای لاهور از قوم هنود و مسلمان دکانها بند نموده ماتمکده غم و اندوه ساخته اند پادشاه باستماع

این خبر بر سر غضب آمده حکم فرمود که اگرچه این گروه سزاوار قتل و مستوجب عذاب و سیاست است الحال ازین مردم جزیه باید گرفت چنانچه محصلان بدروازه هر یک نشسته زر جزیه را طلب می‌نمودند و داخل از مسلمانان هم جزیه گرفتند بعد ازان از ایشان معاف گردید و چون بضرب و شلاق از هنود جزیه میگرفتند لهذا از آنها چند کس خود را در چاه انداخته هلاک ساختند و ازین امر آشوب و اضطرابی تمام در شهر لاهور راه یافت و این ستم را اهل لاهور دیده و دانسته برای خود خریدند رسم چراغان را که امر سهل بود با وجود استماع حکم سلطانی و نوید امن و امان موقوف داشته علاوه دکاکین را بند نموده و در خانه نشسته شهریار را بر سر غضب آوردند اگر ایشان چنین حکم نادرشاه را عدول میکردند ادنی شبهه حکم بقتل عام می‌داد و چون خبر نزول رایات سلطانی در ملک پنجاب شائع شد رؤسای مسلمین آن نواح مثل جلال بهتی و نظام الدین خان رئیس قصور و دیگر زمینداران و سران آن ملک آمده بملازمت والا مستفید شدند مبرز را در فوج هراول حکم شد که ایشان را همراه خود دارد یکبار فوج هراول چهل سر سکهان را بریده بحضور فرستادند و بار دیگر نوبت قتل آن قوم نرسیده بود که اخبار فساد برپا ساختن سلطان محمود رسید بنابران شاه زمان مهم سکهان و انتظام پنجاب و انهدام امکنه امرتسر را موقوف داشته در انتظار خبر صحیح نشست درین ضمن خبر رسید که در قلعه شیخوپوره که از لاهور یازده کروه سمت مغرب است قریب دو سه هزار سکهان نشسته‌اند بسبب تنبیه آنها مختار الدوله بهادر حسب الحکم حضور مع چند ضرب توپ روانه شده و در انجا رفته قلعه را محاصره نمود مگر شاه بسبب شفاعت ملا عبد الغفار خان که سابق از قوم سکهه بود و در عهد احمد شاه درانی مشرف باسلام شده علوم دینی را حاصل نموده معروف بملا گردید تمامی سکهان را از جان امان بخشید و این قوم از جمله خراج گزاران و رعیت پادشاهی شدند و اراده پادشاه آن بود که بعد بند و بست ملک پنجاب در دار الخلافه شاهجهان آباد رفته نظم و نسق آن نواح و گوشمال مرهته وغیره سرکشان فرماید لیکن چون در تقدیر نبود که سکنه ملک هندوستان از دست برد متمردان مرهته و سرکشان قوم جات و دیگر مفسدان امور سلطنت هندوستان در امن و امان باشند بنابران در زمان قلیل بسبب فساد سلطان محمود مراجعت زمان شاه از لاهور واقع شد

در بیان مراجعت نمودن زمان شاه از لاهور بسمت خراسان بسبب فساد سلطان محمود

باعث مراجعت زمان شاه پادشاه درانی از لاهور آن شد که عطا محمد خان علی زئی از پادشاه موصوف بغاوت ورزیده پنجهزار کس را مع اهل و عیال از قندهار کوچانیده بهرات برد و سلطان محمود را اغوا نمود که همین وقت است که خروج نموده مالک سلطنت شوند و فراهم آوردن فوج و ایلیان و متفرق ساختن افواج پادشاهی و استخلاص قندهار و کابل بسیار آسان و فرصت غنیمت است سلطان محمود بمقتضای ایام جوانی بهوای سلطنت و حکمرانی مستعد شورش گردید و افواج جدید خود را مع ایلات و احشام ملک خراسان که قریب بیست هزار کس بوده باشند جمع نموده اراده قندهار نمود بالجمله در همان زمان عرائض زمان خان پسر حاجی کریم دادخان و دیگر دولتخواهان متواتر رسید که باز سلطان محمود اراده فاسد دارد و زمان شاه بمجرد استماع این خبر بتاریخ غره شهر شعبان سال یکهزار و دو صد و یازده هجری دریای راوی را از پل کشتیها گذر قلعه لاهور و دریای چناب را که از اعظم دریای پنجاب است از گذر سودهره واقع دو کروهی وزیرآباد بپایاب عبور فرموده در منزل گجرات چهار کس را از درانیان که قریه قوم سادات را تاراج کرده بودند شکم چاک کنانیده قتل نموده و دریای بهت یعنی جهلم را نیز در جائی که سه حصه شده و بجای ریگ سنگریزهای خرد و کلان گردیده بپایاب عبور ساخت و بر لب دریای مذکور فرود آمده سه روز مقام فرموده احمد خان بارک زئی را حکومت دوآبه میان جهلم و سنده عنایت گردید و بهادر خان محمدزئی را مع پانصد سوار و بوستان خان درانی را با هزار سوار و نور الله خان ختک را با پانصد سوار و سه صد سوار بنگش کوهاتی و دو صد سوار یوسف زئی و قریب دو هزار سوار همراهی خود و سرداران مذکور وغیره سواران متفرقه که همگی شش هفت هزار سوار شده و صد زنبورک و چهار ضرب توپ متعین کرده رخصت فرمود و لکهه روپیه مدد خرج بابت تحصیل شهر لاهور نیز او را عنایت شد و حسن خان قزلباش را که صاحب دسته چهار هزار غلام بود همراه احمد خان مذکور کرده فرمودند تا بعد انتظام

ملک و آب مرقوم و خالی گذاشتن قلعه سیدو داد خان که بر لب دریای جهلم و قریب ملکسار است مع فوج خود بحضور سامد دولت رسید و از انجا اردوی
پادشاهی کوچ در کوچ از راه رهتاس و راول پنڈی و سرای کالی و حسن ابدال در یای سنده را از گذر اتک برجسر کشتیها عبور نمود
بتاریخ بیست و هفتم شهر شعبان سنه الیه داخل بالاحصار پشاور شدند در انجا چهار مقام فرموده هنوز هم شهر مذکور داخل کابل گردیدند بین
اثنا خبر رسید که آتش فساد سلطان محمود از استماع توجه رایات عالیات پادشاهی بطرف قندهار سرد گشت چندی که پادشاه در کابل تشریف
فرمودند باز از عرائض دولتخواهان دریافت شد که سلطان محمود اراده جنگ مصمم نموده بترتیب آلات حرب و سامان طعن و ضرب
مشغول است و بیرون شهر هرات خیمگاه خود دارد و زمان شاه از استماع این خبر مع قشون موجود روانه شده در قندهار نزول اجلال
فرمود دران زمان جمعی از افغانان عطا محمد خان مخاطب بحاضر خان مغوی را بالضرب گلوله تفنگچه بقتل رسانیدند و مقتول شدن او بموجب
امر پادشاهی که محمد نازن خان مخفی گفته فرستاده بود و ملک نام افغانی در مکانی که عطا محمد خان خفته بود بوقت شب رفته بقتلش
پرداخت واقع شد الغرض از کشته شدن او که مفسد و مغوی بود شکستی و هراسی عظیم بر دل سلطان محمود و لشکر او پدید آمد و مجبور شده عرضداشتی
متضمن مجبر نکساری و اظهار انقیاد و فرمان برداری مشعر بمعذرتها از قصورات خود ارسال نمود خلاصه مطلب و آن بود که مبلغ دو لک روپیه
نقد که هر سال جهت اخراجات او از حضور شاه بابا مغفور معین بود در زمان سلطنت عالی بمن نرسیده امیدوارم که حساب نموده مرحمت
فرمایند و آینده سال بسال عنایت شده باشند پادشاه در جوابش نوشت که مبلغ ایام گذشته فی الحال رسیدن محالست اما آینده موافق
معمول عهد جنت آرامگاه خواهد رسید سلطان محمود برین امر راضی نشده مستعد پرخاش گردید چرا که اکثری از مردمان دوستی آن قشون شاهی
با او متفق شده بر جنگ او را اغوا مینمودند شهریار از استماع حرکات سلطان محمود تنگ آمده فرزند خود سلطان قیصر را مع سردار احمد خان
میرآخور یعنی داروغه اصطبل با چند هزار دیگر از قندهار بهراولی روانه فرمودند تا در مقام فراه که صد و بیست کروه در میان قندهار
و هرات واقع است رفته فرود آیند و از طرف سلطان محمود نیز فوجی به پیش جنگی نامزد شده بمقابله قشون پادشاهی رسید و جنگ ستانی از او
از جانبین بظهور آمد و پادشاه نیز مع افواج جرار در فراه نزول اجلال فرمود دیگر از صعوبات این سفر چه گفته شود کمیابی غله و کاه
بسیار بود مواشی و مراکب اکثر تلف شدند و مردم لشکر نیز بامراض مختلفه بیمار گردیدند و بسبب نیافتن مواجب بتصدیع بسیار کشیدند
و در خزانه هم چیزی نبود فقط پادشاه افضال الهی شامل حال داشت

در بیان هزیمت سلطان محمود و گریختن او بسوی کوهستان

چون پادشاه داخل فراه شد والده سلطان محمود بحضور پادشاه رسیده بجواست که انطفای آتش نزاع بآب صلح و مدارا نماید ناگاه خبر رسید که سلطان محمود
با برادر حقیقی خود شهزاده فیروزالدین و اهل و عیال با دو صد سوار گریخته آواره دشت کربت و غربت گردیده زیرا که معتمد الدوله بهادر مدارالمهام مذکور
قلیچ خان قلعه دار هرات را بیم و رجا از طرف پادشاه با خود ساخته بود پس از آن قلعه دار انقیاد ورزیده قلعه را بسلطان محمود نداد و صاحبان
سپهسالار لشکر و میرزا ابراهیم خان مختار سلطان محمود را الغریب در قلعه طلبیده مقید ساخت مردم لشکر محمود چون دیدند که قلعه از دست رفت و هر دو
سردار لشکر نیز گرفتار شدند و پادشاه با افواج کثیر یلغاری می آید بوقت شب هر یک راه وطن و خانه خود پیش گرفته شهزاده محمود را تنها گذاشتند تا چار او نیز
بطوریکه سابق نگارش یافت بسمت کوهستان ترکستان فرار نمود زمان شاه پادشاه با فتح و فیروزی در شهر و قلعه هرات که از عمده بلاد خراسانست داخل شد
و حافظ شیر محمد خان وزیر برای دستگیر کردن سلطان محمود مامور شده چند منزل تعاقب نمود چون معلوم شد که او بکوهستان ترکستان و گریوهای
دشوارگذار در رفت ... نموده مراجعت کرده بحضور پادشاه رسید پادشاه شهزاده قیصر را ولیعهدی داد و مشکی خان خواجه سرا را جهت اهتمام

کارخانجات شهزاده و سردار احمد خان نورزئی و زمان خان را در هرات با جمعیت شایسته معین فرمودند و قلعه داری آنجا بقلیچ خان مذکور مرحمت ساختند و سرداران و رؤسای خراسان و همراهیان سلطان محمود را بعنایت کاردهای غلاف طلا و کمربند و شالهای کشمیر سرافراز نمودند و درین اثنا کدو خان که پیش ازین ذکر رفتن او نزد محمد خان قاجار مرقوم گشته از ایران مراجعت کرده بحضور رسید و عرضکرد که قسم بخدا و رسول و جیغهٔ حضرت قبلهٔ عالم است که فوج قاجار در کمال آرام طلبی و ضعیفی است اگر یکدسته از حضور قریب دوازده هزار سوار روانهٔ آن سمت شوند هرگز محمد خان قاجار تاب آن نخواهد آورد فی الفور فرار خواهد کرد اگر غلام را حکم شود بهمین قدر مردم فوج کشی نماید هنوز حضرت پادشاه جوابش ارشاد نفرموده بودند که خبر قتل شدن قاجار مذکور بتاریخ چهاردهم محرم سنه ۱۲۱۲ هجری از دست غلامی با بشارهٔ برادرزادهٔ خود بابا علیخان نام در سرحد روس قریب قلعهٔ شیشه بگوش همایون رسید ارشاد شد که حافظ شیر محمد خان وزیر عباس میرزا و نادر میرزا پسران شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادر شاه پادشاه را در مشهد مقدس باستقلال تمام نظم و نسق کنانیده بحضور مراجعت کند چراکه هر دو میرزا قدیم ذکر ها دست محمد خان قاجار از مشهد گریخته پناه باین خاندان عالیشان آورده بودند سردار مذکور حسب الحکم شاهی این مهم را بجا آورد بعد زمان شاه مردمان همراهی سلطان محمود را که قریب ده هزار سوار بوده باشند خانه کوچ همراه گرفته ارادهٔ مراجعت بسمت کابل فرمودند و سرداران نواح خراسان مثل چار اماق تایمنی و غیره و هزاره از روی قسم نوشته دادند که اگر سلطان محمود باز درین ملک آمده مصدر شورش و فساد گردد ذریهٔ ماست از عهدهٔ جواب آن برائیم و اگر خلافی ازین بوقوع آید عیاذاً بالله مستوجب انواع سیاست و عقوبت سلطانی گردیم شاه آن قوم را بظل خود آورده و در ایلات خالصه داخل ساخته بدلجمعی و اطمینان نهضت بسمت کابل فرمودند و در ماه رجب سنه ۱۲۱۲ هجری بفر و اقبال جریده بطریق یلغار در انجا داخل شدند و در همین ماه نواب غلام محمد خان بن فیض الله خان بن علی محمد خان روهیله رامپوری که از دست مردم فرنگ بحیلهٔ جائی نیافته بحج شتافته بود از راه دکهن و بهکر و ملتان و کهد و کوهاٹ و پشاور مع دوصد پیاده و پنجاه شتر بار اسباب در کابل بوساطت وفادار خان بهادر فائز ملازمت گردید و بعنایت خلعت و افزونی مراتب سرافراز شد و تمام حال تباهی و بربادی ریاست خود عرض نموده استمداد کمک از حضور شاهی درخواست کرد شاه او را بنوید عنایت امداد خرسند فرموده و صد روپیه یومیه برای طعام مقرر کرده حویلی وکیل الرعایا حاجی برای اقامتش عنایت ساختند و حکم نمودند که پیشخانهٔ مبارک از کابل بسمت پشاور روانه سازید که ما بدولت متوجه تسخیر ملک پنجاب هندوستان خواهیم شد امرای لشکر عرضکردند که ما غلامان مسافت دو هزار کروه طی نموده کمال نحیف و ضعیف گشته ایم حالا امید از تفضلات سلطانی آنست که دو سه ماه اسپان خود را خوید خورانیده فربه و تیار و خود را از بار شکستگی و کوفت راه سبکبار گردانیم پادشاه ملتمس آن مردم را طوعاً و کرهاً اجابت نموده دو سه ماه رخصت دادند و سرداران برای وصول مالیت یعنی خراج بطرف کشمیر و سنده روانه و بنابر طیاری شاهنگخانه که عبارت از زنبورک و خیمه و خرگاه است تعیین شدند باید دانست که تا چهاردهم شهر شعبان سال یکهزار و دوصد و دوازده هجری حال زمان شاه بدینمنوال بود

در بیان حال امرا و ارکان دولت زمان شاه پادشاه دُرّانی که درین سفر همرکاب بودند

اول سر دفتر امرای عالیشان این پادشاه رحمت الله خان سدوزئی کامران خیل مخاطب بمعتمد الدوله وفادار خان بهادر است که اختیار کل دارد و عمده تر و پیشتر از ارکان سلطانی پدرش فتح الله خان نیز در عهد احمد شاه مغفور مخاطب بوفادار خان بود در اواسط سلطنت تیمور شاه قضا کرد گویند که این امیر در عهد پدر خود در بری تیمور شاه رتبه نداشت الحال بحضور شاه زمان ممتاز امیران شده و دخترش در عقد شجاع الملک برادر حقیقی زمان شاه پادشاه است بسبب مبالغت پادشاه در باب نگهداشت مردم هیچ فوج و دسته همراه ندارد دیگر تمام لشکر و صوبه داران تابع او هستند و حکمش بر کل ممالک محروسه جاری است و درانیان در دل

از نوازش [illegible] از اوضاع [illegible] شیرین گفتار است هر دو بار با [illegible] خلعت
پادشاهی [illegible] اشرف الوزرا مختار الدوله حافظ شیر محمد خان بهادر پسر اشرف الوزرا
شاه ولیخان بامی زئی است که در زمان تیمور شاه بعد کشته شدن پدر خود مثل غربا در گوشه بسر می برد و زمان شاه بعد جلوس بر سریر سلطنت
او را بخطاب مختار الدوله و به اعلای رتبه وزارت سرافراز ساخته سردار کل ایلات درانیه فرمودند او مردی است خداترس رعیت پرور
کریم النفس شیرین گفتار مردم دوربا وصف عدم ملاقات ثنا خوان او هستند و از مکر و حیله عاری است لهذا در امور مالی و ملکی دخل ندارد
درانیان بسیار بدو رجوع دارند وفادار خان نیز بظاهر پاس خاطرش ملحوظ میدارد سوم امین الملک نور محمد خان بابر که از زمان تیمور شاه
بدیوانی کل ممالک محروسه سرافرازی دارد صاحب دسته چهار هزار غلام معتمد علیه پادشاه است کل داروغه و مشرف و مستوفیان
داخل بیوتات را رجوع باو است و دختر خود را در عقد پادشاه ممدوح داده در سفر قریب خیمه و سراپرده حرم سرای پادشاهی بوقت شب
مع چند آدم معتمد خود خواب میکند و در دست رفقا بردار اشرف دست محاسب سیاق دان آماده درانیان او را بخاطر نمی آرند بجهت آنکه
الوس قوم بابر بسیار کم است گویند که این هر سه امیر کبیر رکن رکین سلطنت زمان شاه بودند و دیگر سرداران نیز وقعتی میداشتند
مثل میرزا علی رضا خان مستوفی الممالک که از زمان احمد شاه مغفور الی الآن بخدمت خود قائم است و میرزا ابراهیم خان موسوی مشرف
بسیاری از کارخانجات سلطانی و میرزا محمد علیخان موسوی المخاطب بکفایت خان که پدرش میرزا هادی خان لاری از منشی باشیان
عهد احمد شاهی و تیمور شاهی بود بعد فوت پدر در زمان تیمور شاه خود او بخدمت منشی باشی و بخطاب کفایت خان سرافراز شد بعد از آن
نوبتی صوبه کشمیر و پشاور شده رعایای هر دو صوبه را از حسن سلوک خود راضی داشت مگر با عیاشی هم سروکار دارد و در زبان آوری
و فصاحت و سخاوت و مسیاقی بدربار سلطانی لاثانی و نیز عالم است گویند که در زمان زمان شاه بسبب زبان درازی خود نسبت بوفادار خان
از پایه اقتدار افتاده کارش به تنگی کشیده بود دیگر باز در سال ۱۲۱۳ هجری بشفاعت مریم دورانی والده ماجده خاقان
ممدوح و بسبب رجوع کردن بوفادار خان از سر نو کارش رونق یافت و بخانزاد خان مخاطب گشت و برادرش میرزا احمد خان نیز
از دانایان روزگار است در سخاوت عدیل ندارد و میرزا شریف خان منشی باشی است و میر هوتک خان پسر زمان خان برادرزاده سردار جهان خان
خانخانان داروغه دفتر و اخبار و هرکاره باشی ممالک محروسه است و مردی خوش اخلاق و قابل و همچنین خواجه سرایان و مردم کارخانجات
هر امور بسیار اند و سر دفتر خواجه سرایان التفات خان است گویند او بیشتر در خاندان زکریا خان صوبه دار لاهور از امرای کبار سلاطین تیموریه بود
از زمان احمد شاه درانی رتبه بهم رسانیده و در زمان زمان شاه پادشاه داروغه جواهر خانه و مطبخ و خزانه گردید خوش دیانت سلیم الطبع زحد است دیگر یوسف علیخان خواجه سرا
که از دست گرفتهای التفات خان است فوج خدمتی معین ندارد اما جراتش بدرجه که قریب دو صد سوار هم متعین او است و نسبت خود بسادات میکند
و از خاندان نواب شجاع الدوله بهادر است و تفصیل سرداران فوج و قشون پادشاه مذکور بدین نمط که سر حلقه معتمدان کل قشون دسته های غلام نشسته این مردم قریب
دوازده هزار سوار بوده باشند و بیشتر در این دستها مردم قوم مغول قزلباش اند که احمد شاه مغفور از ایران این قوم را خانه کوچ آورده در کابل آباد نموده اسم غلامی بر ایشان گذاشته بود
و آن مردم الحال کمتر مانده الا اولاد ایشان بسیار از دوازده هزار کس متعین بچند سردار بودند قریب چهار هزار کس متعین امین الملک نور محمد خان بابر مذکور و سه هزار متعین
حسن خان و رضاقلیخان پیش خدمت و سه صد سوار که بالکل حبشی اند جهت محافظت خزانه متعین التفات خان خواجه سرا و هزار سوار متعین مشکی خان که در زمان بحضور
شهزاده قیصر بود و دوازده هزار سوار از غلامان بخدمت دیگر سرداران متعین بودند که هیچگاه از رکاب پادشاه جدا نشدند و در خلوتگاه و سر درگاه قاتی بفاصله یک تیر یا دو تیر فرود می آیند اکثر
مواجب بنقد میگرفتند و بعضی نصف جاگیر و نصف نقدی یافتند و مواجب اقل مراتب این مردم ده تا پانزده تمن که هر تمنی عبارت از بیست روپیه باشد
در سال معین است و سرداران و خانان از قسم ده باشی و یوزباشی و منک باشی و قللر آقاسی بقدر مراتب خود با فزونی مواجب و تیول

و جاگیر سرفراز بودند و سوای این دسته غلامان مذکور الوس مردم درانیان قندهار که قریب سی هزار سوار جرار خواهند بود بدین دستور
هر یک ازین الوس بسرداران قوم خود بموجب حکم پادشاهی همراه میماندند و دیگر سواران دسته قوم ترین و برزیج و هوتک و توخی
و ترکی و غلجی و جبلی و آنند که همرکاب پادشاه میماندند و نیز اکثر ازین مردم در قندهار و نواح آن سکونت میداشتند که هنگام جنگ در رکاب
پادشاه حاضر میگشتند و تنخواه این قوم بالکل بر قندهار است و آنها از رعایای آن ملک هم هستند و دیگر افواج بسیار است که تفصیل آن طول دارد
تخمیناً کم و بیش هشتاد و شش هزار سوار سوای شتر سواران و سه هزار و نهصد پیاده بشمار میرسیدند و جنگ این مردم بیشتر با بندوق و نیزه
و شمشیر و سوای این فوج خاص ولایتی قوم سنده و لکی و داؤد پوتره ملک بهاول خان ملتان و دیرهٔ اسماعیل خان و دیرهٔ غازی خان
نیز قریب پانزده هزار کس از سوار و پیاده هستند اما بیشتر در میان این اقوام پیاده یا شتر سوار اند وقت سفر هندوستان در رکاب پادشاه
درانی حاضر شده طریقهٔ خدمتگزاری و جانفشانی بجامی آرند و بوقت عزم هندوستان تا لک سوار سوای سپاه در رعایای ملک پنجاب
جمع میشدند و صوبهداران ممالک محروسهٔ درانیان تا وقت زمان شاه پادشاه بدین تفصیل بودند مخلص الدوله عبد الله خان صوبهدار کشمیر
که بر بیست و چهار لک روپیه تمام کشمیر را از مال و سائر و غیره اجاره گرفته بود و تنخواه ملازمان متعینه و سه بندی نونگهداشت و ایمه و جاگیرداران
نیز در همین مبلغ مجرا می یافت چنانچه بعد دادن آن همه قریب شش هفت لک روپیه نقد و دیگر فرمایشات پشمینه بحضور میفرستاد
و خود هم قریب چهل لک روپیه از کشمیر وصول میکرد مردی بود خوش همت و نسبت دیگر درانیان رحیم و منصف مبلغ بسیار نذرانه بجهت
وفادار خان از کشمیر میفرستاد دیگر مظفر خان بهادر صفدر جنگ صدوزئی صوبهدار ملتان که از آبا و اجداد متوطن و رئیس آنجاست پدرش
شجاع خان نیز در زمان تیمور شاه صوبهدار ملتان بود و منجمله آن ملک بسیار علحده شده اکثری تعلق بهاول خان و بندی بسکهان
متعلق گشت و در ملک جهنگ ریاست و زمینداری قوم سیال است و قریب چند لک روپیه حاصل آن ملک باشد و این ملک مشهور
بجهنگ سیالان است حسن و عشق آنجا شهرت دارد و این هم از توابع ملتان بود که خارج شده و سکهان حاصل آنرا در این وقت میخورند
و باقی ملک ملتان در جاگیر مردم صدوزئی که همقوم و رشته دار سلاطین درانیه اند بود و فقط مبلغ دو سه لک روپیه مع فرمایشات چینت
و غیره بحضور پادشاه میرسید و مظفر خان مذکور مردی خوش حیات منصف صاحب تمکین و عالی منش و صاحب هیبت بدین مرتبه بود
که تمام مردم صدوزئی روبروی او چون نقش دیوار استاده میماندند و تمامی رعایای شان بی ارواح در محفل او می نشستند در عمل
او چه طاقت کسی که بر احدی نوعی تعدی و زیادتی نماید و قلعهای استوار پر از ذخایر قریب ملتان از بناهای خود
و پدر خویش دارد که بنام شجاع گده و غیره مشهور است محمد بهاول خان عباسی را نیز با او رابطهٔ ارادت و اخلاص بود
و در تیسان ملک جهنگ سیال نیز با او اتفاق داشتند و میرزا احسن بخت ابن شاه عالم پادشاه بموجب فرمودهٔ زمان شاه در ملتان
پیش همین مظفر الدوله میماند تیمور شاه در عهد سلطنت خود یک لک روپیه سالانه بشهزادهٔ موصوف مقرر فرموده بود و بسبب بد وضعی و بد معاشی
سالانهٔ مذکور موقوف شده فقط سی روپیه یومیه می یافت و با وجود خوش باشی مردم ملتان بلکه خود مظفر الدوله ازین شهزاده آزرده
میماندند و دیرهٔ غازیخان قریب ملتان مع تنخواه مردم متعینه آنجا بهفت لک روپیه اجاره است و دیرهٔ اسمعیل خان که با بین راه
ملتان و پشاور واقع عبد الرحیم هوتکی بمبلغ دو لک روپیه در اجارهٔ خود داشت و قریب چهار لک روپیه از آنجا وصول میکرد و این
عبد الرحیم خان دختر خود را در عقد زمان شاه داده بود و با داد دوستی و رعیت آبادی کار داشت حاکم سنده در شکارپور که از عهدها وابسته
از طرف پادشاه ممدوح بود و میر فتح علیخان سندهی حاکم ٹهٹه بهکر هم بحضور پادشاه خراج میفرستاد و شهر حیدرآباد دار الحکومت او بود و در
ملک بلوچستان نیز سکه و خطبه بنام همین سلاطین درانیه اجرا داشت و بعوض خراج آن ملک رئیس آنجا با پنج شش هزار سوار همراه

رکاب شاهی حاضر میماند و ملک پشاور بهفت لک روپیه اجاره بود و من بعد در سنه ۱۲۱۲ هجری زرداد خان پوپلزئی حاکم آنجا شد و عبد الله خان
کابلی مخاطب بجان نثار خان در زمان همین زمان شاه حاکم کابل بود و در نهایت تقوی و تشرع و پرهیزگاری و تورع امور نامشروع را از کابل
موقوف نموده پادشاه از او بسیار راضی بودند لیکن که از ملتان آنروی دریا بفاصله سی کروه سمت پشاور است حاکم آنجا امین الدوله
محمد خان صدوزئی بود که بسبب گرفتار کردن شهزاده همایون شاه بحضور سلطانی بخوف از ایشان حاضر نمیشد بسیار سردار زادهای قوم درانی
رفیق همایون شاه از دست همین محمد امین خان کشته شدند لهذا از ایشان میخواستند که او را قابو یافته قتل کنند و لهذا پادشاه نیز لوازم آمدن
بحضور خود منع فرموده بود و ولیعهد و صوبه داران قندهار شهزادهای سلطان حیدر و سلطان قیصر بودند پادشاه تمام قندهار در جاگیر مردم
درانیان معین فرموده بودند و ام البلاد بلخ که از بلاد ترکستان است نیز داخل ممالک محروسه است اما ویران است آبادی کمتر دارد و گرد
و نواح آن عمل اوزبکان و ترکان ملکه. برای خرج حاکم آنجا و برای سپاه متعینه سوای آمدنی آن ملک از خزانه پادشاهی هم چیزی میرفت
و از شهر بلخ روضه حضرت امیر علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه شش هفت کروه فاصله دارد و میرزا اغریز متولی آن روضه رجوع بپادشاه موصوف
داشت و امداد و اعانت او حاکم بلخ میکردند و نیاز از کل ترکستان که می آمد میگرفت بسیار خوش خلق و نان ده و مهمان پرور بود گویند که در عهد
پادشاه موصوف تمامی محاصل ممالک محروسه پادشاهی القدر یک کرور بود و مواجب سالانه امرای پادشاهی نسبت امرای هندوستانی بسیار کم
و خزانه هم بسبب جنگ و جدال برادران خالی میماند و زمان شاه پادشاه بسیار منصف و عادل بود اما چون نوع ولایت از قوم افغان و مغول
و اوزبک جاهل و سفاک بودند بضرورت بر ایشان بوقت صدور جرائم سنگین سیاستها میفرمود باوجود شکم چاک کردن و بینی بریدن و تادیب کردن
بدیگر سیاستهای سخت اقوام مذکوره از حرکات ظلم و تعدی بر خلق خدا باز نمی آمدند و عمر زمان شاه پادشاه ممدوح تا آغاز سنه ۱۲۱۳ هجری
تخمیناً سی سال بوده باشد ریش او سیاه و تنومند بود و تا سال مذکور چهار فرزند داشت یکی سلطان حیدر دوم سلطان قیصر سوم
سلطان ناصر چهارم سلطان منصور و بر خاتم والده این پادشاه سجع هذا منقش بود بیت سپهر شکوه از بلندی جاهم * کنیز فاطمه و مادر زمان شاهم

در بیان احوال پنجاب و منازل از پشاور تا کابل و قندهار و هرات و توضیح دوآبها و آبادی در میان آنها

منازلی که از پشاور بسمت پنجاب و هندوستان واقع اند بدین تفصیل است دریای سند سه گذر دارد یکی گذر بر قلعه اتک است که از پشاور
بر فاصله سی و دو کروه واقع و قلعه مذکور در تصرف افاغنه ختک است از زمان سلاطین تیموریه این مردم ترس آنمکان اند و قلعه مذکور
بر لب دریای سند این سوی سمت حسن ابدال و در غایت متانت و استواری بسیار بلند و سنگین واقع شده و ازین قلعه تا لب دریای جهلم هشتاد کروه است

بیان دوآبه اول پنجاب

باید دانست که درین دوآبه اول یعنی مابین دریای سند و اتک و دریای جهلم مقام حسن ابدال است که ازین راه بکشمیر و سرای کالی رفته و اینجا
در آنوقت عمل سکهان شروع بود و مقام راول پنڈی و قلعه رهتاس که از بناهای شیر شاه افغان سور است و سوای این مقامات
مشهوره آبادان بیشتر کوهستان و جنگل واقع و علاوه قلعه اتک راهی دیگر است که از دهنی گهیب شده بر دریای جهلم میرسند و درین
راه دریای سند را از گذر نیلاب که از پشاور قریب سی و پنج کروه فاصله دارد عبور میکنند و بعد عبور کردن و قطع نمودن مسافت
بست کروه راه در مقام دهنی گهیب خاطر جمع میشوند رؤسا و رعایای این ملک تمام اهل اسلام اند و نذر و جزو کل حاصل ملک را میخورند
و بسکهان چیزی داده از شر شان محفوظ میباشند و راجه این مقام مهدی نام دارد و اینجا اسب بسیار خوبصورت و خوش گیر است

وشایسته هم میرسد و مردم قوی جثه و تناور و دلاور می باشند و درین حدود تا لب جهلم کوهستان در غایت بلندی و کریوه های دشوار گذار
واقع شده اند و پنڈ داودخان که بر لب دریای جهلم است قریب آن نمکسار است یعنی کوههای بلند از نمک هستند در انجا هر کسیکه
مکان بلند بر کوههای مرتفع درست ساخته می نشیند آنرا راجه میگویند و تابع یکدیگر نیستند همه را رجوع بسلاطین درانیه میدارند
پنڈ داودخان که قلعه و شهر عظیم دارد زیر او دریای جهلم جاری است و هم در نمکسار و پنڈ مذکور عمل سکهان در انوقت هم بود و نیم لک روپیه
درسال آمدنی نمکسار است و در وقت زمان شاه رنجیت سنگه پسر مهاسنگه که از عمده سکهان آن نواح بود قلعه و شهر پنڈ و نمکسار مذکور
را در تصرف خود داشت و بعد ازان همین رنجیت سنگه عمل خود در تمام ملک پنجاب و ملتان و پشاور و کشمیر وغیره نموده در سنه ۱۲۵۵ یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج
فوت کرد در انوقت قریب پنج شش هزار سپاه در کل این دوآبه بودند و در شمول همان سپاه مردم مسلمان پنجاب نیز سر رشته
نوکری داشتند سوم گذر دریای سنده قریب کالی باغ و دیره اسماعیل خان است که از انجا عبور کرده بملتان مے روند

دربیان دوآبه دوم

درمیان دریای جهلم و دریای چناب است عرضش در شاهراه سی و یک کروه و از مقامات آبادان او قصبه ذکمیان که راجه آنجا
خداداد خان است و قریه شادی وال که سه قریه یکنام دارند درین قریات قوم راجپوت مسلمان می باشند و شهر گجرات
میان دوله و دیگر قصبات و بلاد بسیار اند گویند که دریای چناب کلانتر دریاهای پنجاب است و شبیه در همه حالت بدریای گنگ هندوستان
ملک در عذوبت و ریگ وغیره از آب گنگ هم بسیار خوشگوار و مقوی و هاضم و صحت بخش است

دربیان دوآبه سوم

درمیان چناب و دریای راوی است عرضش در شاهراه که قریب تر راهها ست تخمیناً سی و دو کروه راه خواهد بود و درمیان این دوآبه شهر وزیرآباد
که بر لب دریای چناب است و قصبه سودهره است و گوجران واله و تنوری موسی خان و سیال کوٹ و تهمبر ردوال و دیگر قصبات و قریات
و چهار محال ایمن اباد وغیره واقع هستند چون از انجا بطرف لاهور روند دریای راوی را از زیر قلعه لاهور عبور میکنند و اگر بطرف امرت سر راهگیر
دریای مذکور را از گذر بهرردوال که قصبه قوم راجپوت مسلمانست عبور مینمایند

دربیان دوآبه چهارم

درمیان راوی و دریای بیاه واقع عرضش در شاهراه سی و چهار کروه است درین دوآبه شهر لاهور و امرت سر و قصبه جنداله و قصبه خواص پور و بهرردوال
جای بود و باش مردم افاغنه وغیره قصبات واقع اند و امرت سر در ملک ماجهه آباد و از عمده شهرهای پنجاب است ابتدای خروج سکهان از همین ملک است
باید دانست که سابق در شهر امرت سر بسیار سردار جدا جدا بی اطاعت یکدیگر بودند چنانچه هر یکی در بازار آباد کرده خود عمل میداشت و عمده سردار ان
این شهر گلاب سنگه بهنگی پسر جهنڈا سنگه بود اکثر مردم شهر و بازار رجوع باو داشتند و امرت سر در اصل نام تالابی است که گرد آن مکانات پخته ساخته بودند
و در میان تالاب گنبدی است و درون آن معبدگاه سکهان و جای گروی ایشان است هر روز بوقت صبح و یا شام از مردم عوام و خواص
قوم سکه در انجا رفته باستماع کتاب گرنته مشغول میشوند که نانک شاه گروی ایشان آنرا موافق فهم و ذهن خود در علم توحید و اختیار کردن
کارهای نیک و اجتناب از امور بد تصنیف کرده است و بعد از ختم آن کتاب هر روز اهانت مسلمانان با آواز بلند میکنند احمد شاه درانی آن

تالاب از استخوانهای انباشته بود و ازان وقت شهر بازار آنجا بسیار آبادان داشت و لاهور از امرت سر بفاصله سی کروه مابین جنوب و مشرق آن واقع و این آباد
سکهان و مسلمانان خواهند بود

دربیان دوآبهٔ پنجم

درمیان بیاه و دریای ستلج است و عرضش سی و سه کروه است و در اصطلاح مردم پنجاب مابین این هردو دریا را خاص دوآبه گویند یعنی هرگاه کسی دوآبه را اطلاق میکنند
مراد از همین دو دریا میباشد قصبات و قریات درین دوآبه بسیار اند و قریب دوازده هزار سوار و پیاده از سکهان و مسلمانان درانوقت درانجا میمانند
و چون از دریای ستلج بطرف مشرق عبور میکنند ملک پنجاب تمام میگردد و ازانجا ملک هریانه و بادونی سرهند شروع میشود و از دریای سنده اتک تا لب
دریای جمن که زیر قصبه بوریا جاری است در قوم سکهان هزارها سردار خرد و کلان بودند که یکی اطاعت دیگری نمیکرد و کسیکه ده سه اسپ از ملک خود داشت
لاف سرداری میزند و مستعد بجنگ با هزاران سوار میشود زیراکه همقوم او در مقابله غیر با او متفق میگردند و سابق با وجود کثرت فوج سواران قوم سکه بمجرد
شنیدن آمد آمد سلاطین درانیه مضطر شده میگریختند اگر متفق گشته با فوج ولایت میجنگیدند هرگز فوج ولایت را بهندوستان آمدن نمیدادند بهر کیف بعد از
سستی که در سلطنت درانیه بوقوع آمده رنجیت سنگه نامی زور گرفته در کل پنجاب سرحد کابل و در کشمیر وغیره عمل خود نمود و تمامی سرداران سکه را زیر زبر
ساخته مطیع و منقاد خود کرد و پشاور شهریست که از لاهور کم و بیش بفاصله دو صد کروه بطرف شمال و مغرب آن واقع و مسافری اگر از لاهور قصد پشاور کند
دریای راوی و چناب و جهلم و دریای سنده عبور کردن می افتد و از دریای اتک چون عبور کرده شود سی و دو کروه دیگر تا پشاور باقی میماند و آن شهریست
قدیم در زمان راجهای هنود که پادشاهان هندوستان بودند نام آن بگرام پیشاور بود و در زمان سلاطین اسلام به پشاور مشهور گشت و دران میوه های گوناگون از
قسم آلوچه بهی وغیره میوجات تحفه بکثرت پیدا میشود و مردم آنجا عطر گلاب را بسیار خوب می سازند چنانچه قیمت یک توله آن از پنج روپیه تا چهل روپیه دارد
و جمیع میوه کابل در پشاور پیدا میگردد و از تحائف نوادر این شهر برنج است که چند قسم دارد و قسم اعلای آن که در مطبخ سلاطین و امرا صرف میگردد برنج
باره است و آب باره بسیار سرد و هاضم باشد که از برف گداخته می آید و ازین آب این قسم برنج لطیف و تحفه پیدا میگردد و گویند که من ازین برنج از شش روپیه
تا دوازده روپیه آنجا فروخت میشود و قسم اوسط برنج آنجا را برنج دوآبه گویند زیراکه او از ملک دوآبه که قریب پشاور است می آید و از آب
هردو دریا پیدا میگردد و ثمن آن از چهار روپیه تا شش روپیه بدست می آید و برنج باره که بجز پشاور در جای دیگر نمیشود بغایت بوی خوش دارد و وقت
پخته شدن بسیار دراز و بالیده میگردد و در نواح پشاور و کوهستان آن ریاست و زمینداری افغانان است مگر در شهر خاص افغان کمتر میباشند
و قوم کلال یعنی چوبداران و چابک سواران و دلالان اسپ اکثر در هندوستان همین مردم اند که در پشاور سکونت میدارند قریب دو سه هزار خانه مردم
کشمیری نیز درانجا ست و دیگر اهل حرفه و ارباب هنر هم جابجا آباد چنانکه افاغنه کمتر اند همچنین شیوخ و سادات و مغول درانجا بسیار کم اند ساکنانش
مفتن و جنگجو و بدزبان هر روز در کوچه و بازار یکدیگر را دشنام داده بالکد و مشت میجنگند و همه حنفی مذهب اند و آخوند درویزه که مرد متشرع در زمان
پادشاه بخدمت محتسبی معین بود بسیار اعتقاد میدارند و آخوند مذکور افاغنه آنجا را از جهل برآورده مقید بشرع گردانید و در زبان این قوم یعنی در پشتو
مثل مخزن وغیره کتب تصنیف کرد اگرچه خود تاجیک فارسی گو و مرید سید علی ترمذی مشهور به پیر بابا بود که سادات کنهر اولاد ایشان اند و قبر آخوند مذکور
قریب پشاور است و کابل ازین شهر بجانب شمال واقع و تفصیل منازل از پشاور تا کابل بدینصورت کرده اند منزل **اول** از پشاور کوچ کرده بجمرود
که هفت کروه لب دریای خیبر است میرسند منزل **دوم** کدهی لعل بیگ که درمیان دره خیبر است و آنجا آبادیست و درمیان دره بالای کوه آن مردم آفریدی قوم افغان
سکونت دارند و جابجا چوکیها نشسته است و قوم سابق الذکر مسلح برای حفاظت مسافرین و تجار نشسته میباشند زیراکه آنها برای همین خدمت
مواجب از سرکار پادشاهی می یابند و در بعض مقام همین مردم محافظ ره زنی کرده تجار و مردم مالدار را تاراج میکنند و وقت شب
دزدی کرده می برند و در شهر پشاور از خزانه پادشاهی مواجب آنها مقرر است و محصول دره خیبر نیز از حضور سلاطین بهمین قوم آفریدی

معاف منزل سوم از درمیان درهٔ مذکور و گدهی لعل بیگ گذشته و لنڈی خانه را در راه گذاشته ڈهکا فرود می آیند منزل چهارم
از ڈهکا بهزارنا و میروند منزل پنجم از هزارنا و برخاسته به بهٹی کوٹ که عیدگاه قوم مهمند است میرسند منزل ششم از بهٹی کوٹ برخاسته
بعلی بغمان میروند در اینجا بود و باش مردم تاجیک فارسی گو است منزل هفتم از علی بغمان بچار باغ میرسند در اینجا نیز بود و باش
قوم تاجیک است منزل هشتم از چار باغ کوچ نموده و از فتح آباد گذشته به نیملا فرود می آیند منزل نهم از نیملا بگندمک میرسند و در اینجا
ریاست مردم خلکوانی قوم افغان است منزل دهم از گندمک بسرخ رود که جوی آب روان است و آبادی ندارد فرود می آیند و درین نواح نیز
قوم خلکوانی مسبوق الذکر بود و باش دارند منزل یازدهم از سرخ رود بجگدلک میرسند و در اینجا نیز آبادی است از اینجا بود و باش
و زمینداری مردم افاغنه سلیمان خیل شروع شد منزل دوازدهم از جگدلک بباریکاب میرسند منزل سیزدهم از باریکاب
دو راه است از یک راه قشون پادشاهی و قوافل رفته بمقام ترین میرسند و از آنجا بکابل خرد شده بدار السلطنت کابل فائز میگردند
و از راه دیگر که کتل بندلته است مردم جریده و پیاده میروند و این راه نیز در مقام بت خاک با راه پادشاهی ملحق گشته منزل چهاردهم
از ترین بخرد کابل میرسند اینجا نیز آبادی است منزل پانزدهم از خرد کابل برخاسته بدار السلطنه بلدهٔ کابل میرسند
این منازل که مرقوم شد منزلهای لشکر پادشاهی و تاجران است و سوار و پیاده در شش هفت روز از پشاور در کابل میروند و منازل
مرقومه اکثر هفت و هشت کروهی و بعض ده کروهی اند و همگین راه تخمیناً مابین هر دو شهر مذکور یکصد و بست کروه بوده باشد کابل شهری است
واقع در زمین باختر مملو از انواع فواکه و اقسام گلها چشمهای آب شیرین در شهر و بازارها جاری است و میوهٔ آنجا خشک شده بطرف
میرود خصوصاً در ملک هندوستان اما آب آنجا که قریب شهر و درون شهر است سبک و هاضم نیست تا سه چهار ماه زمستان برف بشدت میبارد
و در برف آنجا گزند است خصوصاً مسافر را اگر احتیاط نکند انگشتان دست و پای او میگدازند و می افتند و در شهر کابل از قدیم بود و باش
مردم تاجیک فارسی گو است و از زمانی که پای تخت سلاطین درانیه شده است مردم افغان درانی و مغول قزلباش و غیره که ملازم
پادشاهان درانیه بودند وطن اختیار کرده عمارات عالی بنا ساخته اند اگرچه شهر مختصر است اما خوب معمور و آباد اجناس هر اقلیم در اینجا
یافته میشود خصوصاً اجناس ممالک ایران و توران از قسم اسپ و پارچهٔ ابریشمی بکثرت است و هر کسیکه از خراسان و ایران و توران
بسمت هندوستان باید آمدنش در کابل ضروری افتد و بازاری دارد مسقف بسیار خوب که از خشت و سنگ و گچ آنرا ساخته اند
و در سقف بازار که بسیار طویل و عریض واقع شده جا بجا برای روشنی روشندان گذاشته و نام این بازار مسقف چارسو و بانی آن
علی مردان خان ایرانی است که در اوائل از امرائی سلاطین صفویه بود بعده بحضور شاه جهان پادشاه هندوستان مشرف
گشته برتبهٔ بلند امیر الامرائی سرفراز گشت و بانی نهر و آورندهٔ آن در شهر شاهجهان آباد همین علی مردان خان است و در شهر کابل زلزله
اکثر میشود و مردمانش یعنی کابلی بسیار درشت و جنگ جو و مفتن اند و عمارات آن اکثر خام و پادشاهان درانی مع قبایل و شهزادها اکثر در بالا حصار کابل میباشند

دربیان منازل از کابل تا بشهر قندهار

منزل اول از کابل برخاسته در قلعهٔ قاضی فرود میشوند و در نواح آن سکونت مردم تاجیک کابلی است منزل دوم از قلعهٔ قاضی بقلعهٔ میدان
میرسند اینجا نیز آبادی است و مسکن مردم افغان سلیمان خیل تا پل وردک و وردک نام افغان سادات است منزل سوم از قلعهٔ میدان
بپل وردک میرسند و اینجا قلعه است آبادی نیز دارد منزل چهارم از پل وردک بقلعهٔ تکیه میرسند اینجا نیز آبادیست و مسکن مردم افغان
منزل پنجم از قلعهٔ تکیه بقلعهٔ شش گاو میرسند اینجا نیز آبادی است منزل ششم از قلعهٔ شش گاو ببلدهٔ غزنین میرسند و آن

بسابق مکان تخت نشین سلطان محمود غزنوی بود در زمان ماضی آبادی بسیار داشت یکبار باران چندان برف بارید که تمام شهر زیر آن خراب شد
بجز چند کس معدوده کسی زنده نماند از آن زمان آن شهر آباد نشد الحال مردم تاجیک و افغان اندرون قلعه قریب دو سه هزار خانه آباد اند
منزل هفتم از غزنین بقلعه نانی میروند اینجا نیز آباد است منزل هشتم از قلعه نانی بقره باغ که قلعه ناظر درانی در انجا واقع است میرسند
اینجا بود و باش قوم اندر است منزل نهم از قلعه قره باغ بکاریز قلعه غوجیان میرسند از اینجا مسکن مردم افغان خیل است
منزل دهم از قلعه کاریز غوجیان بقلعه مکور میرسند منزل یازدهم از قلعه مکور بچشمه سره میروند در اینجا آبادی نیست غارها است
که آنرا سردار مددخان اسحاق زئی تیمور شاهی برای پناه مسافران از حرارت و حدت آفتاب و شدت برودت ایجاد نموده آب هم در انجا است
و از مکور تا نواح این منزل بود و باش قوم افغان غلجی و ترکی است منزل دوازدهم از چشمه سره بقلعه ترین میرسند قدری آبادی دارد
منزل سیزدهم از قلعه ترین بقلعه قلات میرسند در اینجا بود و باش افغانان توخی است منزل چهاردهم از قلعه قلات تیر انداز کنار رود
ترنک میرسند از این مقام بود و باش و ریاست قوم درانی شروع گشته است منزل پانزدهم از قلعه تیر انداز بشهر صفا که از بناهای قاضی
فیض الله خان مدار المهام تیمور شاهی است میرسند منزل شانزدهم از شهر صفا بکاریز علمهد و میروند منزل هفدهم از کاریز
علمهد و بشهر قندهار میرسند این منازل اکثر دوازده و سیزده و چهارده و بعضی شانزده کروهی هستند و همگی شهر قندهار از کابل دو صد
و بیست و پنج کروه و بروایتی دو صد و پنجاه کروه جانب مغرب مائل بجنوب است گویند که این شهریست قدیم در زمان سابق بوقت ظهور اسلام چندی
در عمل پادشاهان هند بود بعد از این در عمل سلاطین صفویه و تیموریه در آمد و سابق ریاست قندهار تعلق بقوم افغانان غلجه داشت نادر شاه
از دست غلجیان انتزاع نموده از قوم ابدالی که الحال بدرانیان مشهور اند آباد ساخت و شهر قندهار را مع قلعه خراب کرده قریب آن شهری دیگر
موسوم بنادر آباد بنا نموده دار الحکومه ساخت و احمد شاه درانی در عهد سلطنت خود شهری دیگر قریب نادر آباد موسوم باشرف البلاد احمد شاهی
قندهار آباد نمود و الحال که سنه ۱۲۱۶ هجری است همین شهر احمد شاهی قندهار معمور و آباد است و گرد شهر پادشاه ممدوح قلعه پخته و جوهای آب زیر زیر
هر بازار رود کاهها جاری و کنار جوها سایه درختان توت و بازارش چارسو و در میانش گنبدی بلند بنا ساخته در اینجا انجیر و انگور خوب بچند قسم
هم میرسد و برف در قندهار نمی بارد و مرض چیچک در قندهار اصلاً نمیشود و هوایش بسیار معتدل و لطیف است و زلزله هم بسیار کم میشود بلکه گویند که اصلا
کاهی را انجا دیده نشد

در بیان منازل مابین قندهار و شهر هرات

منزل اول از قندهار برخاسته بکوکران میروند و آن قریه ایست آباد منزل دوم از کوکران بآشوقه میرسند آن نیز آباد است
منزل سوم از آشوقه بدیه سنگبار که آبادی بسیار دارد میروند منزل چهارم از سنگبار به خشکی نخود که دیه آباد است میرسند منزل پنجم
از خشکی نخود بخاک چوپان میروند در اینجا آبادی نیست مگر آب دارد منزل ششم از خاک چوپان بگرشک میروند آنجا شهر و آب و جاری است
منزل هفتم از گرشک بشوراک میروند که آبادی ندارد تمام آب است منزل هشتم از شوراک بدلتک میروند اینجا قلعه ایست خراب
افتاده تمام آب دارد آبادی نیست منزل نهم از دلتک بخاشرود که آبی جاریست میروند منزل دهم از خاشرود بگواه میروند
اینجا آبادی است منزل یازدهم دو راه دارد یکی از فرح و سبزوار شده بهرات میرود و درین راه فوج پادشاهی و تجار آمد و شد دارند
و راه دوم جریده و سوار از گرگاب شده بهرات میرود منزل دوازدهم از دوراهی بگرما میرسند در اینجا باغ فقیر و آب است منزل سیزدهم
از گرما بکراتی میرسند اینجا قلعه و آباد است و زیارت ملا عثمان آخوند منزل چهاردهم از کرانی بشوز میروند اینجا آبادی است و انگور یعنی ...

منزل پانزدهم . از شور بقلعهٔ علی رای می‌روند اینجا نیز آبادی است منزل شانزدهم از قلعهٔ علی رای بقلعهٔ قاضی که آباد است میروند
منزل هفدهم از قلعهٔ قاضی برباط اول میروند در اینجا آب است آبادی ندارد و دکانی ساخته اند که مسافرین و مترددین
در اینجا فرود آمده بوقت شب دروازه را بند میکنند منزل هیجدهم رباط دوم است اینجا نیز آبادی نیست بود و باش مترددین بطور
مرقوم الصدر است منزل نوزدهم رباط مستوفی لیپبر وکیل الرعایا جامی تیمور شاهی است منزل بیستم از رباط
مستوفی برود و کروه قبر اسد الله خان برادر عزیز والد بزرگوار احمد شاه درانی است و از اینجا برود و کروه پل مالان و از اینجا برود و کروه
هرات است و این منازل اکثر ده یازده دوازده و بعضی پانزده کروهی اند و کل تخمیناً دوصد و پنجاه کروه مسافت است
و سوار و جریده در پانزده و ده روز هم از قندهار بهرات میرسند و درین منازل مرقومه افواج و توپخانه هم رفتن میتواند
و دار السلطنت هرات شهری است از بلاد مشهوره قلعهٔ استوار دارد و درون شهر بازار جاری است سابق تعلق
بسلاطین ایران داشت و الحال که سال یکهزار و دوصد و شصت و چهار است در عمل اولاد سلطان محمود ابن تیمور شاه درانی است
چند سال پیشتر شهزادهٔ کامران خلف سلطان محمود مذکور حاکم هرات بود و اکنون محتمل که یکی از پسران او باشد و در عهد ریاست
شهزادهٔ کامران بالکل اختیار در اینجا به یار محمد خان وزیر او بود و قبر خواجه عبد الله انصاری که از عمدهٔ شیوخ کبار است
تخمیناً بفاصلهٔ یک کروه جانب مغرب قلعهٔ هرات واقع و در عقب قلعه سمت مغرب بلکه چار طرف آن آبادی قوم قلیچ خانی
تیموری است و سمت جنوب قلعه قوم ایماق جمشیدی از هرات تا پانزده کروه آباد اند و نام سردار این قوم سابق الغوش خان
جمشیدی بود و آنطرف در میدان بیرون کوه اولاد عیسی خان کوهی شیعه مذهب آباد اند و از اینجا تا بنواح مشهد مقدس
همین قوم می باشند سابق این همه سرداران تابع و فرمانبرداران شاه پادشاه ممدوح بودند و اکنون سر خود هستند و مشهد مقدس
که در اینجا مزار فائض الانوار امام ثامن است از هرات ده منزل جانب جنوب واقع و بهرام خان فیروز کوهی ایماق بر سه منزل
از هرات میان مغرب و جنوب است و ریاست قوم هزاره که از اهل سنت هستند همین طرف واقع و اکثر این قوم بنواح
و مسالک ملک ایران چپاول و غارتگری می کنند و جانب شمال هرات بر فاصلهٔ چهل کروه کم و بیش سواد کرامت بنیاد خطهٔ چشت است
و لطرف چشت در تمام کوهستان ریاست و بود و باش قوم تایمنی واقع شده مابین این کوه و نواح هرات تمام قوم چار ایماق مذکور اند
و جانب مغرب چشت بر فاصلهٔ کروه سیمینه و بلخ ریاست ترک ازبک است این مردم بحضرات خواجگان چشت اعتقاد دارند و بمقام اتمام کوه
حد ریاست قوم هزاره شیعه و افغان است و آنطرف افغانان کافر سیاه پوش اند رام اهل اسلام با این قوم جهاد و غزا میکنند و چشت مقامات
متبرک مملو از انواع خیر و برکت پیشوایان ارباب حقیقت و معرفت در آن مکان عرفان نشان آسوده و بحکم ملک علام حاجت روای
خاص و عام اند و فیوضات ظاهری و باطنی از قبهٔ با انوار و خاک اطهار ایشان به بندگان خدا میرسد

در بیان منازل که مابین هرات و چشت واقع اند

چون از هرات بطرف چشت روانه شوند منزل اول بمیردان که نام قریه است و دو منزل هم منزل دوم از میردان تا باکه شهر است
میرسند منزل سوم از اباد و قلعهٔ صیبر میروند در اینجا مزار سلطان محمد مخدوم صاحب است منزل چهارم از قلعهٔ صیبر در خطهٔ مبرکه
چشت داخل میشوند در اینجا کوهیست بلند و در آن کوه راه بالا شدن واقع شده و درمیان در همین کوه آبادی چشت است
خانهٔ صاحبزاده های مودودی تخمیناً یکصد خانه اند و دیگر مردم نیز آباد و از اینجا دو راه بالا شدن بر کوه هست

در یکی راه مزارهای حضرات خواجگان موصوف اند و در پهلوی آن درمیان جنوب و شرق مزار عالی و مسجد رفیع است که یکی از معتقدین
حضرت خواجه مودود چشتی تعمیر نموده و آنمکان بسی رفیع و استوار است و در قرب آن درختی دمیده که میوهٔ آن بعینه مانند فندق است مردم تیمناً
و تبرکاً باطراف بعیده میبرند و در گلو و دست اطفال جهت حفاظت می اندازند طرفه تر اینکه در هر سال هفت بار شگوفه و بار می آرد گویند حضرت
مودود چشتی بوقت وضو کردن مسواک خود در آن زمین فرو برده بودند از آنجا اینچنین درخت سبز بر آمده شاید آن عصا از چوب فندق بوده باشد
دیگر قرب آنجا سنگی است مائل بسرخی که اکثر بدان سنگ ابو العباس حضرت خواجه خضر علیه السلام نشست مبارک رسانده با خواجه مودود چشتی
کلام میکردند تا حال نشان پشت آنجناب بر آن سنگ ظاهر است و از آنجا چون بالا میروند مزارات حضرات چشت اند بدین تفصیل
اول مزار حضرت سلطان فرسناقه قدس الله سره است ایشان بسبب ظلم بنی عباس که نسبت بسادات میکردند از
عرب بچشت تشریف آورده آسوده اند و والد بزرگوار خواجه ابدال چشتی هستند دوم مزار حضرت زبدة الکاملین
وعمدة الواصلین دُرّ دریای حقیقت اختر برج طریقة الملک لازوال حضرت خواجه ابو احمد ابدال سوم مزار با انوار
جناب سر دفتر ارباب هدایت پیشوای اصحاب ولایت مقبول بارگاه لایزال خواجه محمد زاهد فرزند خواجه ابو احمد ابدال چهارم
مزار متبرک قدوة السالکین زبدة العارفین عارف معارف ربانی سالک مسالک یزدانی جامع کمالات دینی و دنیوی عمادِ
کرامات صوری و معنوی حضرت خواجه ابو ناصر الدین یوسف والد بزرگوار خواجه مودود چشتی پنجم مزار منور و مرقد مطهر عنقای
قاف لاهوت سلطان اقلیم جبروت عمدهٔ عارفین خدا آگاه زبدهٔ عاشقان حقیقت پناه شهنشاه ملک عرفان فرمانروای انس و جان
رهبر کاروان فقرا قافله سالار قوافل عرفا افسر فرق صوفیان والاجاه بهیم تارک محققان خدا آگاه دُرّ دریای نبوت گوهر درج
فتوت سلالهٔ سلسلهٔ مصطفویه نقاوهٔ خاندان مرتضویه عالم علم خفی و جلی نور دیدهٔ نبی و علی شیخ الشیوخ ثقلین قرة العین حسن و حسین
برگزیدهٔ رب الودود خواجه مودود ششم مزار مخزن طریقت معدن حقیقت آفتاب سپهر توحید ماهتاب فلک تفرید
عمده سیراب دلان انهار بهشتی خواجه احمد ابن مودود چشتی این شش مزار متبرک در یکجا قریب بیکدیگر اند و گرد آنمکان حرم و بقیه
و قبر مودود چشتی ماهی پشت و غلاف سبز آن پوشیده میمانند و مسجد یک گنبدی ملحق بمزارات شریف است مردم در آنجا نماز میگزارند
و سوای این بسیاری از خلفای کرام و اولیای عظام این خاندان در آن مکان آسوده اند و براه دوم که از چشت بالای
کوه میروند بر لب دره چشت چشمهٔ آب و مکان اربعین یعنی چله کشیدن خواجه محمد زاهد فرزند خواجه احمد ابدال است و آنجا باغیست
موسوم بباغ خواجه مودود گویند که یکی از سلاطین خراسان آن باغ را بنام نامی ساخته و میوه جات او را برای ارباب استحقاق
وقف نموده و از زیر دیوار این باغ نهرهایی است که بمزار آنجناب میرسد در مسافت چهار کروه بالای کوه مکان اربعین خواجه مودود است
و آنجا دو جوی آب اند یکی گرم دوم سرد حق تعالی این دو قسم آب را برای آنجناب جاری فرموده تا برای غسل در موسم سرما و گرما
بکار آید و از همین دو جوی آب بمزارات مرقومه می رسد و از این مکان بالاتر بفاصلهٔ هفت کروه جای اربعین خواجه ابو احمد ابدال واقع شده

در اینجا نقلی عجیب است

یعنی بجانب مغرب از چشت دو کوه اند باهم ملحق شده از آن هردو کوه شب جمعه خون و کف جاری میشود صبحی مردم از اطراف
قریب و بعید رسیده بپنبه از آن تر کرده می برند و آنرا بر زخم ناسور و دنبل بطور مرهم می نهند و شفا می یابند و سبب برآمدن خون و کف از میان
دو کوه این است که روزی حضرت مودود چشتی بر کنار آبجوی که قریب آن جبال جاریست نشسته وضو میکردند ناگاه اژدهای عظیم خونخوار هیبتناک از

غاری برآمده بقصد آنجناب روانه شد چون قریب بآب جوی وما بین این دو کوه رسیده فرمودند بایست کجا می آئی بمجرد گفتن این لفظ آن هر دو کوه از دو جانب حرکت کرده واژدها را درمیان گرفته بفشردند اژدها فریاد برآورد که یا عمدهٔ عاشقین مرا رهائی فرما آن جناب فرمود که الحال در همین مکان باش که از تو فیض بخلق الله خواهد رسید گویند که همان اژدها در شب جمعه زور نموده میخواهد که از جبال مسطور بیرون شود چون بیرون آمدن نمی تواند خون وکف ازان جاری میگردد وحق تعالی بتصرف دعای آن برگزیدهٔ عالم کف او را مرهم دنبل وناسور ساخته شفای کامل می بخشند دیگر سنگی بزرگ مانند کوه پاره معلق در هوا استاده مانده است راوی ثقه ومعتمد گوید که آن سنگ درمیان روضهٔ متبرکه خواجه مودود چشتی ومکان اربعین آنجناب که تخمینا چهار کروه فاصله دارد معلق است از مزار شریف که بسمت مکان اربعین میروند بدست راست میماند وارتفاع کوهی که ازانجا سنگ جدا شده وهبوط کرده بود تخمینا یک ونیم کروه است وبالفعل سنگ مذکور بارتفاع نیم کروه معلق بر هوا استاده بینندگان را چنان محسوس میگردد که گویا آن سنگ جنبش مینماید وقریب است که بیفتد قصهٔ آن چنانست که چون تولد خواجه ابو احمد ابدال چشتی بتصرف وتوجه شیخ وی خواجه ابو اسحاق شامی شد روزی خواجه ابو احمد موصوف باجازت پدر بزرگوار یعنی سلطان فرسناقه برای شکار بطرف کوهی رفته بودند وازانجا گم شدند وبعد از چند روز شخصی خبر آورد که من خواجه ابو احمد را در فلان موضع ازان کوه همراه ابو اسحاق شامی دیدم سلطان فرسناقه مردم را برای آوردن فرزند خود درانجا فرستادند روندگان هر چند که اصرار ومبالغه نمودند خواجه مذکور نیامد ودر سن هشت سال ریاضت کرده خلافت یافت وخرقه وگلیم پوشید پیر روشن ضمیر وی را بجای خود نشانده فرمود ای احمد تو مرا فرزند هستی هر نعمتی که مرا از پیران طریقت رسیده بود بتو دادم پس دست او گرفته ومستقبل قبله استاده دعا کرد آواز از غیب آمد که ما ابو احمد را دوست گرفتیم ومقبول گردانیدم وهر که در صحبت ابو احمد باشد او را نیز دوست خود گردانم روزی ابو احمد خواجه اسحاق شامی را با سی ونه تن از ابدال در یک جا نشسته دید سلام کرد وباذن پیر خود شریک وشامل جلسهٔ ابدال گردید بسبب شمول او عدد ابدال چهل کامل گشت چون وقت شیخ در رسید ابو احمد را بشرف توجه وبیعت مشرف ساخته در طرفة العین بمرتبهٔ ولایت عظمی رسانید تا سه روز در خدمت شیخ حاضر مانده روز چهارم باجازت شیخ متوجه تلقین وتربیت پدر خود سلطان فرسناقه که دائم الخمر بود متوجه شد چون بدروازهٔ اول شهر رسید خمخانهٔ شهر را خراب ومسمار ساخت وبدروازهٔ دوم نیز همین عمل کرد وهرگاه بدر دولتسرای پدر رسید خمخانهٔ خاص سلطانی شکست وخراب نمود پدرش ازینحال شادی مقدم پسر را بانواع بدل نموده بغلامان حبشی خود امر کرد که چون ابو احمد بیاید سنگی کلان بالایش بیندازند خواجه احمد چون آنجا رسید در مسجدی که بی سقف بود برای نماز بایستاد غلامان بعد از نماز گزاردن او بسیار زور کرده سنگی کلان از بالای کوهی بر سرش انداختند آنجناب بر سنگ نظر کرد بمجرد دیدن آنجناب جائیکه سنگ رسیده بود همانجا در هوا ایستاد وقرار گرفت سلطان فرسناقه چون کرامت پسر مشاهده کرد از شرب خمر وجمیع منهیات شرعی اجتناب کرده تائب شد وبعض ثقات این نقل را بدین طور روایت کرده اند که خواجه ابو احمد ابدال در مسجد بی سقف بعد از نماز در مراقبه بودند که بعضی کفار از سر کوه آن سنگ را بران جناب بغلطانیدند چون خواجه بران نگاه کرد سنگ همانجا در هوا ایستاد وقریب هشت صد سال است که همچنان آن سنگ قدری کناره اش بکوه پیوسته معلق در هوا میماند

نقل

درویشی صادق القول متقی خداشناس شاه عبد الستار نقل میکرد که من در سنه یکهزار ودو صد ویازده هجری بر سر مزارهای حضرات چشتیه معتکف بودم که چند صاحبزادهٔ مودودی مثل قابل خواجه ورکن الدین خواجه وشرف شاه خواجه وموسی خواجه وزاهد خواجه وبدل خواجه وخادم خواجه واحمد خواجه ودیگر خواجهای سادات مودودی با ناصر خواجه صاحب خرقه وسجاده نشین آنوقت برای گرفتن نذر ونیاز آبا واجداد کرام خود بر کوهستان بالا التشریف بردند درانجا واقعهٔ غریب وامری عجیب مشاهده کردند وآن این است که از مکان اربعین

موردچشتی بر فاصلۀ سه کروه کوهی بلند از سنگسار است سنگی از آن کوه جدا شده افتاده و دریچه ظاهر شد و در میان آن غاری پدید آمد که دران قریب
دو صد و پنجاه کس از ذکور و اناث و صغیر و کبیر مرده و بیجان خوابیده بودند و هنوز لباس عربی بجسد ایشان بود آن مردم قائم و مثل مردم عرب همه کمرها
بسته و برلب دریچه پیرزنی بیجان نشسته و دیگر مردم کسی نشسته و کسی خوابیده و در بغل یک کس کیسه یافتند که دران پنج روپیه مسکوک
باسم خالد بن ولید بن عبد الملک بودند و یک کارد فولادی اما غلاف آن کارد پوسیده و خاک شده صاحبزادهای بود و دیگر تفحص لباس
دیگران نکردند و حاجی پیر خرد مودودی که همانجا بر قلۀ کوه قریب غار مذکور استقامت داشت آن دریچه را بند نموده استوار ساخت
شاه عبد الستار مذکور میگوید که من آن کارد را آورده بودم مگر در راه قندهار در میان فتنۀ زمان شاه پادشاه درانی بوقت
دوانیدن شتر از کمرم بیفتاد دانایان عصر چنان تصور کردند که این گروه از قوم سادات و نجبای عرب خواهند بود که بسبب ظلم بنی امیه
فرار شده درین غار سکنی اختیار کردند و از حق تعالی رجوع بانجهان خواستند دعای شان مستجاب شد که مجیب الدعوات ایشان را مانند اصحاب کهف پرده پوش گردانید

نقل

دیگر عجیب‌تر از اول روایت میکنند که در قوم کفار سیاه پوش پیری کثیر العمر میگفت که جناب پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و سلم را بچشم خود دیده ام و در
جنگ احد با مشرکین قریش شریک بوده و دو سه زخم نیزه و تیر را بر بازو و پشت خود نشان میداد که از دست صحابۀ کرام خورده ام
میان شیخ عمر نام که درویشی کامل بود آن کافر را بواسطۀ افغانی یوسف زئی که با آن کافر دوست بود نزد خود طلبید چون او بحضور شیخ
مذکور آمد تمامی حال آنوقت و جنگهای احد و بدر را بزبان عربی موافق محاورۀ عرب که در آنوقت مستعمل بود بعینه بیان ساخت
و گفت که چون من از معرکۀ جنگ فرار نمودم پسر عم نبی یعنی حضرت امیر علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه نیزه بر پشت من زد
که از هوشم رفتم چون بخود آمدم راه گریز پیش گرفتم و با چند اقربا درین کوهستان آمده استقامت ورزیدم مدتی مدید شد که اقربام مردند
مگر از ابناء و از من بسیاری از اولاد باقی هستند و تا حال زنده ام و قوای من درست اند و نیز شاه عبد الستار مذکور نقل کرده که آن پیر کافر قبل
از ملاقات میان شیخ عمر درویش موصوف با سید نجیب شاه هم که رئیس کنهر و از اولاد سید علی ترمذی مشهور به پیر بابا است ملاقات کرده بود
جناب ایشان تعظیم آن بیدین بسیار کردند بعد رفتن او مردمان سید مذکور را گفتند که تعظیم همچو کافر شقی که پیغمبر خدا را دیده ایمان نیاورد شمارا
چه ضرور بود سید جواب داد که من بپاس آنکه چشمان این کافر حال با کمال جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیده بودند تعظیم کردم و این نقل در پشاور
مشهور است مقرر این قوم یعنی کفار سیاه پوش از قوم قریش اند که از خوف تیغ مجاهدین از مهاجرین و انصار فرار نموده در کوهستان آمده و سکنی گزیدند
ملک این قوم از پشاور بر فاصلۀ پنجاه و شصت کروه جانب کوه شمالی قریب ملک یوسف زئی و دیگر افغانان شروع شده تا سرحد خوست و اندراب
و حدود بدخشان و قندهار و پایین کوه چشت قریب ملک هزاره واقع شده افاغنه و هزاره شیعه با این قوم جنگ و جدال می دارند و زنان ایشان را که بسیار
حسین میباشند در جنگ گرفتار کرده بقیمت گران میفروشند و لباس این قوم از پشم سیاه است و زنان این قوم بسیار جمیله و بنهایت حسینه میباشند بخلاف
مردان که بدترکیب اند

در بیان حال ترکستان و نربوته بی حاکم سابق آنجا

باید دانست که قوم ترکیه و اوذبک و الیمان و قراغر لباس سیاه از پوست اسپ است کرده می پوشند و سر حلقۀ خانان ترکیه و سر دفتر ایلات اوذبکیه نربوته بی است
که از نواح سمرقند و یارکند و دشت کوکان تا سرحد خطا تمام اوذبکان صحرانشین که تخمیناً یک لک و پنجاه هزار خانه و اوجاق بوده باشند

در تحت فرمان او هستند و پنجاه هزار سوار مدام در رکاب او سوای ایلات حاضر می باشند و مکان بود و باش او شهر قوقان است که از حد خطا قریب تر
واقع است پادشاه خطا او را فرزند خود خوانده بود بعد سال دو سال ایلچی نربوته بی مع تحائف مثل اسپان و سمور وغیره نزد پادشاه خطا میرود و او
چندان در رعایت خاطر ایلچی حاکم مذکور میکوشد که با سفیران دیگر سلاطین و حکام آن مراعات منظور نمیدارد از ایلچی نربوته بی که بحضور او میرسد
سه بار خیر و عافیت او بدینطور می‌پرسد که فرزندم نربوته بی بسیار خوش و خرم است و قریب چند لک روپیه تحائف از قسم طلای احمر وغیره برای او میفرستد
و از باعث جمعیت الوس و قومیت که نربوته بی میدارد پادشاه خطا بپاس خاطرش میکوشد شاه غفران الله مرتبه هندی که الحال ولد او شهر پشاور
استقامت دارند یکبار بموجب حکم تیمور شاه و یا زمان شاه درانی بسال یکهزار و دو صد و نه هجری ۱۲۰۹ در قوقان رفته بود و بمردم نقل میکرد که نوبتی قاضی القضاة
شهر قوقان برسم ایلچی گری از طرف نربوته بی بحضور پادشاه خطا رفته بود و از من میگفت که چون در مدت پانزده روز بسرحد ملک خطا رسیدیم در آنجا گاری
اسپی دیدیم استاده بود و آدم بران سوار چون قریب رسیدیم ایشان مرا بهم تنها گرفته در میان ارابه مذکور که بطور صندوق ساخته بودند نشانیده
روانه شدند چون موسم اخیر سرما بود منقلی سیاه در پیش من نهادند که مثل آتش گرمی داشت اما بدن و لباس را ضرر نمیرسانید و تمامی اجناس ضروریه
از خورد و نوش دران ارابه موجود دیدم در اثنای راه مرا طعام چاشت میخورانیدند و شام بمکانی که برجی کلان پخته داشت و در آنجا قریب پانصد مردم
و تمام اسباب و اشیای ضروری بود فرود می آوردند صندوق گاری از چهار طرف بند بود و در راه جای آبادی بنظر نیامد الغرض باینحال از
سرحد خطا تا شهر مذکور در مدت یکماه چند کروه در هر منزلگاه رسانیده و بمکانی پخته فرود آمده بدستور طعام چاشت و شب مهیا می ساختند و چون
در شهر رسیدیم بر همان ارابه مرا نشانیده بحضور پادشاه بردند و هرگاه قریب بدربار رسیدند پیاده اندرون رفتم مکانی دیدم بسیار دلکش و زیبا
در و دیوار و سقفش کار طلا و آئینه بندی داشت و در وسط آن بنگله نفیس مطلا از آئینه بندی جلوه نما بموجب تعلیم آن مردم سلام بطور سجده بجا آوردم
از بالای بنگله دستی برآمد و شخصی بآواز بلند بزبان ترکی خطائی گفت که پادشاه میفرمایند فرزندم نربوته بی بسیار خوش و خرم است بعد انکلام
باز بموجب تعلیم مردم بسجده رفته عرض کردم که نربوته بی بدعای دولت عالی مشغول است و بوقت رخصت اشیا و نوادر آنجا که ارزش
ده لک روپیه داشته باشد برای حاکم مذکور عطا فرمود و بیست هزار روپیه طلا و دیگر اجناس آن دیار بمن بخشید چنانچه مردمان پادشاه مذکور
آنهمه را بر گاری مذکور بار کرده و بطریق سابق مرا بر همان مرکب نشانیده در همانقدر مدت تا بسرحد قوقان رسانیدند تا اینجا کلام قاضی القضاة
تمام شد و نیز شاه غفران الله میگفت که من تمام ملک ترکستان را سیر کردم اما مردی منصف و عادل و حلیم و صاحب تمکین مثل نربوته بی ندیدم
مکانی برای سکونت خود بصفا است و خوبی تمام ساخته است آئینه بندی نموده دران می نشیند و کسی باریاب حضوری نمیشود قریب پنجاه
و شصت غلام که گرد آن مکان نوبت بنوبت استاده می باشند عرائض ارباب حاجات را اندرون برده دستخط کنانیده می آرند و بروز جمعه
که در جامع مسجد میرود قریب ده هزار غلام و دیگر فوج مسلح همراه او می باشند در آنجا با علما و سادات رسیده عرائض اهل حاجت گرفته مقدمات
سهل را خود منفصل میکند و مقدمات مشکله و طویل را بمفتیان عدالت تفویض می نماید تا موافق شرع انفصال نمایند بعد از ان در مکانی
که دران قریب ده هزار مردم می نشینند نشسته با ده هزار مردم طعام میخورد و طعام او بیشتر از دنبگی گوشت است و کمتر پولاد و هرگاه
از طعام فارغ میشود در مکان معین خود میرود و بروز جمعه باز می براید و سلام مردم و سوال و جواب و ملازمت ایلچی بحضور او بطور سلاطین است
و وکلای تمامی خانان ترکستان مثل شاه مراد بی حاکم بخارا و خدای نظر بی وغیره نزد او حاضر می باشند و عرائض هم بحضور او میگذرانند بدانکه
بوته بچه شتر را در ترکی و نیز در هندی گویند و لفظ بی مخفف بیگ است که در آخر نامهای ترکان و مغول می آرند چنانکه لفظ خان را در آخر نامهای
افغانان استعمال میکنند پس چون بوته نر بسیار قوی و جسیم و چالاک می باشد لهذا حاکم شهر قوقان مذکور که بنهایت در حکومت و ریاست
قوی و جسیم و چالاک بود بنربوته بی موسوم گردید چه بعض اسما توصیفی می باشند خصوص نامها و لقب سلاطین و حکام از ین قسم

مشهور میکردند و شاه مرادبی از عمده رؤسا و حکام ترکستان است از اولاد توقتمش خان که در زمان امیر تیمور گورکان رئیس ترکستان بود
و بعد از جنگ و مغلوب شدن اطاعت امیر را قبول کرد دیگر خدای نظر بی از عمده سرداران اوزبکیه است در اوره تپه که سیصد کروه
از کابل در میان مغرب و شمال است استقامت دارد صاحب ده هزار الوس است نوبتی شاه مرادبی را شکست داده تا دروازه شهر بخارا به
رسانیده بود مردی سخی و مهمان دوست است دوازده هزار سکه طلا که عبارت از چهل و هشت هزار روپیه است در سال صرف علما و فضلا و مشائخ
و بتر دو دین معین دارد و تیمور شاه درانی او را ابر غم شاه مرادبی انواع تحائف از اجناس و خلاع میفرستاد و تا نواح بلخ در قبضه اوست و زمان شاه
درانی نیز او را امور و رعایت میداشت در ان ایام شاه مرادبی آشتی داشت اما سر خود بود و شخصی از مرشد زادهای او نقل میکرد که با وجود کبر سن
گوشت یک گوسفند هر روزه میخورد و در وقت خواب میکند وقت شب یخنی یک گوسفند یعنی گوشت آنرا پخته و هریسه کرده و در دو طشت پر کرده پیش
او می نهند و کاردهای تیز نزد او میگذارند و تمام شب آهسته آهسته گوشت از کارد بریده میخورد و میگوید الحال سیر شده ام و شکایت میکرد که اکنون
اشتهای من بسیار کم شده است و شجاع بمرتبه است که دو صد سوار در مقابله او نمی ایستند و نیزه او چندان سطبر و دراز است که بجز او دیگری
برداشتن آن نمیتوانند دیگر میر محمد شاه پادشاه بدخشان که قریب ده پانزده هزار از مردم تاجیک سوار و پیاده مع الوس قریات و قصبات
همراه دارد اما مغلوب افواج اوزبکیه است ملک خود را گاه بصلاح و گاه بجنگ نگاه میدارد و از قوم سادات است و مسکن خود
شهر فیض آباد واقعه بدخشان و اینملک از کابل قریب دو صد و چند کروه جانب شمال میان بلخ و قندوز و حصار کولاب واقع است
و از کتل هندوکش که از کابل بفاصله یکصد و چند کروه سمت ترکستانست شروع گشته و تا نواح قندوز و کولاب انتهای آن
و درین ملکها هر یکی بجای خود سردار است اما بظاهر اطاعت پادشاه بدخشان میکنند و از قسم خراج گاه گاهی چیزی بطور خود
میدهند کان لاجورد و لعل درینملک است قریب بشهر فیض آباد مذکور در سنه ۱۲۱۱ هجری دیگر سرداران خرد اوزبکیه مثل فتح علیخان
و جعفر علیخان وغیره در قندوز و حصار و کولاب وغیره بسیار بودند فراخور زر و طاقت خود هر یکی قلعه و ملکی دارد و هر گاه حاکمی
زبردست بر یکی از اینها زور میکند نذرانه لائق حال خود داده حفاظت ملک خویش مینمایند و در عهد زمان شاه درانی محمد خان نامی
قوم قاجار تمام کشور ایران را بتصرف خود داشت برادرزاده اش بابا علیخان یعنی فتح علیخان قاجار در چهاردهم محرم سنه ۱۲۱۱ هجری او را
در قلعه شیشه بسبب چند روس قتل کنانیده خود پادشاه ایران گشت محمد خان مذکور مردی بود سفاک تندخو سرداران و رعایای
ایران همه از و لرزان و ترسان میماندند اکثر مردم را قتل نمود و از سکنه و رئیسان مازندران و چند هزار مردم از الوس همراه خود داشت
و در قتل نادرشاه شریک بود و از دست کسی اخته گردیده عمر بسیار داشت آخر کار چون قدری از قلعه کلات که از بناهای
مستحکمه سلاطین کیانیان بود و نادرشاه آنرا از سر نو درست کرده خزانه خود در ان نهاده بدست بابا خان مذکور افتاد
سبب خروج او شد فی الفور محمد خان مطلع گشته عزیمت خود را گذاشته بجای او والی کل ایران گردید دانست که شخصی امام الدین نامی
حسنی نسب چشتی طریقت که در ملک خراسان وغیره بسیار مانده اینهمه حال را از ابتدای سلطنت احمد شاه درانی نوشته بود و اکثر
را بچشم خود مشاهده و معاینه کرده غالب که در زمره اهل قلم دربار سلاطین درانیه ملازم بوده باشد لهذا راقم نظر بصدق و ثقت
قول او تا سال یکهزار و دو صد و دوازده ۱۲۱۲ هجری بطریق انتخاب بقلم در آورد و بعد از سنه مذکور هر چه از باشندگان کابل و قندهار که مردم ثقه
و صادق القول واقف ازینحال بودند و نزد من می آمدند بسمع رسید مجملا آنرا از بقیه حال زمان شاه و سلطان محمود برادرش نگاشته
اکنون مخفی نماند که زمان شاه پادشاه هرگاه سلطان محمود را شکست داد اهل و عیال حاجی فیروز الدین خان برادر حقیقی خود را در مقابل افواج پادشاهی محمود در گذشته
اوقات چندی در ترکستان گرم و سیر گشته القصه چند تا ان بکابل آمد و از انجا ... فتح علی محمد خان روهیله که این بار همراه اردوی

پادشاهی بود و برای بردن پادشاه مع فوج بطرف هندوستان که از طرف انگریزان صوبه بوده نعل در آتش داشت بسیار اصرار نمود و زمان شاه میخواست که بعد از انتظام
ملک پنجاب جریده با فوج جرار روانه دار الخلافه شاهجهان آباد گردد درین اثنا از روی وقایع عرضی و التجاها دریافت شد که سلطان محمود بطرف هرات سری بر آورده است
و بعضی سرداران قندهار با او سازش کرده میخواهند که او را باز در هرات بطلبند بلکه قندهار را حواله او نمایند چون این چنین اخبار متواتر گوش همایون رسید باز در قندهار رفته دو سه کس را از
سرداران که با سلطان محمود متفق شده بودند قتل نمود و بسبب اغوای سردار پاینده خان بسیاری از امرا و سرداران را از تیغ سیاست گذرانید باقیماندگان ازین حال سخت حیران شدند
و دانستند که پاینده خان ما را هم زنده نخواهد گذاشت و میخواهد که بعد از فنا و اعدام ما مردم پسران خود را که کثیر انبوه و جلیل اند و سلطنت سازد پس همه متفق گشته سعایت در آمد او است
و دروغ بحضور زمان شاه گفتن شروع کردند و مزاج او را از طرف خان مذکور برگردانیدند تا اینکه پادشاه سلام و مجرای پاینده خان بند نمود و پسران او که بعده کس جوان و پهلوان شجاع
از بطن از ازواج مختلفه بودند چنانکه تفصیل آن در ذیل نوشته خواهد شد بخدمت پدر خود عرض کردند که مزاج پادشاه از طرف تو برگشته اولی آنست که قبل از انکه
حکم بقتل تو کند از قندهار گریخته بگرشک شهر وطن در میان قوم خود برویم پاینده خان گفت آنچه که شما گفته اید راست است و قرین بصلاح زیرا که من هم از طرف شاه
مطمئن نیستم و لیکن هرگاه ما همه ازینجا گریخته در شما مر را انجا نه کدام سری و با افغانی فرود متواری خواهیم شد و شان همیشه طعن و تشنیع شما را خواهند کرد که سردار
پاینده خان پدر شما از خوف جان گریخته بجائیه تا پناه گرفته بود بدین عار میخواهم که بگریزیم کشته شدن از دست پادشاه اولی است از چنین گریز و فرار که موجب طعنه برای
دوام در حق شما باشد آخر الامر زمان شاه پاینده خان را نیز بسبب راندازی سرداران که در پی او افتاده بودند قتل کرد فتح خان پسرش که نسبت دیگر برادران
صاحب جرأت و همت بود با دیگر برادران از قندهار گریخته در گرشک وطن خود رفت و از انجا نزد سلطان محمود رفته عرض کرد که اکنون ما بحضور شما حاضر شده ایم
تا شما را که برادر کلان پادشاه هستید و حق سلطنت دارید پادشاه کنیم سلطان محمود گفت من چگونه داعیه سلطنت کنم که نه خزانه دارم و نه فوج فتح خان عرض کرد
از طرف خزانه و سپاه خاطر جمع دارید بهم رسانیدن این هر دو بذمه غلام است سلطان محمود از خدا میخواست که پادشاه شود فتح خان را وزیر خود ساخته در سعی
سامان فوج مشغول گردید و بدین طرف زمان شاه بعد از قتل و استیصال سرداران و پاینده خان که از ایشان گمان مخالفت داشت خاطر خود جمع نموده
شهزاده حیدر را در قندهار ولیعهد نموده فوجی را همراهی بعضی از سرداران معتمد علیه آنجا و هم در هرات معین ساخته باز متوجه هندوستان شد و از قندهار
کوچ بکوچ روانه ملک پنجاب گردید و درین عرصه وزیر فتح خان از قوم خود و دیگر افاغنه فوجی خوب و شایسته بهم رسانیده و سلطان محمود را همراه گرفته بر قندهار
یورش کرد و بعد رسیدن در آنجا بوقت شب بالای نوبت خانه شاهی قندهار بوسیله کمند صعود نموده و پاپوش از پا کشیده بجای چوب نقاره زد و با آواز بلند
گفت دور دور محمود شاه پادشاه درانی است و دروازه قلعه را از اندرون بکشود تا اینکه محمد شاه مع فوج همراهی داخل قلعه شد فوج متعین شهر و محافظ شهزاده حیدر
و هم اهل شهر مشاهده حال غلبه و تسلط باندرون قلعه مطیع و منقاد شده نذرها گذرانیدند و محمود شاه شهزاده حیدر را قید نموده بر تخت سلطنت اجلاس فرمود و منادی
بنام خود در شهر قندهار و نواح آن بگردانید فتح خان وزیر بعد گرفتن خزانه پادشاهی که در قندهار بود افواج کثیر قریب چهل و پنجاه هزار سوار جرار نوکر داشته بقصد
تسخیر کابل مع محمود شاه پادشاه روانه گردید زمان شاه بدریافت این حال از لاهور باراده جنگ محمود شاه برادر خود مضطر و سراسیمه متوجه کابل گشت و بوقت
روانه شدن از لاهور بسرداران همراهی فرمود که هر کرا در لاهور ماندن منظور باشد او را حاکم آن کنم احدی از سرداران ملامت تن بقبول این معنی نداد آخر کار زمان شاه
بمجبوری رنجیت سنگه سردار سکهان را که بحضور او حاضر و رجوع بود حاکم آنجا نموده جریده بطرف کابل روانه شد و درین اثنا محمود شاه با فتح خان وزیر در کابل رسیده
بر تخت آنجا جلوس فرمود و بعد انتظام برای مقابله زمان شاه بطرف پشاور پیش قدمی کرد تا اینکه قریب دره خیبر مقابله عسکرین رو داد و جنگی صعب
فیمابین واقع شد آخر محمود شاه غالب آمده زمان شاه را دستگیر نمود و بعوض همایون شاه برادر حقیقی خود او را نابینا ساخت و شجاع الملک که همراه
زمان شاه برادر عینی خود بود گریخته رفت و در خانه خسر خویش که سردار خیبریان بود پناه گرفت و محمود شاه مظفر و منصور برای نظم و نسق ملک خراسان
و تنبیه و تادیب سرکشان آنجا باز مراجعت بقندهار نمود بوقوع اینحال حافظ شیر محمد خان بامی زئی ابن اشرف الوزرا شاه ولیخان وزیر احمد شاه درانی
که مردی شجاع و دلاور بود در مقام خیبر بسیار فوج از خیبریان و قوم بامی زئی فراهم نمود و شجاع الملک مذکور را بر تخت سلطنت نشانده

بر محمود شاه فوج کشی کرد و بعد جنگهای بسیار بر محمود شاه غالب آمد و درین هنگام شجاع الملک او را دستگیر کرده خواست که بعوض سلطان شاه کور سازد گر زمان شاه او را
از نابینا ساختن منع نمود و گفت که محمود شاه را بعوض من کور مساز زیرا که او بعوض من کور نکرد و نیز همایون شاه برادر حقیقی خود مرا کور ساخت پس آن عوض تمام شده
اکنون نباید که تمام سلاطین درانیه کور و نابینا شوند الغرض شجاع الملک بموجب گفته زمان شاه دست ازین تعذیب کوتاه ساخته محمود شاه را نظربند نمود گویند
که زمان شاه چشمان همایون شاه را از حلقه بدر کنانیده بود و محمود شاه فقط میل گرم در چشمان زمان شاه گردانیده از بینائی معطل ساخت بدین سبب هر دو چشم زمان شاه
صحیح معلوم میشد مگر ببصارت مطلق نداشت و شجاع الملک تا چهار سال و چند ماه پادشاه بالاستقلال ماند چون برای تسخیر ملک کشمیر رفت و با عطا محمد خان برادر
و باسیر فتح خان وزیر که صوبه دار آنجا بود جنگید صوبه دار مذکور غالب آمد و او را در قلعه آنجا قید نمود و محمود شاه بفور وقوع این واقعه از قید رهائی یافته باز زور و قوت گرفت
و در کابل و قندهار عمل نمود و هرات را بحاجی فیروز الدین برادر خود داد و تمام خراسان زیر حکم نموده در قندهار که دار السلطنه قدیم سلاطین درانیه بود دفعتاً بنشیمن اقامت نمود
و بعد انقضای چند ایام شهزاده کامران پسر او که در قندهار همراه بود بار بار بحضور پدر خود عرض کرد و شروع نمود که هرات را از حاجی فیروز الدین مذکور گرفته او را حواله نماید
چون اکثر قبائل شاهی در هرات بود و محمود شاه خوب میدانست که حاجی فیروز الدین بدون جنگ کردن و مغلوب شدن آن را از دست نخواهد داد بدین سبب منظوری
درخواست شهزاده کامران تامل میفرمود تا اینکه فتح خان وزیر بعد از انتظام صوبه کشمیر و غیره ممالک محروسه در قندهار بحضور محمود شاه حاضر شد پادشاه خواهش
شهزاده مذکور ظاهر ساخت وزیر عرض کرد که اگر مرضی حضرت باشد من قلعه هرات را بحکمت عملی خالی کردن میتوانم پس بظاهر از راه مکر و فریب بغاوت از محمود شاه
ظاهر کرده بجنگ زرگری با او در نواح قندهار بجنگید و تا ده پانزده روز از طرفین بسر کردن توپ و تفنگ خالی باکید که جنگ در میان هاست حتی که بر همگنان از قریب
و بعید معلوم شد که فتح خان وزیر از محمود شاه باغی گشته جنگ و جدال مینماید المختصر بعد اظهار مخالفت جعلی نسبت محمود شاه یکبارگی از مقابله فوج پادشاهی گریخته برای
گرفتن پناه بطرف هرات متوجه شد شهزاده فیروز الدین بقراین دریافت که فتح خان وزیر بفریب و دغا برای گرفتن قلعه و شهر هرات می آید فلهذا برای مقابله
او با فوج بیرون شهر برآمده آماده پیکار گردید وزیر مسطور دوست محمد خان برادر خود را در شهر هرات و برادر دیگر خود را برای تسخیر قلعه آن فرستاد و خود برای جنگ با
حاجی فیروز الدین بیرون شهر فرود گردید دوست محمد خان با فوجی که برای حفاظت شهر معین بود جنگیده غالب آمد و مال و اسباب حرم سرای پادشاهی را که در آنجا بود تاراج کرد
گویند بواسطه خواجه سرایان شلوار بند قیمتی دو لک روپیه را از خواهر شهزاده کامران که پوشیده بود انتزاع کرده گرفت و درین اثنا فتح علیخان قاجار والی ایران
بموجب طلب و سازش حاجی فیروز الدین برای تسخیر هرات با یک لک فوج متوجه گردید فتح خان وزیر و حاجی خان کاکر با فوج ایران جنگیده و کارهای نمایان نموده شکست دادند
و تا مشهد مقدس جنگ کنان در تعاقب او رفتند تا اینکه فتح علیخان قاجار از آنجا برگشته بطرف ایران رفت و درین اثنا خبر تاراجی و غارتگری مال و اسباب حرم سرای
پادشاهی در هرات خصوصاً گرفتن شلوار بند خواهر شهزاده شنیده در غضب آمد و به هرات که خالی شده بود رفته بند و بست خود نمود و فتح خان وزیر ازین
گستاخی و بی ادبی که از دوست محمد خان برادرش نسبت به پردگیان عصمت سرای پادشاهی بعمل آمده بسیار ناگوار خاطر افتاد و برادر مسطور تهدید نوشته که تمام
که بعد مراجعت کردن از مهم پادشاه ایران و حاجی فیروز الدین بپاداش این گستاخی ترا از جان خواهم کشت تو از حرکت مرا و خاندان مرا بدنام و رسوا کردی
دوست محمد خان بمجرد دریافت مضمون هذا از خوف جان خویش بگریخت و در کشمیر رفته پناه گرفت صوبه دار آنجا بموجب نوشته وزیر مذکور خان مزبور را مکانی که در میان
تالاب ڈل است مقید کرد و فتح خان وزیر بعد فتح و فیروزی بر فوج ایران و حاجی فیروز الدین فرحان و شادان در هرات رسید و روز دیگر بحضور شهزاده کامران
حاضر گشته نذر فتح گذرانید چون شهزاده موصوف از طعن و تشنیع مردم خصوصاً خواهر و دیگر مردم حرم سرای پادشاهی دل پر درد داشت و گمان میدانست
که بموجب گفته فتح خان وزیر برادرش مرتکب این امر ناشایسته یعنی غارتگری محل پادشاهی شده است روز دوم وزیر مذکور را که برای سلام بحضور شهزاده
در قلعه حاضر شده بود گرفتار کنانیده کور گردانیده و در قندهار فرستاد محمود شاه بدریافت اینحال بسیار قلق و افسوس نمود و شهزاده کامران را بسیار ملامت
نوشت که همچو وزیر بهادر و نمک بحلال را بیقصور کور ساختی من بعد هرگاه فتح خان حاضر حضور شاهی گردید پادشاه بسیار تشفی و دلجوئی فرموده خواست که باز
بدستور او را بر منصب وزارت بحال و برقرار دارد و بخلعت عهده مذکوره مخلع و سرفراز سازد فتح خان عرض کرد قربانت شوم حالا که چشم ندارم چگونه مهمات

سلطنت را انجام خواهم نمود ابدا دران باب هر گاه لایق دانند برین منصب سرفراز فرمایند بودن او برین منصب گویا بودن من است اکنون پوشیده نماند که اصل سبب عداوت
عناد امیر دوست محمد و دیگر برادران او با خاندان درانیه یکی قتل کردن زمان شاه سرفراز خان پدر او را و دوم کور کردن شهزاده کامران فتح خان وزیر برادر کلان
او راست و همین باعث بود که بعد کشتن او وزیر مذکور برادران جمیع خیل و محیط بودند خود از خاندان سلاطین درانیه برگشته باهم صلاح نمودند که شجاع الملک را از سلطنت
برگشته میر واعظ را که از سادات صحیح النسب است در ملک خراسان پادشاه کنیم و معین و مددگار او بوده نگذاریم که کسی دیگر از اولاد درانی پادشاه گردد شجاع الملک که از کشمیر
رهائی یافته سلطنت میکرد و در پشاور بود بدریافت این حال در کابل رفته میر واعظ را بمقصود قتل نمود گویند که سید مذکور هر چند زیر تیغ شجاع الملک گفت که مرا از کشتن
بمقصود و سلطنت نمیخواهم اگر مرا ناحق خواهی کشت سلطنت تو و دیگر درانیان برباد خواهد گردید چون آه مظلوم بی اثر نمیماند همچنان بظهور رسید مردم شهر کابل
و نواح آن و افاغنه که معتقد سید مذکور بودند از شجاع الملک برگشته شورش کردند شجاع الملک در کابل استقامت کردن نتوانسته در لاهور رفت رنجیت سنگه مذکور
که تسلط در تمام ملک پنجاب داشت استقبال نموده باعزت و احترام او را در شهر برده بمکانی خوب فرود آورده بتعظیم و تواضع پیش آمد اکثر لک و لک روپیه برای
مصرف او میفرستاد درین اثنا دیوان و مختار سرکار او که هر دو هندو بودند از شجاع الملک ناخوش گشته با رنجیت سنگه سازش کردند و راز او افشا کرده گفتند
که شما عبث اعتقاد برای شجاع الملک میفرستید او محتاج نیست جواهر بسیار خصوصا کوه نور نزد خود میدارد علاوه آن داعیه تسخیر ملک پنجاب او را از شما بدین سبب
که زمان شاه برادر من این طرف خود رنجیت سنگه را حاکم کرده بود هر دم متفکر میماند حیله بخیه همیشه در فکر آن میباشد که فوج افاغنه را ملازم داشته تمام ملک او را
از شما انتزاع کرده بگیرد رنجیت سنگه که مرد طامع و حریص بود بر کلام راست و دروغ آن هر دو هندو دین مفسد یک بیک بجرم بر خلاف وضعداری
شجاع الملک را در قید شدید کرد و جبرا و قهرا جمیع جواهر را مع کوه نور از و انتزاع نمود و انواع تکلیف و تصدیع باو رسانید الغرض آن بیچاره چند مدت
در قید سخت او ماند آخر افغانان مخفی از دور نقب تا خوابگاه شجاع الملک رسانیده او را از قید برآوردند شجاع الملک از لاهور گریخته و براه کوهستان شده
خود را افتان و خیزان در مقام لودهیانه که در آنجا فوج سرکار کمپنی انگریز بود پناه برد و تا مدت دراز سرکار موصوف فراخور رتبه و شان او خبرگیری فرمود
و بوقت یورش کردن محمد شاه پادشاه نبیره فتح علیخان قاچار پادشاه ایران بر هرات که دروازه شهر خراسان است بقصد تسخیر آن شهر شجاع الملک را بموجب
درخواست او با افواج کثیر همراه کرده در کابل و قندهار فرستاد و بعد رسیدن در آنجا سرداران انگریز بهادر او را بر تخت سلطنت خراسان بدین سبب
که ملکش معمور و مثبت بنشانید و از طرف او در تمام آن ملک عمل نمودند مگر بمقتضای ضعف طالعی و نامساعدت بخت پادشاه مذکور با وجود این همه جد و جهد
و سعی و کوشش اهلکاران سرکار ممدوح تمامی افغانان کابل و قندهار شورش کرده شجاع الملک و مستر مکناٹن وزیر او را بکشتند لهذا سرکار انگریزی از آن ملک
دست بردار شده فوج خود را از افغانستان برخاست کرده در هندوستان بطلبید و اسامی پسران سردار پاینده خان بارکزئی که ذکرش بالا گذشته اینست
۱ تیمور قلیخان ۲ نواب اسد خان ۳ فتح خان وزیر محمود شاه که او را شهزاده کامران کور کرده بود ۴ محمد عظیم خان
صوبه دار کشمیر این چهار برادر از یک بطن ۵ نواب عبد الصمد خان که او را سید احمد کشته بود ۶ امیر محمد خان
و ۷ امیر دوست محمد خان که تا سال یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری زنده و رئیس کابل است این هر سه برادر از یک بطن
۸ جبار خان که قبائل امیر دوست محمد خان را در کابل عقد کنانیده بود از یک بطن ۹ کهن دل خان و ۱۰ مهر دل خان
و ۱۱ شیر دل خان و ۱۲ پر دل خان و ۱۳ رحم دل خان از یک بطن ۱۴ یار محمد خان و ۱۵ سلطان محمد خان
که رفیق و ملازم رنجیت سنگه بود و تا سال مذکور زنده و نوکر والی لاهور است ۱۶ پیر محمد خان و ۱۷ سید محمد خان از یک بطن والله اعلم بالصواب

تمت

خاتمة الطبع

حبذا ایام نصرت فرجام که شمشیر قلم بمعرکه آرایان کشور سخندانی بمجدت مالک الملک یزدانی و درود و سلام سلطان المرسلین عدیم النظیر و المثال آماده جوهر فشانیست و علم افراز علمیت بین الاقاصی و الادانی سواد تحریر بهر دبیر سرمه کش چشم شکر طرازی بیاض صفحات منشآت روشنی بخش دیدهٔ ثنا پردازی ظاهر است سبب حصول این نعمت عظمی غیر از انطباع نسخهٔ لاجواب و لاثانی اعنی تاریخ احمد شاه درانی نخواهد بود که بنجوم تمدنش از آسمان خاطر بلند و ضمیر صفا پیوند عام ثغور بلاغت و نکته پروری آمر امور فصاحت و سخن گستری قلزم زخار فیوض عمیم جناب مخدومنا منشی **محمد عبد الکریم** صاحب تابنده و بفرمایش جناب خانصاحب منبع تفضلات بیکران **عبد الرحمن خان** ولد حاجی **محمد روشن خان** تغمده الله بالعفو و الغفران بتاریخ بست و نهم جمادی الآخره ختمه الله بالخیر و العافیة سنه ۱۲۶۶ هجری سر از قالب طبع برآورده بنضارت بخش نظارگیان ندرت پسند و تماشائیان دانش پیوند گردیده و برای شناخت کتاب مسروق و غیر مسروق علامت مهر سنه ۱۲۶۲ اسمی جناب فاضت مآب مولوی **الهی بخش** صاحب در تمامی صفحه ۵ ثبت کرده شد تا خریداران بر هر کتاب که مهر جناب موصوف نه بینند آنرا از دیده انگاشته از خریدارش باز مانند و تلاش کتاب غیر مسروق در آیند ۵ الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین

صفحه	سطر	غلط	صحیح								
				صحیح‌نامه تاریخ احمد							
صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۴	باهر	ماهر	۹	۲۷	جاه حشمت	جاه وحشمت	۱۴	۵	غوران	غرور آن
ایضا	۹	آب ب	با آب	//	۲۸	ثناسے	اثنای	//	۲۵	جنگیدند	جنگید
۳	۱۰	سبیل	سبیل	۱۰	۸	حبازمحل	چهارمحال	//	۲۶	هزار	هزارها
//	۱۳	بکینن	بکتین	//	۲۲	گردیدند	گردید	۱۵	۴	لبه گردی	لبپرگردی
//	//	غرغشت	غرغشت	۱۱	۹	امور	برهمی امور	//	۲۰	پیشین	پیشتین
//	۱۹	حضرت	خضر	//	۱۸	که او	که	//	//	بر دو کنگره کرد رفت	بر دو کنگره فرو رفت
//	۲۴	بانوعی	یا نوعی	//	۲۶	بلمبیهر	بکمبهیر	//	۲۵	سبرداران	لبسرداران
۴	۱	سلطان	سلاطین	۱۲	۱	در دو لعهد	بطور ولیعهد	//	۲۹	فرمود	فرمود را
[illegible]	۸	در درن	درون	//	۶	استقدحای	استدعای	۱۶	۱۴	اهل	از اهل
[illegible]	۲۷	دهونگی	دهوتکے	//	۱۵	آدمیان	او میان	//	//	که تا	تا
[illegible]	۳	درة	دره	//	۱۲	وسیندیه	سیندیه	//	۲۳	بادیگری	بعد دیگری
[illegible]	۲۷	داده	داد	//	۱۷	اوند	بودند	۱۷	۱۶	وشادمانی	شادمانی
[illegible]	۵	نقی خان	تقی خان	//	۲۵	اثنانواب	اثنا نواب	//	//	وبال وعیش	عیش
[illegible]	۲۱	سربند	سربند سلیند	۱۳	۳	گشتند	گشتند	۱۸	۲۸	پاینده خان	پاینده خان
[illegible]		تبیر	تدبیر	//	۵	باکبت	باکپت	۱۹	۱	و دلدار خان	و دلدار خان
[illegible]	۳	بآن	بان	//	۱۶	بود بحضور	بحضور	//	۱۰	آمر	امر
[illegible]	۵	جهان	جهان خان	//	۱۷	تنبیه	و تنبیه	//	۲۶	دخوت	درخت
[illegible]	۲۵	مرجعت	مراجعت	۱۴	۵	ها	تارا	۲۰	۱۵	پس	پاس

تتمهٔ صحیحنامه

//	۲۰	لیمین	کہ مین
//	۲۶	رین	زین
۲۱	۱۴	مرحمت	مزاحمت
۲۲	۲۲	دار	دمار
۲۳	۱۴	بنام	نام
//	//	قابو	قابو
۲۴	۲	مقام	مقدم
۲۵	۱۰	خا	خانه
//	۲۹	شمشیر	شمشیرها
۲۷	۳	شتاب بوی	شتاب وی
//	۱۷	احزد	ماخود
۲۸	۱۱	یاه شاه	پادشاه
//	۱۲	مرده انا	مردوانا
//	۲۳	ببرد	ببرو
۲۹	۶	شوله	شوند
//	۱۷	خوه	خود
۳۰	۲۴	پرازو	پردازد
//	۲۸	همراهی و	همراهی او
۳۳	۱	این	تعیین
//	۴	اخود	دخود
//	۷	ونامه	وازنامه
//	۲۰	قلمان	قلماق
۳۴	۱۱	میشاق	میثاق
//	۱۴	کاره هاى	کاردهای
//	۱۶	رقه	رفته

۳۴	۱۸	رسیده هم	رسیده ایم
//	۲۸	یقدت	تقیدت
۳۵	۲۵	ویران	و ویران
۳۶	۹	شنجوپور	شیخوپوره
//	۲۷	ولکه ریه	وود لکهه وبیه
۳۷	۳	بن	درین
//	۸	نقناش	نقتبلش
//	۲۵	کثیر	کثیر
۴۲	۱۴	مبردوال	میرودال
//	۱۸	مبردوال	میرودال
//	۲۰	جنداله	جنداله
//	۲۶	نکارهای	کارهای
۴۳	۲۳	پادشاه	بابر پادشاه
۴۴	۹	بندلته	لته بند
۴۵	۲۱	باشوقه	به اشوقه
//	۲۲	دیه سنکسبار	دیه سنگیسار
//	//	ازسنگبار	ازسنگیسار
۴۶	۲۱	رام	مدام
۴۷	۴	عصا	مسواک
۴۸	۸	پیمانید	بیمانید
//	//	پشتی	تشتی

۴۸	۲۰	رسیده	رسیده
۴۹	۱	مورد	خواجه مودود
//	//	غازی	غاری
//	۱۷	ثرمذی	ترمذی
۵۰	۲۸	فوقان	فوقان
//	۲۹	حرد قوی	خود قوی
۵۱	۵	تالاذح	تالواح
//	۲۰	سکته	سکته
//	//	مازندان	مازندران
//	۲۸	فیزالدین خان	فیروزالدین خان
//	۲۹	نهیره	نبیره
۵۲	۱	بساراصرات	بسیار اصرار
//	//	بنودمان شاه	تیموزمان شاه
//	۲	محمود بر	محمود باز
//	۱۵	گردیدند	گردید
//	۱۹	دوزازه	دروازه
//	۲۸	این	ابن
۵۳	۲۴	ڈل است	ڈل است
۵۴	۳	دران چین	درچین
//	//	بودنع	بودند
//	۴	کلز	که از
//	//	احست	است
//	۱۱	سرتکز	مرتکز
//	۱۸	نشانید	نشانیدند
//	۲۱	محمد نظیم خان	محمد عظیم خان

تمام شد